

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
«۱۶»

یادگار جشن هزارهٔ ابوعلی سینا

رسالهٔ نفس

تصنیف

شیخ رئیس ابوعلی سینا

با مقدمه و حواشی و تصحیح

دکتر موسی عمید
استاد دانشگاه

تهران ۱۳۳۱ شمسی ۱۳۷۱ قمری

ونه کمال هرجسمی (باشد)[1] چون جسم «تخت»[2] و دَر که ازصناعت بوجود آید. پس کمال «جسم طبیعی باشد»[3]. و نه هر «جسمی»[4] طبیعی که باشد [شاید][5] که نفس بدان پیوندد چون آتش و آب و دیگر عناصر. پس کمال جسمی باشد طبیعی که «آن»[6] جسم آلت نفس باشد درافعال «کردن»[7]. پس حدّ نفس آنست که [نفس][8] **کمال اولست مرجسم طبیعی آلی را.** «اعنی»[9] که آن جسم طبیعی آلت «وی»[10] باشد درافعال خاص که «ازو»[11] پدید آید. پس حدّ «نفس درست»[12] اینست [که نموده شد والله اعلم][13].

باب «دوّم»[14]

در بیان قوتهاء نفس[15]

[گوئیم][16] قوتهای نفسانی بقسمت «اوّل بسه قسم منقسم شود: اوّل

---

۱ ـ نسخ دیگر بجزنسخهٔ **ف** افزوده.
۲ ـ نسخ دیگر: سریر.
۳ ـ س آ د م ح: جسمی باشد طبیعی.
٤ ـ **ف**: جسم.
٥ ـ آ ندارد.
٦ ـ ح: این.
٧ ـ ف: خویش.
٨ ـ **ف**: او.
٩ ـ ح د م ل: یعنی.
١٠ ـ آ: او
١١ ـ **ل** د م: از آن.
١٢ ـ **ل** د م: درست ـ **ف**: نفس بدرستی.
١٣ ـ ح: **والله اعلم واحکم** ـ ل: **والله اعلم** ـ **د** م س آ ف ندارد.
١٤ ـ م ل: دویم.
١٥ ـ از اصل نسخهٔ متن ساقط شده.
١٦ ـ در نسخ دیگر نیست.



تصویر بوعلی سینا که انجمن آثار ملی آنرا پذیرفته است

نفس مردم « نیز »[1] هم قوت « فعلی »[2] دارد ، و آن (قوت)[3] تحریك [و جنبانیدن][4] است و هم قوت « انفعالی »[5] دارد و آن قوت « ادراك و دریافتن »[6] است . و نام قوت بر هردو (معنی)[7] بر سبیل اشتراك افتد . و اگر بر یك وجه استعمال کنیم . یك قسم بیرون « ماند »[8] و حدّ ناقص « شود »[9] . واما نام صورت از « این »[10] جهت افتد که « جسم مادت بود برین صورت را »[11] . واین معنی در حق تحدید (نقصان و)[12] فساد کند ، چنانکه پیدا « کردم »[13] در کتاب برهان ، پس (کمال)[14] اولی [تر][15] که درحدّ آوریم . پس « گوئیم »[16] نفس کمال اوّلست « مرهرجسم را »[17]

۱ ـ ف آ س ح م د : هم ـ نسخ دیگر ندارد .

۲ ـ نسخ دیگر : فعل .

۳ ـ نسخ دیگر افزوده .

٤ ـ ف س آ ندارد .

٥ ـ نسخ دیگر : انفعال .

٦ ـ س آ ف : ادراك ـ ل م د : دریافتن است .

۷ ـ نسخ دیگر بجز نسخه ف افزوده .

۸ ـ س : آید ـ نسخ دیگر : افتد ـ از آ جملهٔ « و اگر بر یك وجه استعمال کنیم یك قسم بیرون ماند » ساقط شده .

۹ ـ نسخ دیگر : باشد ـ از س ساقط شده .

۱۰ ـ د م س ح آ ف : آن .

۱۱ ـ س آ ف : جسم مادت باشد اینصورت را ـ ح : این صورت را ـ م د : که این صورت .

۱۲ ـ م د ح : افزوده .

۱۳ ـ ف : کرده ایم ـ نسخ دیگر : کردیم .

۱٤ ـ ف : لفظ کمال و نسخ دیگر افزوده : کمال ـ س آ ندارد .

۱۵ ـ س آ ندارد .

۱٦ ـ ف : گوئیم که ـ ح س : پس . ف : مرجسم را ولیکن م د ح س آ ندارد .

۱۷ ـ ف : مرجسم را ولیکن ـ م د س ح آ ندارد .

بنام خداوند جان و خرد

مقدّمه

تحقیق ومطالعه در تاریخ فکر بشر نشان میدهد که مسئلۀ نفس ازدیرباز توجه حکما و فلاسفۀ اقوام و ملل مختلف گیتی را بخود معطوف داشته و موجب پیدایش عقاید و آراء گوناگون دربارۀ وجود و ماهیت وبقاء ومعاد آن گردیده است . درحقیقت آدمی از آن هنگام که ازاصل خود دورمانده وقدم بعرصۀ وجود گذاشته است همواره براثر تأمل وتفکر باین نکته پی برده که درنهاد وی چیزی است اصیل وایزدی که منشأ حرکت و حیات وفکر میباشد. حق ان است که معرفت نفس و آثار آن درصدر معرفت اشیاء وموجودات قرار گیرد ، زیرا شناختن نفس ومظاهر وتجلّیات آن ، اساس وپایۀ شناختن اشیاء و موجودات ، یا بهتر بگوئیم مبنای معرفت خالق و مخلوق و مقدمۀ وصول بحقیقت و کمال است وتا انسان خودرا نشناسد وبوجود نفس خود و ماهیت آن وقوف پیدا نکند ، نمی تواند بحقایق موجودات بی ببرد و بهمین مناسبت است که **سقراط** میگفت « خودت را بشناس » .

خردمندان وپیشوایان دینی مشرق زمین بوجود نفس وخلود آن ایمان داشته و انسان را جاوید پنداشته و پس از مرگ نیز برای آن عاقبت و سرانجامی تصور میکرده اند و افکار آنان پیوسته برمحور نفس و وسایل تهذیب و تطهیر و کمال آن دور میزده است .

حکما و فلاسفۀ یونان نیز بوجود نفس یا روح معتقد بوده و درباب وجود و ماهیت و آثار آن ، آراء و عقاید مختلفی اظهار کرده اند . **سقراط** بوجود نفس و بقای آن عقیده داشته و اساس و مبنای معرفت

آن][1] . « دوّم »[2] **نفس حیوانی** (است)[3] و « او »[4] کمال اوّلست مرجسم طبیعی [آلی][5] (را)[6] از آن جهت که « جزویات را دریابد »[7] و جسم خویش را بجنباند بارادت »[8] . « سیّم »[9] **نفس انسانی** است و «او»[10] کمال اوّلست مرجسم طبیعی [آلی][11] را از آن جهت که فعل باختیار عقل کند «ورأیها»[12] کلّی [را][13] استنباط کند و «صناعت ها را اختراع کند »[14] و معقولات کلّی (را)[15] دریابد.

« امّا »[16] **نفس نباتی** «سه قوت دارد »[17] : یکی **غاذیه** و فعل

۱ ـ آ د ل م ح س ندارد .

۲ ـ س ، ودوّم ـ د م ح ل ف آ : و دیگر .

۳ ـ نسخ دیگر افزوده .

٤ ـ س آ : آن را .

٥ ـ ف : ندارد .

٦ ـ نسخ دیگر افزوده .

۷ ـ ح م : که جز بدان در نیابد ـ ل ، که جزئیات دریابد آ : را دریابد .

۸ ـ ل د م ح : بارادت بجنباند ـ س آ : رابارادت بجنباند .

۹ ـ ل م : وسیوم ـ آ : و سوّم ـ ف : سوم ـ ح س م : و سیم .

۱۰ ـ س آ د م ل ح ، آن را .

۱۱ ـ ف ندارد .

۱۲ ـ ف : رأیها و ـ م د ل : رأیهای .

۱۳ ـ ف ح ندارد .

۱٤ ـ ح : و صناعت را اختراع کند ـ م ، وصناعت استخراج و اختراع نماید ـ ف : و صناعت ها را اختیار کند .

۱٥ ـ ف افزوده .

۱٦ ـ نسخ دیگر : و .

۱۷ ـ ف ل م د ح : را سه قوت است .

نفس نباتی و او «[1] کمال اوّل است مرجسم طبیعی آلی ز .[لکن][2] از آن جهت که از «آن»[3] مثل «وی»[4] پدید آید (و)[5] آن را [قوت][6] تولید خوانند . و از آن جهت که جسم خویش [را][7] زیادت کند بغذا «اورا»[8] قوت نموّ «خوانند»[9] واز آن جهت که «غذاقوت جسم»[10] خویش دهد، آن را قوت غاذیه «خوانند»[11] . وغذا «جسمی باشد که مانندهٔ»[12] آن جسم شود که غذای وی باشد «بقدر آنکه از آن جسم تحلیل افتد و بیالاید زیادت از آن »[13] یا کمتر از آن [یا برابر

۱ ـ ل د م : اولی منقسم میشوند بسه قسم یکی قوت نفس نباتی است و آن ـ ف ح : اول بسه‌قسم منقسم میشوند یکی نفس نباتی واو ـ آ س : اول منقسم شود بر سه قسمت یکی نفس نباتیست وآنرا ـ ح : اولی بسه قسم منقسم میشود یکی نفس نباتیست و آن .

۲ ـ در نسخ دیگر نیست .

۳ ـ س آ : ازو .

٤ ـ س آ ف : او .

٥ ـ نسخ دیگر افزوده ظاهرا زاید است .

٦ ـ ح ندارد ف : او را .

۷ ـ س آ ندارد .

۸ ـ نسخ دیگر : آن را ف : او .

۹ ـ س : گویند .

۱۰ ـ ف : غذاو قوت بجسم ـ آ : غذاجسم ـ س م د ل : غذای جسم ـ ح : غذاء جسم .

۱۱ ـ س آ : گویند .

۱۲ ـ ف : جسم بود که مانند .

۱۳ ـ م د ل : بدان قدر که از آن تحلیل افتد و بیالاید یا زیادت تر از آن ـ س آ : بدان قدر که از آن تحلیل افتد و یا زیادت تراز آن و ـ ف : بدان قدر که از آن جسم تحلیل افتد زیادت از آن یا کم از آن ـ ح : بدان قدر که از آن تحلیل افتد و بیالاید زیاده تر از آن .

تألیفات خود راجع به نفس بشرح و بسط پرداخته اند. دو کتاب معروف **اثولوجیا** یا کتاب **الربوبیه** و کتاب **خیرمحض** که هر دو از اصل فلوطینی هستند درعالم اسلام بی‌نهایت تأثیرداشته ومورد استفادهٔ فلاسفه و دانشمندان اسلامی واقع شده‌اند.

دراسلام نیز مسئله نفس ازمسائل اساسی بشمار بوده است، زیرا هدف ومنظور اصلی‌دین اسلام، ایقاظ نفوس بشر و تطهیر وتزکیه وتهذیب آنها بوده و بهمین جهت درقرآن غالباً وبمناسباتی بموضوع نفس اشاره وتعرض شده‌است؛ چنانکه دربارهٔ حقیقت و ماهیت نفس، آیهٔ: و یسئلونك‌عن‌الروح قل‌الروح من امر ربّی و ما اوتیتم من‌العلم الاّ قلیلا - وراجع باینکه روح منشاء ومنبع حیات‌است، آیهٔ: اذقال‌ربكّ للملائکة انّی‌خالق بشراًمن‌طین فاذا سوّیته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین - و درخصوص درجات نفس، آیهٔ: یاایّتهاالنفس‌المطمئنّة ارجعی الی ربّك‌راضیة مرضیة فادخلی فی‌عبادی و ادخلی جنتی - و در موضوع بر گشت نفس، آیهٔ: والله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم‌تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیها الموت ویرسل‌الاخری - همچنین اخبار و احادیث فراوان در بن‌باب وجود دارد.

دانشمندان وفلاسفهٔ اسلامی نیزتوجه خاص بمسئلهٔ نفس داشته ودرین مورد از کلیهٔ عقاید وآرائیکه از فرهنگ وتمدن مصری و هندی ویونانی وایرانی بآنان رسیده بود برای فحص و بحث در مسائل مربوط به معاد و عالم آخرت ونعیم وجحیم وثواب وعقاب وبالاخره آنچه‌که راجع بموضوع نفس است بهرهٔ وافی برده اند، مخصوصاً در میان آنان **متکلمین** و **متصوفه** بیشتر ازسایرین بابسط وتفصیل به‌بحث از نفس وحقیقت وماهیت آن پرداخته ودرین‌خصوص‌عقایدی‌اظهار کرده‌اند که غالباً خالی ازغرابت

و مر نفس **حیوانی** را بقسمت «اوّل»[1] دوقوتست: «یکی از آن دوقوت»[2] آنست که از «و»[3] جنبانیدن آید و آن را **محرکه** «گویند».[4] «ودیگر آنکه»[5] از «و»[6] دریافتن آید و آن را **مدرکه** «گویند».[7] امّا محرّکه «بدوقسم شود بیرون[8]»: یکی «بجنباندن از آن جهت که جنبش جسم ازو پدید آید»[9]. واین قسم را قوت «شوقی»[10] خوانند. و «او قوتی»[11] است که «هر آنگه»[12] که درخیال صورتی آید که آن صورت

۱ ـ ل د م : اوّلی.
۲ ـ ف : یکم ـ آ س م د ح ل : یکی قوت.
۳ ـ نسخ دیگر بجز نسخهٔ ف : آن.
٤ ـ نسخ دیگر : خوانند.
٥ ـ ف : دوم آنست که ـ نسخ دیگر : و دیگر آنست که.
٦ ـ م د ل ح س آ : آن.
٧ ـ نسخ دیگر : خوانند.
٨ ـ ل د م : بردوقسم منقسم شود ـ س ح : اما محرکه بدوقسم منقسم شود ـ ف : واما محرکه بدوقسمست ـ آ : اما محرکه بدو قسم شود.
۹ ـ د م ح ل : یکی بجنبانیدن از آن جهت که جسم را متحرك خوانند ویکی بجنبانیدن از آن جنبش جسم ازو پدید آید ـ ف آ : یکی بجنباند از آن جهت که جنبش جسم ازو بدید آید، واین قسم را قوت شوقی ـ س : یکی که بجتباند از آن جهت که جسم را بحرکت خوانند و یکی که بجنباند از آن جهت که جنبش جسم ازو پدید آید اما قوت اول را قوت شوقی خوانند در کتاب معاد: «والمحرکه علی قسمین: إمّا محرّکه بانها باعثه و إمّا محرّکه بانها فاعله» رجوع شود بصفحهٔ ۲٦۹ کتاب نجاة.
۱۰ ـ د ل : شهوی ـ م : باعثه ـ ظاهراً شوقیه صحیح است چنانکه در کتاب معاد: «والمحرکه علی انها باعثه، هی القوة النزوعیه والشوقیه وهی القوة التی اذا ارتسم فی التخیل الذی سنذکره بعد صورة مطلوبة او مهروب عنها حملت القوة التی نذکرها علی التحریك ولها شعبتان: شعبة تسمی قوة شهوانیه ...» همچنین رجوع شود بصفحهٔ ۲٥۹ کتاب نجاة.
۱۱ ـ آ : وآن صورتیست ـ ظاهراً متن صحیح است زیرا در کتاب معاد: «والشوقیه وهی القوة التی ...»، رجوع شود بصفحهٔ ۲٥۹ کتاب نجاة.
۱۲ ـ ل م د ح : هر آنگاه ـ آ س : هرگاه که.

موجودات را بر پایهٔ معرفت نفس بنیان گذاشته است . **افلاطون** نفس را قدیم دانسته و بحرکت کمالی و جوهری و ابدی بودن آن معتقد بوده و دراغلب محاورات خودمانند **فیدون**(۱) و **تیماوس**(۲) و **جمهوریت**(۳) ازنفس وحقیقت آن بحث کرده ودرموضوع جاوید بودن آن رسالهٔ مستقلی نوشته‌است . **ارسطو** نفس را کمال جسم آلی طبیعی تعریف کرده وبرخلاف **افلاطون** ، آن را حادث وصورت جسم تصور نموده‌است . افکارواندیشه‌هائیکه این فیلسوف بزرگ یونان در آثار و تألیفات خود از قبیل کتاب **نفس** و کتاب **طبیعیات صغیر** درخصوص نفس اظهار کرده بحدی عمیق وبلنداست که بجرأت میتوان گفت که وی درتاریخ فکر بشر بشامختربن درجهٔ معرفت عالم نفس صعود کرده است .

فلوطین(٤) نیز در کتاب خود موسوم به **تاسوعات** (٥) درباب نفس بحث‌ها کرده و مخصوصاً از هبوط آن از عالم علوی و اتصال بعالم سفلی و همچنین از رغبت ومیل دائمی آن به بازگشت بمقر اصلی خود به تفصیل سخن رانده است . پس ازوی پیروانش ، مانند **ثاوفرسطس** (٦) در کتاب **حس ومحسوس** و **اسکندرافرودیسی** در کتاب **نفس** و **ثامسطیوس**(۷)و **سمبلیقوس** (۸) که از بزرگـان حکمای مدرسهٔ اسکندریه میباشند در

۱ - Phédon
۲ - Thimée
۳ - République
٤ - Plotin
٥ - Ennéades
٦ - Théophrastes
۷ - Thémistios
۸ - Simplicius

« این »[1] قوت آنست که « جسمی دیگر را بـا مشابه »[2] جسم خویش [مستحیل][3] کند « بدل آن چیز که ازو تحلیل افتد »[4] . و « دیگر »[5] قوت مُنمیّه است و فعل « این »[6] قوت آنست که جسم خویش را «زیادتی دهد»[7] بغذا «مناسب اندرجهتهای طولانی وعرضانی وعمقانی»[8] تا بغایت کمال (رسد)[9] . « وسیّم »[10] قوت **مولده** است و فعل این قوت آنست که ازجسم خویش چیزی بستاند که «مانندهٔ وی باشد بقوت»[11] ودر آن « افعالی کند از»[12] تغییرو« تمزیج »[13] تا « مانندهٔ وی »[14] شود بفعل .

---

۱ ـ ل م د ح : آن .

۲ ـ ل م د ح آ : جسمی دیگر بمشابهت ـ س ف : جسم دیگر را بمشابهت ـ ف : جسم دیگر را بطریق استحالت مشابه .

۳ ـ ف ندارد .

٤ ـ آ : بدآنچ ازاو منحل شده باشد ـ س : بدل آنچ ازو متحلل شده باشد ـ لم د ح : بدل‌آن‌چیزی که ازان تحلیل افتاده بود ـ ف : بدل‌آن‌چیزی که ازوتحلیل افتد .

٥ ـ ف : دوّم .

٦ ـ ل د م : آن .

۷ ـ نسخ دیگر : زیادت کند .

۸ ـ س آ : زیادتی مناسب برجهت های طولانی و عرضانی و عمقانی ـ ل د م ح : زیادتی متناسب در جهت‌ها چون طول و عرض وعمق ـ ف : زیادت متناسب درجهات طولانی و عرضانی و عمقانی .

۹ ـ نسخ دیگر افزوده .

۱۰ ـ ف : سه‌ام .

۱۱ ـ ل م د ح : مانندهٔ وی بود درقوت ـ ف : مانند وی باشد بقوت .

۱۲ ـ ف س آ : افعال کند از ـ م د ل : فعلها کند مثل .

۱۳ ـ ف : تمییز .

١٤ ـ ف : مثل او .

نفس گاهی از افکار و آراء افلاطون و غالباً از ارسطو و جالینوس تبعیت نموده اند. بنابر بن عقاید و افکار فلاسفهٔ اسلامی باعقاید متکلمین ومتصوفه درین باب متفاوت بوده و بین این دو دسته، اختلاف نظر فاحشی وجود دارد؛ چنانکه دراوایل قرن سوم هجری یعنی در دورهٔ اول ترجمه، **قسطابن لوقابعلبکی** (متوفی ۲۲۰ هجری) رسالهای بنام «فی الفرق بین الروح والنفس» (۱) تألیف کرده ودر آن عقاید و آراء مختلف **افلاطون** و **ثاوفرسطس** و **جالینوس** را جمع کرده است. دراواسط قرن سوم هجری، پزشك بزرك و عالیقدر ایرانی **ابوزکریای رازی** (متوفی ۳۱۳ هجری) نفس را بیشتر از جنبهٔ عملی و تجربی مورد بحث قرار داده است. منظور اصلی وی این بوده است که مباحث نفسی را با اصول ومبانی طبی وفق داده و ازین راه در معالجهٔ بعضی از بیماریها استفاده نماید؛ چنانکه در کتاب خود موسوم به «**الطب الروحانی**» (۲) باین مطلب اشاره کرده است. درقرن چهارم هجری نیز **ابن هیثم** دانشمند ریاضی و طبیعی معروف، معاصر شیخ رئیس، راجع بنور وعلم مناظرومرایا وادراکات حسّی، خاصه ادراك بصری، ملاحظات بسیارعمیق ودقیقی دارد که بانظریات علمی دانشمندان عصر جدید شباهت وقرابت دارد.

اما از نظر فلسفهٔ محض، بیش ازهمه باید از **ابو یعقوب کندی** نام برد که درعلم نفس رسائلی تألیف کرده ودرباب تقسیم نفوس به نباتی وحیوانی

---

۱ - این رساله را لویس معلوف در «مجله شرق» در سال **۱۹۱۱** چاپ کرده و نیز درمجموعهٔ «مقالات فلسفیه» ازصفحهٔ **۱۲۱** ببعد دربیروت بسال **۱۹۱۱** چاپ شده و فابریانی هم آن را در روم چاپ و منتشر کرده است.

۲ - این کتاب را پول کراوس در مجموعهٔ «رسائل فلسفیه» در سال **۱۹۳۹** در قاهره چاپ و منتشر نموده است.

« امّا آنچه دریافتن وی از بیرون بـاشد »[1]، **حواس پنجگانه** است [یا هشتگانه و از] [2] آن جمله : یکی قوت **بصر** است ، و آن قوتیست مرکب[3] در عصب مجوّف کـه حال وی در علم تشریح معلوم « است »[4]، (و آن)[5] ادراك کند صورتی (را)[6] که « اندر »[7] رطوبت جلیدی افتد. « دویم »[8] قوت **سمع** است و « آن »[9] قوتی است مرکب در عصب متفرق « در سطح اندرون گوش، واو »[10] ادراك کند « مرصورتی را »[11] که آنجا رسد بتموّج هوا . « امّا سیّم »[12] قوت **شم** است و « او »[13] قوتیست مرکب [در آن][14] دو جسم که از مقدّم دماغ بیرون « آمده‌اند »[15] مانند دو سر

۱ ـ ح د ل : واما آنچه دریافتن وی از خارج باشد و آن ـ ح : و اما آنچه دریافتن وی از خارج باشد از .

۲ ـ ازنسخهٔ آ ساقط شده ـ ف : یا هشتگانه بود واز .

۳ ـ « مرکّب کمعظّم . . . چیزی اندرچیزی نشانده . رکبّه ترکیبا ، برهم نشاند آن را . یقال رکبّت الفص" فی‌الخاتم والنصل فی‌السهم . » (منتهی‌الأرب) . شیخ رئیس دراین مورد در کتابهای معاد وشفا ونجاة وقانون لغت «مرتب» استعمال کرده است .

٤ ـ نسخ دیگر شود .

٥ ـ ل د م س ح افزوده .

٦ ـ آ ل د م س ف افزوده .

۷ ـ نسخ دیگر: در.

۸ ـ ف : دوّم ـ نسخ دیگر : و یکی دیگر .

۹ ـ ف : او .

۱۰ـ س آ : درسطحی که دراندرون گوش است ـ ح س ف : درسطحی که اندرون گوش است ـ ل د م : درسطحی که اندرگوش است .

۱۱ ـ آ ح : صوتی ـ نسخ دیگر : صورتی را .

۱۲ ـ ل : ودیگر ـ س آ : و یکی دیگر ـ ف : سهام .

۱۳ ـ ح : این ـ ل د م س آ : آن .

۱٤ ـ نسخ دیگر ندارد .

۱٥ ـ ف : آیند ـ ح ل د م : آمده است ـ آ س : آمده باشد .

وتناقض نیست . مثلاً **ابواسحق ابراهیم بن سیار بن هانی بلخی** مشهور به **نظام** (متوفی ۲۲۱ یا ۲۳۱ هجری) معتقد بوده که انسان عبارت از روح است که داخل در بدن بوده ودارای حس واداراك میباشد(۱) . بعقیدهٔ **محمد بن عبدالله بن هذیل** معروف به **علاف** (متوفی ۲۳۵ هجری) نفس وروح هردواز مقولهٔ عرض بوده ومغایر یکدیگر هستند . بنظروی، روح و حیات حقیقت واحدی نیستند، زیرا روح و نفس درحال خواب ازبدن جدا میشوند ولی حیات همواره باتن ملازم است؛ چنانکه خداوند می فرماید : الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها . **عمرو بن بحر جاحظ** (متوفی بسال ۲۵۵ هجری) عقیده داشت که کلیهٔ حواس ازیك جنس هستند و این تفاوت و تمایزی که در ادراکات حسّی وجود دارد، مربوط باختلاف قوای نفسانی ما نیست بلکه ناشی ازاختلاف خود محسوسات است: « فالحواس کلها من جنس واحد والاختلاف فی جنس المحسوس وانما اختلفت فصار واحد منها سمعاً و آخر بصراً و آخر شماً لاختلاف المحسوسات فالجوهر الحسّاس فلایختلف ولو اختلف جوهرالحسّاس لتمانع و لتفاسد کتمانع المختلف وتفاسدالمتضاد » (۳) . عده‌ای نیز نفس را امتزاج وتألیفی ازطبایع اربعه دانسته، و جماعتی آن را جسم لطیفی تصور کرده اند که جزء بدن بوده و در آن سریان دارد (٤) .

ولی فلاسفهٔ اسلامی اصولاً از عقاید یونانیان تقلید کرده و درموضوع

---

۱ ـ اشعری، مقالات الاسلامیین ، ج ۲ ص ۲۳۱ ـ ۳۲۲ .
۲ ـ اشعری، مقالات ، ج ۲ ، ص ۲۲۷ ، ۲۲۹ .
۳ ـ اشعری ، مقالات ، ج ۲ ، ص . ۲٤ .
٤ ـ اشعری ، مقالات ، ج ۲ ، ص ۲۲٤ . ـ همچنین رجوع شود به کتاب :
Essai sur la Psycholgie d'Avicenne, par M. Amid.

« را بیایــد طلب کردن »[1] یا از آن صورت ببــایــد « گریختن » [2].
آن قوت دیگر را (که یاد کردیم)[3] بجنبش آورد. و این قوت [نیز][4]
بدوقسم (منقسم)[5] شود : یکی را قوت **شهوت** خوانندو «او»[6] قوتیست که
« ازو جنبانیدن آید نزدیك چیز های »[7] نافع ، طلب لذت را ، و «قوت
« دیگر »[8] **غضب** خوانند و «او»[9] قوتیست که « از وی جنبانیدن »[10]
آید سوی جیزهای مضرّ ، طلب غلبت را . واَمّاقسم « دویم »[11] از «محرّ که
آن»[12] است که دراعصاب وعضلات اعضاء مرکب است واعضارا بجنباند .

وامّا [قوت][13] **مدرکه** بدوقسم منقسم شود : یکی (که)[14] دریافتن
وی‌از **بیرون** باشد ویکی (که)[15] دریافتن « وی از **اندرون** باشد»[16]

۱ ـ آس ف ل ح د : را طلب باید کردن .

۲ ـ ل د م آ س : گریخت .

۳ ـ نسخ دیگر افزوده ـ ف : که یادش کردیم .

٤ ـ نسخ دیگر ندارد .

٥ ـ نسخ دیگر افزوده .

٦ ـ ح ف آ : این .

۷ ـ س آ : ازوی جنبانیدنی آید سوی‌چیزهاء ـ س ل م د ح : ازوی جنبیدنی آید .

۸ ـ آ س ح ل م د : و یکی را ـ ف : و دیگر را .

۹ ـ ل م د ح س آ : وآن .

۱۰ ـ م د ل : از آن جنبیدنی ـ ح س آ : ازو جنبانیدنی .

۱۱ ـ د : دوم ـ نسخ دیگر : دیگر .

۱۲ ـ م آ ح : قوت محرکه‌آن ـ ف : قوت محرکه بدیدآید ـ آ : قوت‌محرکه این .

۱۳ ـ م د ندارد .

١٤ ـ د م ح افزوده ـ ف : را .

۱٥ ـ ف : را نسخ دیگر افزوده .

۱٦ ـ س‌آ : اورا ازاندرون باشد ـ ل د م ح : وی ازاندرون بود ـ ف : از درون .

ابن سینا مانند اسلاف یونانی‌خود ، انسان‌را مرکب از جسم و نفس یا تن و روان دانسته ، جسم را از نظر طبی و نفس را از لحاظ فلسفی مورد مطالعه ومداقه قرار داده و درمورد هریك به بحث وتحقیق کامل پرداخته و تمام عمرخود را درراه شناختن وشناساندن این دو ، صرف نموده است ؛ چنانکه کتاب **قانون** و سایر مؤلفات و مصنفات طبی او درعالم پزشکی‌و کتابهای **شفا** و **نجاة** و **اشارات** وی‌درقسمت‌فلسفه ازبزرگترین آثارفکری بشرمحسوب است. درحقیقت این حکیم بزرك مصداق آرزوی **لایبنتز** (۱) فیلسوف‌معروف آلمانی واقع شده است که میگفت : « بایدآرزو داشت که هر فیلسوفی پزشك و هرپزشکی فیلسوف باشد » .

گوئی شیخ رئیس ازهمان اوان کودکی میل‌وعلاقهٔ خاص بفهم ودرك وحل وشرح مسئلهٔ نفس‌وعقل‌داشته است. ا بن‌نکته ازسر گذشت شیخ که قسمتی را خود املاء و قسمت دیگر آن بقلم شاگرد با وفای او **ابوعبید جوزجانی** است معلوم میشود : « و کان ابی ممّن اجاب داعی المصریین و یعدّ من الاسماعیلیه وقد سمع منهم ذکر **النفس** و **العقل** علی‌الوجه الذی یقولونه و یعرفونه هم ، و کذلك اخی ، و کان ربما تذاکرا بینهما و انا اسمعهما وادرك مایقولانه ولاتقبله نفسی وابتدآ بدعوانی ابضاً الیه» . (۲) وبهمین‌جهت‌است که‌شیخ کتب‌ورسایل‌متعددی‌درین‌باب‌نوشته‌است؛ چنانکه علاوه بر کتب معروف خود مانند شفا و نجاة و اشارات که در ضمن آنها از

---

۱ - Leibnitz .

۲ - ابن ابی اصیبعه ، عیون الانباء ، ج ۲ ، ص ، ۱ .

کند در تضادّی که میان «گرمی و سردی»[1] است. «و سیّم»[2] حکم کند «میان آنچه صلب ولین»[3] است. «چهارم حکم کند در تضادی که میان خشن واملس است»[4].

[و][5] امّا «قوتهای **باطن** که ادراك کنند»[6]؛ بعضی از آن ادراك «صور»[7] محسوس کند، و بعضی (از آن)[8] ادراك معنی محسوس [کند][9]، و بعضی «از آن ادراك کند»[10]، و در آنچه ادراك کند فعل کند، و بعضی (فعل)[11]

---

۱ ـ نسخ دیگر: تری و خشکی است.
۲ ـ ف: سیّم انك.
۳ ـ ل م د ح: حکم کند در تضادی که در میان درشتی و نرمی است ـ س آ: میان صلب ولین ـ ف: میان انك صلبست.
٤ ـ ل م د ح: و چهارم در تضادی که درمیان صلب و لین است ـ آ: و دیگر آنکه دریابد خشونت ازملایمت ـ س: چهارم دریابد خشونت ازملاست ـ ف: واین چهارم حکم کند در تضادی که میان خشونت واملس است.
چنانکه ملاحظه میشود در نسخه های ل م د، قسم سیم: درشتی ونرمی وقسم چهارم: صلب ولین، ذکر شده وحال آنکه درشتی و نرمی و صلب و لین یکیست. اصل نسخه متن با کتاب معاد منطبق است، منتها در ترتیب اختلاف دارند، چنانکه درکتاب معاد: «و یشبه ان تکون هذه القوه لانوعاً واحداً بل جنساً لاربع قوی منبثة معاً فی کله. الواحدة، حاکمة فی التضاد بین الحار و البارد. و الثانیة، حاکمة فی التضاد بین الیابس والرطب. والثالثة، حاکمة فی التضاد بین الصلب واللین. والرابعة، حاکمه فی التضاد بین الخشن والأملس»؛ رجوع شود بصفحه ۲۶۰ ـ ۲۶۱ کتاب نجاة.
۵ ـ بغیر از نسخه آ، درنسخ دیگر نیست.
٦ ـ ف: قوتهاکه ادراك آن ازباطنست ـ نسخ دیگر: قوتهائیکه ادراك آن از باطن باشد.
۷ ـ ل س د م ح: صورت ـ آ ندارد.
۸ ـ نسخ دیگر افزوده.
۹ ـ ف ندارد.
۱۰ ـ ف: ادراك کنند، در ف کلیه فعلها بصیغهٔ جمع استعمال شده.
۱۰ ـ ل س د م: افزوده.

وانسانی ازارسطو پیروی نموده‌است . درموضوع رؤیا واحلام ، رسایل علمی عمیقی نوشته ومخصوصا رسالهٔ وی درموضوع عقل، درمیان فلاسفهٔ اسلامی اهمیتی خاص داشته‌است . پس ازوی **اخوان‌الصفا** در رسایل معروف خود بمسئلهٔ نفس و اقسام آن تعرض کرده و بشرح و بسط آن پرداخته انـد . بعقیدهٔ اخوان‌الصّفا ، نفس انسانی فیضی‌است‌از نفس کل یا نفس‌عالم‌واین نفس دارای قوای طاهری و باطنی است کـه اهمّ آنها قوهٔ مفکّره میباشد کـه ممیّز بین‌انسان‌وحیوان‌است . **ابونصر فارابی** (متوفی ۳۳۹ هجری) نیزدر اسلام برای اولین مرتبه نفس را تعریف کرده ومباحث آنرا روشن‌ساخته وارتباط عقل انسانی‌را با عقل فعّال بطرز جالب وبدیعی بیان نموده است .

ازآنچه بطور اجمال واختصار درتاریخ علم نفس بیان شد، معلوم میگردد که درقرون اربعهٔ اول‌هجرت ، حکما ودانشمندان اسلامی عنایت وتوجه خاص بمسئلهٔ نفس داشته و در هیچ کتاب و رساله‌ای از شرح وبسط آن فروگذار نکرده اند . باین ترتیب آراء و عقایـد حکما وفلاسفهٔ اسلامی بتدریج‌صورت‌علمی‌بخود گرفته وبرای شیخ رئیس‌ابن سینا مقدمات‌واساس وپایهٔ علم نفس ، آماده ومهیا گردیده است .

فیلسوف بزرگ ایران **شیخ‌رئیس‌ابوعلی‌سینا** (متوفی ٤٢٨ هجری) وارث افکار وآثار و تألیفات گذشتگان واسلاف خود ازفلاسفهٔ یونانی تا حکمای اسلامی بوده ومانند آنان به‌تحقیق وتدقیق در علم نفس پرداخته است. ولی‌نکته‌ای که دراینجاباید‌بآن‌اشاره کرد عبارت ازین‌است که هیچ یك ازحکماوفلاسفهٔ یونانی واسلامی باندازهٔ ابن‌سینادرمسئلهٔ نفس ،غورو بحث ودقت واستقصا نکرده ودرحلّ معضلات ومشکلات مربوط بآن سعی واهتمام ننموده است .

پستان « در یابد رایحهٔ که در هوا پدید آید »[۱]، چون بوی رسد. « امّا چهارم »[۲] قوت **ذوق** است، و« او »[۳] قوتی است مرکب « در »[٤] عصبی که « در »[٥] روی زبان « بگستراتیده است »[٦]،دریابد « طعوم جسمها که »[۷] بوی‌رسد. « امّاپنجم »[۸]قوت **لمس** است،و« او »[۹]قوتی است مرکب در اعصاب جمله پوست و گوشت « تا بدان در یابد کیفیت هائی که »[۱۰] بوی رسد. (و)[۱۱] یکی ازآن جمله آنست که « تمیز »[۱۲] کند« اندر »[۱۳] تضادّی که میان « تری وخشکی بود »[۱٤]. « ودیگرآنست که تمیز »[۱٥]

---

۱ ـ آ : دریابد رایحهٔ را که در هوا پدید آید ـ س : دریابد رایحه را که هوا پدید آرد ـ ح : که اواندر یابد رایحتی که اندرهوا پدید آید ـ ل د م : که آن اندر یابد رایحتی که اندر هوا پدید آید ـ ف : دریابد رایحه را که در هوا بدید آید .

۲ ـ ل د م ح : دیگر ـ س آ : و یکی دیگر ـ ف : چهارم .

۳ ـ ل د م ح س : آن ـ آ : این .

٤ ـ ل د ح م : بر .

٥ ـ ف : به ـ نسخ دیگر : بر .

٦ ـ آ : گستریده است ـ س : گسترده‌اند ـ ل م د ح ف : گسترانیده است که .

۷ـ ل د م ح : طعم جسمهائیکه ـ ف : طعوم اجسامی را که ـس آ : طعوم جسمهائیکه.

۸ ـ م : یکی دیگر ـ ل د س ح آ : و یکی دیگر ـ ف : پنجم .

۹ ـ س ل د م ح : آن ــ آ : این .

۱۰ ـ س آ : بدن و دریابدکیفیت ها که در اجسام باشد چون ـ ل د م : بدن که آن اندر یابد کیفیت هائیکه در اجسام باشد چون ـ ح ف : بدن دریابد کیفیات اجسام را چون .

۱۱ ـ ل د م ح افزوده .

۱۲ ـ ل د م ح ف : تمییز .

۱۳ ـ نسخ دیگر : در .

۱٤ ـ نسخ دیگر : گرمی و سردی است .

۱٥ ـ س آ : وتمیز ــ ل د م ح : و دیگر تمییز ـ ف : دوّم آنك تمیز.

یکی دیگر از عواملی که در توجه شیخ به‌علم نفس واهتمام او به شرح وبسط حقیقت وماهیت وقوی و آثار نفس تأثیر مهمی داشته‌است، اشتغال بامر طبابت و تحقیقات و تجربیات ومطالعات وی در بن قسمت است؛ چنانکه شیخ رئیس در کتاب قانون، از قوای نفس و از رابطه‌و علقهٔ جسم و نفس به تفصیل بحث میکند(۱).

عامل مهم دیگری که شیخ را بمطالعهٔ نفس ترغیب و تحریض کرده، بدون شك وتردید، عقاید دینی اوست. این نکته رامیتوان از گفته‌های خود شیخ واز خلال عبارات وی درباره‌ای از رسایل بسهولت دریافت؛ چنانکه دررسالهٔ «فی معرفة النفس الناطقة واحوالها» مینویسد: «ایضاً فان معرفة النفس مرقاة الی معرفة الربّ تعالی کما اشار الیه قائل الحق بقوله: «**من عرف نفسه فقدعرف ربه**» ولو کان المراد بالنفس فی هذاالحدیث هوهذاالجسم لکان کلّ احد عارفاً برّبه اعنی خصوص معرفته ولیس کذلك»(۲). ودرمقدمهٔ رسالهٔ فی‌القوی النفسانیه میگوید: «ورأیت کتاب‌الله تعالی بشیرالی مصداق هذابقوله‌عزوجل‌فی‌ذکره‌البعداء عن‌رحمته‌من‌الضالین ـ نسوالله‌فانسیهم‌انفسهم، الیس تعلیقه نسیان النفس بنسیانه تنبیها علی تقرنه، تذکرة بتذکرها و معرفة بمعرفتها وقرأت فی کتب‌الاوائل انهم کلفوا الخوض فی‌معرفةالنفس بوحی‌ماهبط‌علیهم ببعض الهیاکل‌الالهیه یقول: **اعرف نفسك یاانسان تعرف ربك** وقرأت انّ هذه الکلمه کانت‌مکتوبةفی محراب هیکل **اسقلیبس** وهو معروف عندهم فی‌الانبیاء»(۳)

شاید علت اصلی توجه و علاقهٔ خاص شیخ رئیس بمسئلهٔ نفس و اثبات

---

۱ ـ قانون، ص ۴۹ ـ ۴۵، چاپ سید رضی، تهران.

۲ ـ ص ۷، چاپ مصر، ناشر رساله: محمد ثابت‌الفندی

۳ ـ چاپ مصر، ص ۲۰.

و فرق میان [ادراك][1] **اول** و (میان)[2] ادراك **ثانی** آنست که (در)[3] ادراك اوّل رسیدن صورت است بقوت مدرکه از نفس خویش، نه «ازقوت»[4] دیگر. وادراك ثانی رسیدن «صورت»[5] است بقوت مدرکه از «قوت»[6] دیگر.

وازجملۀ قوتهای «باطن حیوانی یکی قوت»[7] **بنطاسیا** ست «که»[8] آن را **حس مشترك** خوانند. و این قوتیست که در تجویف اوّل از دماغ «رسته»[9] است و صورتهائیکه اندر حواسّ ظاهر (آید)[10] همه درین قوت مجتمع «شود»[11].

وازجملۀ (این)[12] قوتها [یکی][13] قوتی است که آن را [قوت][14] **مصوره** خوانند، و «اوقوتی است مرکب»[15] در آخر تجویف اوّل (از)[16] دماغ که

۱ ـ **ف** ندارد.
۲ ـ س ل د ح آ س: افزوده.
۳ ـ د آ افزوده.
٤ ـ ل د م ح آ س: **از قوتی**.
٥ ـ آ س: بصورت ـ **ف** ندارد.
٦ ـ **ف**: قوت وادراك ـ نسخ دیگر: **قوتی**.
۷ ـ **ف** ندارد ـ م د ل ح: باطن حیوانی قوة ـ آ: حیوانی قوت.
۸ ـ بغیر از نسخه **ف**، نسخ دیگر: و.
۹ ـ نسخ دیگر: مرکب، ظاهرا صحیح همین‌طور است.
۱۰ ـ نسخ دیگر افزوده.
۱۱ ـ ل د م ح **ف**: شوند.
۱۲ ـ نسخ دیگر افزوده.
۱۳ ـ در نسخ دیگر نیست.
۱٤ ـ در نسخ دیگر نیست.
۱٥ ـ س آ: و این قوتیست که مرکب است ـ ل د م ح: و این قوتیست مرکب.
۱٦ ـ نسخ دیگر افزوده.

نفس به تفصیل بحث کرده ، متجاوز از سی رسالهٔ مختصر و مفصل در باب نفس و حقیقت و ماهیت و بقاء و معاد آن تألیف نموده است (۱) . شاید اولین کتاب فلسفی ابن‌سینا همان رسالهٔ « **فی القوی النفسانیه** »(۲) باشد که آن را در ایام جوانی ، هنگامیکه هنوز باوج شهرت خود نرسیده و فقط بر اثر معالجه امیر وقت شهرت و افتخاری کسب کرده بود ، درباب نفس تألیف و بامیر وقت **نوح‌بن منصور سامانی** اهداء نموده است .

---

۱ - راجع باین رسایل رجوع شود بکتاب مهرجان ابن‌سینا ، تألیف جورج شحاته قنواتی قاهره ۱۹۵۰ ؛ - برو کلمن: Geschichte der Arabischen litteratur, Berlin,

۲ - نام این رساله درغالب نسخ « رسالهٔ نفس » ضبط شده است . در مقدمهٔ خود رساله چنین آمده است : « فرأیت ان اعمل للامیر کتابا فی النفس علی سنة الاختصار » ، شاید این کتاب همان رسالهٔ معروف به « فصول » باشد ، چنانکه در نسخهٔ اسلامبول unirevs. 4755/ 7 بنام کتاب « النفس المعروف بالعشرة فصول» ثبت شده است . ازاسلوب و طرز بیان و تواضع شیخ درمقدمه این‌رساله ، میتوان استنباط کرد که شیخ در زمان تألیف این رساله جوان بوده و هنوز باوج شهرت خود نرسیده بوده است . این رساله را Landauer ازروی نسخهٔ ایدن ومیلان تصحیح وبزبان آلمانی ترجمه و باحواشی وتعلیقات وتوضیحات مفید بسال ۱۸۷۵ در مجموعهٔ بنام :

In Zeitschrift der Deutscher Morgenlandischen Gesellschaft, Leipzig .

چاپ کرده . همین ناشر ومترجم ، متن و ترجمهٔ سه فصل اول این رساله رابا توضیحات بسال ۱۸۷۲ در مونیخ منتشر کرده است . این رساله را :

E. Van Dyck بانگلیسی ترجمه وهمچنین James Middleton Mac Donald کرده اند و Andrea Alpago Bellunensi آنرا با یاداشت های مفصل بسال ۱۵٤٦ میلادی در ونیز ضمن مجموعه ای از رسائل مختلفهٔ ابن سینا تحت عنوان :

Avicennae Philosophi praecllarissmi ff, 1-39 b, Compendium-de anima. - چاپ ومنتشر نموده است .

نکند، و بعضی ادراك اوّل کند، و بعضی ادراك ثانی کند.

وفرق میان ادراك **صورت** و[میان][1] ادراك **معنی** آنست که صورت را حسّ ظاهر دریابد [و نفس نیز دریابد][2] ازحسّ ظاهر، چون صورت گرگ که گوسفند، «اثر ادریابدبحسّ ظاهر و نفس»[3] وی هم دریابد. ومعنی آن باشد که نفس دریابد وحسّ ظاهر را «در»[4] آن «هیچ نصیبی نباشد»[5]، چون معنی که در گرگ است که واجب کند که «گوسفند از وی»[6] بگریزد.

و فرق میان ادراك **بافعل** و (میان)[7] ادراك **بی فعل** آنست که بعضی قوتهاء باطن ادراك [کند][8] و ترکیب «کند صورومعانی را بایکدیگر واز یکدیگر تفصیل کند»[9]، وبعضی ادراك (کند)[10] و(در)[11] آنچه «دریابد این فعل نکند»[12].

---

۱ ـ ف ح م د ل ندارد.

۲ ـ از ف ساقط شده ـ ح م د ل: و نفس نیز دریابد بیرون.

۳ ـ ف: او را بحسّ ظاهر دریابد.

٤ ـ ح ل د م: اندر.

٥ ـ ف: نصیبی نبود ـ ح آ م د ل: نصیبی نباشد.

٦ ـ س ح، گوسفند از وی ـ آ: گوسفند از او.

۷ ـ ل س افزوده.

۸ ـ ل د م ندارد ـ ف: کنند.

۹ ـ س آ، صور و معانی با یکدیگر بکند و تفصیل از یکدیگر بکند ـ ل د م ح: و تفصیل کند صور و معانی را با یکدیگر و از یکدیگر ـ ف: کنند صورت معانی را با یکدیگر و تفصیل کنند ازیکدیگر.

۱۰ ـ نسخ دیگر افزوده ـ ف، کنند.

۱۱ ـ نسخ دیگر افزوده.

۱۲ ف ـ: یابند این فعل کنند.

چنانکه بدان اشاره خواهد شد، امروز نیز مورد بحث و دقت فلاسفه و روانشناسان معاصر غرب واقع گشته است.

شك نیست که شرح و بیان کلیهٔ افکار و نظریات عمیق و دقیق شیخ رئیس در موضوع علم نفس ازحوصلهٔ این مقال و این مقدمه که بنای آن براختصار و ایجاز است خارج میباشد و فقط برای نشان‌دادن نبوغ ودهاء و قدرت تفکر و تخیل و عظمت مقام علمی و فلسفی این فیلسوف نامدار ایران، ذیلاً بذکر چند برهان که ارتباط با تجارب نفسانی وافکار فلسفی وی داشته و موجب اشتهار ومعروفیت شیخ در سراسر قرون وسطای اروپا بوده وحتی آثار نفوذ آن تاکنون نیز در فلسفه و روانشناسی جدید دیده میشود، اقتصار میگردد.

برهان «انسان معلق درفضا» .- «تنبیه، باخویشتن‌آی! واندیشه کن‌که: چون تو بحالی باشی که چیزها را درتوانی یافت دریافتنی‌درست، از ذات خویش غافل توانی بود؟ وبود که اثبات ذات خود نکنی؟ نه همانا که بینا را این‌حال‌تواند بود، بلکه خفته ومست، درحال خفتگی‌ومستی، ذات او ازو دور نتواند بود، واگرچه مثال ذات وی درف کر بنماند،

«و اگر تو هم کنی ذات خودرا که، در اول آفرینش برآن صفت کمال باشی که اکنون هستی باعقل‌درست، وهیئات تمام، وتوهم کن که اندامهاء توبروضعی وهیئتی باشدکه بهم پیوند ندارد، ویکدیگررا نپساود، بلکه ازهم جدا بود ودرهوائی باشد که ازآن متأثر نشود، ومعلّق ایستاده بود، اورابینی که ازهمه چیزها غافل بود، مگراز ثبوت هستی‌خویش» (۱).

این‌برهان شیخ مانند برهان معروف دکارت مبتنی برین اصل است که

۱ـ ابن‌سینا، اشارات، ترجمهٔ فارسی، چاپ تهران. ص ۵۲.

گوسپند دریابد از گرگ » .[1]

وبعد ازین قوتی است که « او را » [2] **حافظه** خوانند، و « این » [3] مرکب است در[4] تجویف آخر از دماغ ، « حفظ معانی کند » [5] که قوت «وهمی» [6] دریابد . [و][7] این جمله قوتهای نفس حیوانی است .

« و امّا نفسی که او را » [8] نفس **ناطقه** خوانند ، « قوتهای وی به » [9] دو قسم است : « یك قسم قوت عامله است ، و دیگر قسم قوت عالمه » [10] وهردو را **عقل** خوانند برسبیل اشتراك .

---

۱ ـ ف : ادراك کند معانی نامحسوس را ولکن نامحسوسات جون معنی منفره که گوسفند از گرگ دریابد ـ س آ : و معانی نامحسوس دریابد ولیکن نامحسوساتی جزوی چون معنی عداوت از عدو و ازصدیق معنی صداقت و تنفری که گوسفند دریابد از گرگ ـ م د ل ح : ومعانی نامحسوس دریابد ولکن نامحسوساتی جز وی چون معنی عداوت از عدو و معنی صداقت از صدیق و معنی منفر که گوسفند اندر یابد از گرگ .

۲ ـ د م : آن را ـ س آ ندارد .

۳ ـ د م ح ل س : این ـ ف : او ـ آ : وآن .

٤ ـ ف افزوده : آخر .

۵ ـ آ : و او حفظ کند معنی را ـ س : و او حفظ کند معانی را ـ م د ل ح : و آن حفظ معانی کند .

٦ ـ س آ ح م د ل : و هم آن را ـ ف : وهمی.

۷ ـ س آ ح ل م د ندارد .

۸ ـ ح آ س : اما نفس انسانی که ـ ل م د : اما قوت نفس انسانی که آن را .

۹ ـ ح ل م د : قوتهای وی بر ـ آ س ف : و قوتهای او بر .

۱۰ ـ ف : یکی قوت عالمه و دوم قوت عامله ـ م د ل : یکی قوت عالمه است ویکی قوت عامله ـ ح آ س : یکی قسم قوت عامله است و یك قسم قوت عالمه ـ ف : یکی قوت عالمه و دوم قوت عامله .

وجودآن، این باشدکه درعصرشیخ با کمی پیش ازآن، عده‌ای ازدانشمندان اسلامی ازقبیل **اشعری** و **باقلانی** که از طرفداران جوهر فرد بودند(۱) منکر وجود نفس یا روح شده و بحدی درین امر راه مبالغه و افراط پیموده و در دریای مادیت مستغرق گشته بودند که فیلسوف اسلامی بناچار از لحاظ معتقدات دینی و افکار فلسفی برخود فرض و لازم دانست که چراغ هدایتی فراراه گمراهان مادی عصر خود بدارد و برای روشن ساختن اذهان مردم و اثبات وجود نفس و مغایرت آن با بدن بقدر وسع بکوشد تا با دلایل و براهین متقن و محکم از راه تلفیق قواعد و اصول دینی با مبانی فلسفی ، حقیقت وجود روح را ثابت کند . بنا براین میتوان گفت که هدف و منظور واقعی ابن سینا در نگارش آثار و تألیفات متعدد راجع به نفس همان اثبات وجود نفس وبقاءآن ورّد دلایل وعقاید طرفداران افراطی فلسفهٔ مادی بوده است .

ابن سینا براساس قدرت ایمان وقوت منطق وقریحهٔ شاعرانهٔ خود، دلایل و براهینی چنان متقن و محکم برای اثبات وجود نفس اقامه کرده است که بظن غالب تا آن زمان بی سابقه بوده و نه تنها موجب شگفتی و تحسین معاصرین و اخلاف اسلامی و اروپائی او گشته بلکه این براهین قرنها پس از وی نیز درمغرب‌زمین شهرت و نفوذ و اعتبار و اهمیت فراوان داشته است بقسمی که بجرأت میتوان ادعا کردکه بعضی ازنظریات بدیع و افکار عمیق و بلند فلسفی او در باب نفس پایه و مبنای فلسفهٔ جدید بشمار میرود ، حتی برخی از عقاید و نظریات وی راجع به علم نفس ،

۱ـ ابن‌حزم، الفصل فی‌الملل والاهواء والنحل طبع قاهره، ۱۲۴۷ ج ۵ ص۴۷ـ۴۸ .

« حفظ آن صورتها کند »[1] که در حسّ مشترك باشد. « و اگرخواهی که بدانی که حفظ مرقوتی‌را باشد جزازآن قوتی‌که‌دروی قبول باشد،حال اعتبارکن از آب »[2] که‌آب شکل قبول کند و حفظ شکل (قبول)[3] نکند.

و ازین جمله قوتی است که « آن قوت را **متخیله** گویند و **مفکره** نیزخوانند »[4]. مرکب (است)[5] در تجویف اوسط ازدماغ وفعلش ترکیب و تفصیل « صورت است و معانی بایکدیگر و از یك دیگر »[6].

وبعد از « ین »[7] قوت**متوهمه** است « که »[8] مرکب‌است‌درآخرتجویف اوسط از دماغ « و معانی در یابد نامحسوس، لکن نامحسوسات جز وی چون معنی عداوت از عدوّ و معنی صداقت از صدیق و معنی منفّر که

۱ ـ ل م د : که او حفظ صورتها کند ـ آ : حفظ آن صورتها.
۲ ـ م د آ س ح ل : و اگر خواهی **که** بدانی که حفظ مرقوتی را باشد جز از آن قوت که درآن قبول باشد حال آب اعتبارکن ـ از **ف** قسمتی **ازعبارات ساقط شده و فقط** : « این حال از آب اعتبار کن » **افزوده شده**.
۳ ـ آ س **ف** افزوده.
٤ ـ **ف** : که او **را** قوت متخیله و مفکره نیز **خوانند** ـ ح م د **ل** : آنرا **قوت** مخیّله خوانند و نیزمفکره خوانند وـ آ س : که آن **را قوت** متخیله خوانند ؛ ظاهراً **متخیله صحیح است** ودرکتاب معاد : « ثم‌القوة التی تسمی متخیله بالقیاس الی النفس‌الحیوانیه، ومُفکّرة بالقیاس **الی** النفس الانسانیه » ، **رجوع شود بصفحه ٢٦٦** کتاب نجاة.
۵ ـ نسخ دیگر **افزوده**.
٦ ـ م د ح **س** آ : صورست و معانی ـ **ف** : صورت و معانیست.
۷ ـ س ل : آن.
۸ ـ **ف** : واو.

و در رسالهٔ «اضحویّه»(۱) و «رسالة فی معرفة النفس الناطقة واحوالها»(۲) بدان اشاره نموده است.

برهان مزبور ظاهراً از ابتکارات خود شیخ است، زیرا در آثار و تألیفات فلاسفهٔ قدیم یونان و حکمای اسلامی قبل از ابن‌سینا برای اثبات وجود نفس و مغایرت آن با جسم، چنین برهانی مشاهده نمی‌شود، فارابی هم که استاد شیخ بوده و در تکوین عقاید و افکار فلسفی او تأثیر و نفوذ زیاد داشته، در کتب خود متعرض آن نشده است. با این حال، پرفسور ژیلسن معتقد است که ابن سینا عوامل و مبانی فلسفی این برهان را از افلاطونیان جدید، خاصه از فلوطین و **بروقلس** (۳) که از حکمای بنام مدرسهٔ اسکندریه هستند، اخذ واقتباس کرده، نهایت درسایهٔ قدرت تخیل وذوق سلیم وقریحهٔ شاعرانه خود، آن‌را بصورت تازه و بدیعی بیان نموده است (٤).

پرفسور ژیلسن برای تأیید و اثبات نظریهٔ خود باستدلال **سنت اگوستن** (٥) دربارهٔ اثبات وجود نفس ومغایرت آن با بدن استناد جسته، و معتقد است که سنت اگوستن فیلسوف متعصب مسیحی، که در قرن پنجم میلادی میزیسته، مانند شیخ رئیس تحت تأثیر افکار و عقاید افلاطونیان جدید، مخصوصا فلوطین و بروقلس واقع شده است. فیلسوف مسیحی نیز در مسئلهٔ نفس ومغایرت آن با بدن عقیده داشت که

---

۱ ـ ابن‌سینا، حاب مصر، ص.

۲ ـ ابن سینا، چاب مصر، ص ۹ ـ ۱۰

۳ - Proclus

٤ - Gilson, Archives, T. IV 1929, P. 41

٥ ـ St. Augustin (میلادی ٣٥٤ـ٤٣٠)

وچون اوّلیات دریابد، آن را **عقل** « **ملکه** »[1] خوانند. واوّلیات « چون قول قایل است که کلّ بزرگتر از جـزو ست و هیچ واسطه « نبود »[2] میان سلب وایجاب (ومانندۀاین)[3]. « سیّم »[4] چون « معقولات همه »[5] دریـابد و « ملکه کند »[6]، اندر « این »[7] وقت کـه مطالعۀ « آن معقولات بکند وآن را »[8] **عقل** «**بفعل** خوانند ».[9] و[چهارم][10] اندر آن وقت که مطالعه کند و مشاهدۀ معقولات بـاشد[و][11] آن را **عقل**

---

۱ - ف : چون قول قایل است که کل غیرازجزو بود - ل د م ح : چنانکه کل بزرگتر از جزوست .

۲ - نسخ دیگر: نیست .

۳ - ل م د ح افزوده .

٤ - ف : سوم - ل م د ح س آ : او .

٥ - ف : معقولات - م د س آ : همۀ معقولات .

٦ - ف : ملکه شود - سن : ملك کند - ل د م ح : تأمل کند .

۷ - نسخ دیگر : آن .

۸ - ل د م : این معقولات کند آنرا - ح : این معقولات کند او را - س آ : بکند معقولات او را - ف : معقولات نکند آن را - ظاهراً نسخه ف « نکند » صحیح است وچنین است در کتاب معاد : « وهذا ان یکون حصل فیها ایضا الصورةالمعقولة الاّولیه الاّ انه لیس یطالعها و یرجع الیها بالفعل بل کانها عنده مخزونة فمتی شاء طالع تلك الصورة بالفعل فعقلها و عقل انها عقلها و یسمی عقلا بالفعل لانه عقل یعقل متی‌شاء بلاتکلف اکتساب » . رجوع شود بصفحه ۲۷۱ کتاب نجاة .

۹ - ف : بالفعل گویند .

۱۰ - در نسخ دیگر نیست .

۱۱ - زاید است ودر نسخ دیگر نیست .

ادراکات مختلف ومتمایز، مستلزم حقایق مختلف ومتمایز است. انسان حقایق عالم خارج را بوسیلهٔ ادراکات مختلف وازراه حواس گوناگون درك میکند، ولی اگر نیك بیندیشد و دروجود خویش غور وتأمل نماید، قهراً باین نکته پی میبرد که در وجود او حقیقتی است که آن‌را بطور مستقیم و بدون وسیله وواسطه‌ای درك می نماید. این حقیقت که منشاء ومصدر ادراکات واحساسات مختلف انسان است، نفس نام دارد واساس و پایهٔ ذات و شخصیت انسان همین نفس است که تنها خاصیت آن تفکر است چه، آدمی میتواند خود را ازقید جسم وعلایق جسمانی وهمچنین احساسات و ادراکات آزاد سازد، ولی قادر نیست که خودرا از نفس خویش دور ومجرد کند وحتی نمیتواند لحظه‌ای از آن غافل شود ویا دروجود آن تردید نماید، زیرا کلیهٔ اعمال وادراکات و تمام آثاری که بروجود اومترتب است، همه شواهد صادق و دلایل بارز و آشکار بوجود نفس او میباشند.

برهان «انسان معلّق» یا بقول پرفسور **ژیلسن** «انسان پرنده» (۱) از دقیق‌ترین وعمیق‌ترین دلایل تجربی وفلسفی ابن‌سینا راجع باثبات وجود نفس ومغایرت آن بابدن بوده و بهمین‌جهت در طی قرون وسطی دراروپا شهرت و نفوذ بسیار داشته و مورد تحسین و اعجاب فلاسفهٔ اسکولاستیك واقع شده است. گوئی خود شیخ، باین برهان علاقه وعنایت خاص داشته و برای آن، ارزش واهمیت فراوان قائل بوده است وبهمین مناسبت آن را دومرتبه در کتاب شفا (۲) و یك مرتبه در اشارات (۳) به تفصیل بیان کرده

۱ - "Homme Volant„ - Gilson, Archives, T IV, 1929, P. 41

۲ - ابن‌سینا، شفا، ج ۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۲ و ۳۶۳.

۳ - ابن‌سینا، اشارات، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

«واما »[1] قوت **عامله** [آن][2] استکه وی را **عقل عملی** خوانند، و« اخلاق نیك و بد ازو آید و استنباط صناعت؛ وهرآنکه وی قاهرباشد برقوت شهوت وغضب ودیگر قوتها، پس از وی قوت اخلاق نیکو آید؛ و هرآنکه وی مقهور شهوت و غضب باشد ازو اخلاق بد آید».[3]

و اما قوت **عالمه** «آنست که او را»[4] **عقل نظری** خوانند. و «او را»[5] ادراك معانی و صور عقلی آیـد و کلیات «در»[6] یابد. و وی‌را مراتب است ازجهت ادراك این معانی: یکی «آنوقت»[7] که خالی «باشد از همه»[8] معقولات [و][9] آن را **عقل هیولانی** «خوانند»[10].

---

۱ - م د ح ف: و.
۲ - م د س آ ندارد.
۳ - م د ل: وآن آنستکه اخلاق از آن آید و استنباط صناعات کار اوباشد، هرکه که وی قاهره باشد مرقوة شهوت وغضب ودیگرقوتهای بدنی را از وی اخلاق نیکو آید، و هرگه که وی مقهور شود شهوت و غضب را از وی اخلاق بد آید - ف: و اخلاق نیك و بد ازو آید و ازو آید انبساط صناعت و هرآنکه که او قاهر باشد بر قوت شهوت و غضب و دیگر قوتها ازو اخلاق نیکو آیـد - ح: و او آنست که اخلاق ازو آید و استنباط صناعات هرآنکه که وی قاهره باشد مرقوة شهوت و غضب و دیگر قوتهاء بدنی را از وی اخلاق بد بدید آید - س آ: و او آنست که اخلاق ازو آید و هرگاه که او قاهره باشد مرقوت شهوت و غضب و دیگر قوتهای بدنی را ازو اخلاق نیکو آید و هرگاه مقهور این قوتها باشد چون شهوت و غضب و دیگر قوتهای بدنی ازو اخلاق بدآید.
٤ - م د ل: آن را.
٥ - م س ل ف ح آ: ازو - د: ازآن.
٦ - ل د م ح: اندر.
٧ - س آ ح: اندر - م د: پس اندر.
٨ - آ س ح: خالی باشد از - ف: خالی گردد از همهٔ.
٩ - م د ل ح س آ ندارد.
١٠ - آ س: گویند.

احتمال اینکه ابن سینا برهان مزبور را از آثار حکمای مدرسهٔ اسکندریه ویا بطور مستقیم از تألیفات خود سنت اگوستن اخذ واقتباس کرده باشد، بنظر بعید میرسد، زیرا تا آن حدّ که اطلاع در دست است، از فلاسفهٔ مدرسهٔ اسکندریه، کسی متعرض این برهان نگشته ودر «**کتاب الربوبیه**» و «**کتاب العلل**» نیز که منسوب بافلاطونیان جدیداست، اشاره‌ای بآن نشده است. از طرف دیگر تاکنون مسلم نگردیده است که آثار و تألیفات سنت اگوستن، لااقل تا زمان شیخ، بعربی ترجمه شده ویا بوسایل دیگری ابن‌سینا بآن‌ها دسترسی داشته باشد، تنها وجه مشابهتی که میان فیلسوف اسلامی و فیلسوف مسیحی وجود دارد، این است که این دو دانشمند، هردو از فلاسفهٔ دینی و روحی بوده و بهمین جهت برای اثبات وجود نفس ومغایرت آن باجسم، جهد و کوشش بسیار نموده‌اند.

باید دانست که برهان «انسان معلق» ابن‌سینا درمغرب زمین بیشتر از عالم اسلام، شهرت و نفوذ داشته و شاید بتوان گفت فلسفهٔ جدیدی که دکارت واضع ومؤسس آن بوده و باصل «**کوژیتو**»(۱) معروف‌شده‌است، برپایه و اساس همین برهان فیلسوف شرق استوار میباشد. ولی با وجود این، عده‌ای ازحکمای اسلامی ضمن‌دلایلی که برای‌اثبات وجود نفس‌ذکر کرده اند، بدین برهان شیخ استناد نموده اند؛ چنانکه **ابوالبرکات هبةالدین علی بن‌ملکا بغدادی** متوفی بسال ۵۴۷ هجری در کتاب خود موسوم به **معتبر** درین باب چنین میگوید: «فانك لوفرضت انسانا خلا بنفسه عن کل مرئی ومسموع ومدرك من‌المدرکات لقدکان شعوره بنفسه

---

۱ - Cogito

مصور»[1] باشد؛ واز[جهت][2]عقل عملی مر قوتهای «بدن»[3] قاهر باشد، آن را مانندگی بعقل فعّال و ملك بیشتر باشدکه «بحیوانات این»[4] عالم، ودر قوت بشربیرون ازین «غایت»[5] نیست و توکل «بربلوغ این غایت برتوفیق اله»[6] است(والله الموّفق)[7].

باب «سیّم»[8]

«در سبب اختلاف افعالها قوت دریافتن از نفس»[9]

«هر **ادراکی** و دریافتنی که وجود صورت مدرك مر مدرکات را باشد ترا»؛[10] اگرصورت تعلق بمادّت دارد، «حاجت بتجرید دارد»[11]، ولکن اصناف تجرید مختلف است؛ «بعضی تجرید عامتر»[12]ست و بعضی

۱ ـ ف : معقولات مطالع ـ ح م د ل : مرمعقولات را متصور ـ س آ : معقولات را متصور؛ مصور که دراصل نسخه متن ذکرشده ظاهراً درست نیست وصحیح متصوراست.
۲ ـ از ف ساقط شده .
۳ ـ نسخ دیگر : بدنی را .
٤ ـ ل د : حیوانات از ـ ح : بحیوانات از ـ در س آ، از «وازجهت عقل . . .» تااینجا ساقط شده .
۵ ـ ف : غایتی ـ آ : قوت .
٦ ـ نسخ دیگر: دربلوغ این غایت بتوفیق الهی ـ ف : وهدایت واجب الوجودتعالی وتقدس.
۷ ـ ل د م ح س افزوده ـ ف : والله اعلم .
۸ ـ د م س : سیوم ـ آ ف : سوم .
۹ ـ ف : در سبب اختلاف احوال قوت ادراك نفس مردم ـ س ح د م ل : در شرح سبب افعال قوت دریافتن ازنفس ـ س آ: در شرح سبب افعال قوت دریافتن ازنفس .
۱۰ ـ ف : دریافتن وادراکی که باشد برخوذ مدرك صورت باشد برمدرك ـ ح ل م د: هر ادراکی که باشد (و دریافتنی) بوجود صورت مدرك مرمدرك را باشد ـ س آ : هر ادراکی که باشد بوجود صورت مدرك مرمدرك را باشد .
۱۱ ـ ف : حاجت باشد بتجرید ـ س آ م د ح ل : حاجت بتجرید باشد .
۱۲ ـ ف : تمامتر ـ نسخ دیگر : تجریدات تمامتر .

جسم ونفس دو حقیقتی هستند کاملاً از یکدیگر متمایز ومتغایر، زیرا جسم دارای عرض وطول و عمق بوده ومحتاج بمکان میباشد، و حال آنکه نفس ذاتاً دارای ابعاد نبوده وحیّزپذیر نیست وتنها خاصیت آن تفکراست، وبهمین علت، انسان وجودآن‌را بطور مستقیم وبدون هیچ واسطه‌ای درك میکند، یعنی در آن‌حال که نفس میاند بشد، وجوددارد و خودتفکر دال بروجود آنست. بنا برین انسان میتواند خود را از علایق جسمانی و حقایق عالم خارج جدا ساخته و در آنها تردید کند و حتی منکر وجود آنها بشود ولی هیچگاه نمیتواند دروجود نفس خود تردید نماید، زیرا بوسیلهٔ همین نفس است که در موجودات شك میکند (۱).

چنانکه ملاحظه میشود، طرز تفکر ونحوهٔ استدلال سنت اگوستن دربارهٔ اثبات نفس ومغایرت آن با بدن، شباهت کامل بابرهان ابن‌سینادارد، وشاید بعلت همین مشابهت وازنظراینکه سنت اگوستن‌زمانی پیش‌از شیخ میزیسته، بعضی چنین توهم کرده اند که شیخ برهان انسان معلق را از فیلسوف مسیحی اخذ نموده است.

چنانکه گفته شد، برهان مزبوراز ابتکارات واندیشه های ژرف خود شیخ و تاحدی مربوط بقریحهٔ شاعری اوست، زیرا غالباً ابن سینا برای شرح و بیان پاره ای ازمسائل غامض ودقیق فلسفی بروش استعاره و تمثیل واسلوب رمزی (Allégorique) توسل جسته است و بهمین مناسبت بیشتر رسائل و کتب وی‌متضمن تخیلات لطیف وتشبیهات وتمثیلات شیرین وظریف میباشد؛ از آن جمله رسالهٔ «حیّ بن یقظان» و رسالهٔ «طیر» و مانند آن است.

۱ - St. Augustin, De trinitate, Lib x. Cap, art, 6-13 -Gilson, Introduction à l étude de St. Augustin, p. 59 59.

(مستفاد)[1] «گویند»[2] . (و)[3] چون نفس مردم بدین غایت «رسید»[4] درعلم، واخلاق [وی][5] برجهت فضیلت باشد.(و)[6] این غایت«کمال»[7] مردم است و درین غایت نفس مردم در «رتبت»[8] ملك باشد، بدان سبب که نفس مردم»[9] جوهریست «عملی»[10] چنانکه درست کرده«اند»[11] .

و «این»[12] جوهر دوروی دارد: «یکی»[13] سوی عقل فعّال،و آن عقل نظری است واز آنجا اقتباس «علم میکند»[14]. و «دیگرروی»[15] سوی بدن دارد و آن عقل عملیست . و بدین قوت تصرف کند در بدن و هر «آنگه»[16] که نفس مردم از جهت «عقول»[17] نظری «معقولات

۱ - از اصل نسخه متن ساقط شده و در نسخ دیگر هست .

۲ - نسخ دیگر : خوانند .

۳ - ف : پس - نسخ دیگر مانند متن .

٤ - ل د م س : رسد - ف : رسیده باشد .

٥ - ف ندارد .

٦ - ف افزوده .

۷ - س آ : کار - ف : فعالی نفس .

۸ - ح : مرتبت .

۹ - ف ، او .

۱۰ - نسخ دیگر : عقلی - و صحیح همین طور است .

۱۱ - در نسخ دیگر : آید .

۱۲ - م د ح ل : آن .

۱۳ - م د ل ح : یکی روی .

١٤ - ف : کنند اقتباس علم - ح : اقتباس علوم میکند- نسخ دیگر :اقتباس علوم کند .

۱٥ - ف : یکی - ح س آ م دل : یك روی .

١٦ - د ح ل : و هرآنگاه - ف س آ: و هرگاه .

۱۷ - نسخ دیگر: عقل .

مثل این حالت غافل شدیمی از هر چیزی غیر انیّت مـا ، پس بـدانیم کی اجسام ، و اعراض که هنوز تحصیل آن نکرده ایم ، آنرا هیچ مدخلی نیست درذوات ما ، کی تعقل کرده ایم آنرا ، بی آن اشیاءِ ، پس ذات کی غافل نمیشویم ازآن باادن فرض ، او غیر اعضاء ظاهره و باطنهٔ ماست و غیر جمیع اجسام ، وحواس و قوی واعراض خارجه از ما ، وتوهر گاه کی تعقل ذات خودکردی در حالی ازاحوال ، با غفلت توازین اشباء بسنده باشد ترا این در علم بانك ذات تو مغایر این اشیاست ». (۱)

چنانکه گفتیم ، براهینی که ابن‌سینا راجع به نفس بیان کرده است ، بخصوص برهان « انسان معلق » بقدری مورد توجه دانشمندان و فلاسفهٔ قرون وسطای اروپا واقع شده که اصولا در تألیفات خود به تفصیل یابطور اجمال واختصار از آن بحث کرده اند .

باید این نکته‌را نیزدر نظرداشت که کتاب شفا درقرن دوازدهم میلادی بزبان لاتینی ترجمه شده و دردسترس اهل علم آن زمان قرار گرفته بود . فلاسفهٔ مکتب اسکولاستیك وپیروان آنان براثر مطالعهٔ ترجمهٔ کتاب شفا بخصوص قسمت مربوط بنفس، کاملاً تحت تاثیرافکارابن‌سینا واقع شده ودر آثار و مؤلفات خود غالباً از آن یاد کرده اند .

از حکمـای اسکولاستیك کسانی مانـنـد ، **گیوم‌دواورنی**(۲)

۱ـ قطب‌الدین شیرازی ، درةالتاج ، چاپ تهران تصحیح دانشمند ارجمند جناب آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه طهران ، ج ۳ ، ص ۷۱ ـ ۷۲

۲- Guillaume d' Auvergne; De anima, Cap' II, pars 13, Paris, 1674

صورت خیالی اگرچه مجرّداست ازمادت، ازلواحق مادت »[1] مجرد نیست، و بعد ازین **قوت وهم** است که چیز ها دریابد مجرّد ازمادت (و)[2] اگر چه مخصوص باشد بصورتی « ازمادتی »[3] چون «معنی عداوتی »[4] از گرگ. وبعد ازین **قوت« عقلی »**[5] است که چیزها دریابد که « مجرّد باشند از مادت تجریدی بکمال »[6] چون « انسان »[7] کلّی. پس فرق (میان)[8] حاکم حسّی درادراك و (میان)[9] حاکم خیالی وحاکم وهمی وحاکم عقلی در مراتب تجرید است چنانکه یاد « کرده شد »[10].

---

۱ ـ ف : و یالون ـ ولی بقیه عبارت بعد ازیك سطر ذکرشده ـ ل د ح م : و یا لونی مخصوص و این معانی همه لواحق مادت است، پس صورت خیالی اگر چه مجرد است از مادّت از لواحق مادت ـ س آ : و یا لونی مخصوص و یا وضعی مخصوص و این معانی همه از لواحق مادت.

۲ ـ نسخه های دیگر افزوده.

۳ ـ ف : از مادت ـ ح : مادی ـ د ل م : و مادتی ـ آس : مادتی.

٤ ـ ف : عداوت ـ س آ ح د م ل : معنی عداوت.

۵ ـ س ل د م ح : عقل.

٦ ـ ل د م : مجرد باشد از مادت تجریدی بر کمال ـ س آ : مجرد از مادت تجردی کمال ـ ح : مجرد باشد از مادت تجردی بر کمال.

۷ـ د ل م : دریافتن انسانی ـ آ س : خود انسان.

۸ ـ ف : باشد میان ـ ل د ح م افزوده.

۹ ـ آ س ل د ح م افزوده.

۱۰ ـ ل م د : کنیم ـ ح : کرده آید.

له موجوداً وعنده حاضراً لا يغيب عنه وفی کل فعل یفعله الانسان یشعر بنفسه . به معه و یدل بلفظه علیها مع دلالته علیه حیث یقول فعلت وصنعت وعلمت وجهلت واردت و کرهت، فهذه التاء المضمومه فی اللغة العربیه فی اللفظ یدل علی ذاته ومن ذلك یترقی فی الدلالة علی معرفة ذات من یخاطبه بالتاء المفتوحه مع افعاله حیث یقول له فعلت وصنعت فشعور الانسان بنفسه یتقدم علی شعوره بغیره ومعرفته التامة بها تتاخر عن معرفته باکثر الاشیاء» .(۱) همچنین **امام فخر الدین محمد بن عمر رازی** متوفی بسال ۷۰۶ هجری در کتاب معروف **مباحث المشرقیه** مینویسد: «هو ان الواحد منّا لو توّهم ذاته کانّه خلق دفعة و خلق کاملاً ولکنه محجوب الحواس عن مشاهدة الخارجیات وانه بهوی فی خلاء وملاء لا یصدمه فیه قوام الهواء ولا یحسّ بشیی من الکیفیات و فرقت اعضائه حتی لا یکون بینها ملاقاة و مماسة اصلا فانه فی هذه الحالة یکون مدرکا لذاته وغافلا عن کل اعضائه الظاهرة والباطنة بل تثبت ذاته ولا یثبت لها طول ولا عرض ولا عمق ولوانه تخیّل فی تلك الحالة یدا و عضواً آخر لم یتخیله جزءاً من ذاته ولا شرطا فی ذاته فظاهر ان المشعور به غیر المغفول عنه فاذاً هویّته مغایرة لجمیع الاعضاء» (۲) . **علامه قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود شیرازی** متوفی بسال ۷۱۰ هجری در کتاب **درة التاج لغرة الدباج** مینویسد: «وما می باسم از نفوس خویش کی اگر ما دفعة آفریده شدیمی بر کمال عقول ما، بی آنکه استعمال کنیم حواس ما درچیزی از ما، یا درغیر ما، وحاصل شدیمی همچنین لحظه در هوائی غیر ذی کیفیتی مشعور به واعضاء ما ازیکدیگر منفرج بوذی تا مثلا مس نشدندی، ما در

۱ ـ ابو البرکات بغدادی ، معتبر ، چاپ حیدرآباد ، ج ۲ ، ص ۳۰۶

۲ ـ امام فخر الدین رازی ، مباحث المشرقیه ، چاپ حیدرآباد ، ج ۲ ، ص

ناقص تر . « اگر »[۱] **ادراك حسی** باشد ، قوت « حس » »[۲] تجرید تمام « نکند »[۳] ، بحکم آنکه قوت « حس مر محسوس »[٤] را درنیابد الا « به نسبت خاص »[٥] . اگر مادت حاضر باشد [پیش حس][٦] دریابد ، واگر غایب « بود »[۷] در نیابد . واگر **ادراك خیالی** باشد تجرید بیشتر « باشد »[۸] ، برای آنکه « صورت خیالی در توان یافتن ، اگر شخصی »[۹] غائب باشد ، چون در خیال آید « با مقدار محدود »[۱۰] باشد و « بالون مخصوص و با موضع مخصوص و این معانی همه از لواحق مادتست ، پس

---

۱ ـ ف : مثلاً چون .

۲ ـ ل د م ح س آ : حسی .

۳ـ ف : نتواند کرد ـ ح : نکند ـ م ل : کند ـ ظاهرا « نکند » یا « نتواند کرد » صحیح است چنانکه در کتاب معاد : « ویشبه ان یکون کل ادراك انما هواخذ صورة المدرك فان کان المادی هواخذ صورة مجردة عن المادة تجریدا ما » . همچنین چند سطر بعد : « وذلك لانه لاینزع الصورة عن المادة من جمیع لواحقها ولایمکنه ان یستثبت تلك الصوره وان غابت المادة فیکون کانه لم ینزع الصورة عن المادة نزعاً محکماً بل یحتاج الی وجود المادة ایضا فی ان تکون تلك الصورة موجودة له » . رجوع شود به صفحهٔ ۲۷۵ و ۲۷۷ کتاب نجاة .

٤ ـ س : قوت حسی مر محسوسات را ـ ل د م آ ح : قوت حسی مر محسوس را .

٥ ـ س : با نسبت خاص ـ ف : به نسبتی خاص چه .

٦ـ از ف ساقط شده ؛ از آ ، تا اول « تجرید بیشتر باشد » ساقط شده .

۷ ـ نسخه های دیگر : باشد .

۸ ـ ل د ح م ، بود .

۹ـ ف : خیالی ادراك صور تواند کرد اگرچه شخص ـ م د ح ل س آ : صورت خیالی در توان یافت و اگرچه شخص ادراك صور تواند کرد .

۱۰ ـ ف : تا مقدار محدود ـ آ : یا مقداری بحدود ـ س : نامحدود ـ م د ل ح : یا مقداری محدود .

درکتاب «**گفتاردرروش راه بردن‌عقل**» دربارهٔ این‌حقیقت‌ثابت‌وتردید ناپذیر چنین مینویسد:

«پس چون گاهی ازاوقات حس خطا میکند وما را باشتباه میاندازد فرض کردم که هیچ امری از امور جهان در واقع چنان نیست که حواس متصور ما در می‌آورند و چون کسانی هستند که در مقام استدلال حتی در مسائل بسیار ساده هندسه بخطا میروند و استدلال غلط میکنند وبرای من‌هم مانند مردم دیگر خطا جایز است پس همه دلائلی را که پیش ازین برهان پنداشته بودم غلط انگاشتم و چون همه عوالمی که ببیداری برای ما دست میدهد درخواب هم پیش میآید درصورتیکه هیچ یك از آنها در آن حال حقیقت ندارد بنا را براین گذاشتم که فرض کنم هرچه هر وقت بذهن من آمده مانند توهماتیکه درخواب‌برای مردم دست میدهد بی‌حقیقت است ولیکن همانـدم برخوردم باینکه درهمین هنگام که من بنارا برموهوم بودن همه چیز گذاشته‌ام شخص خودم که این فکر را میکنم ناچار باید چیزی باشم و توجه کردم که این قضیه «میاندیشم پس هستم» حقیقتی است چنان استوار و یا برجا که جمع فرضهای غریب وعجیب شکاکان هم نمیتواند آن را متزلزل کند پس معتقدم شد که بی تأمل میتوانم آنرا در فلسفه‌ای که در پی آن هستم اصل نخستین قراردهم.

«آنگاه با دقت مطالعه‌کردم که چه هستم ودیدم میتوانم قائل شوم که مطلقا تن ندارم‌وجهان ومکانی‌که من‌آنجا باشم موجود نیست اما نمیتوانم تصور کنم که خود وجود ندارم بلکه بر عکس همینکه فکر تشکیك در حقیقت چیزهای دیگررا دارم ببداهت ویقین نتیجه میدهد که من موجودم در صورتیکه اگر فکر از من برداشته شود هر چند کلیهٔ امور دیگر که

نبودی آن را »[1] با جسم هیچ نسبت نبودی از حضور و غیبت . پس معلوم شد که «قوت حسّی»[2] جسمانی باشد .

و امّا **قوت خیالی** اگر چه (صورت)[3] غایب [باشد که][4] دریابد ولکن بالواحق مادّه دریابد، برای آنکه صورت خیالی مثلاً صورت زید « با مقدار محدود و وضعی مخصوص و لونی معین در خیال »[5] و جانب یمین (وی در جانبی از خیال باشد وجانب)[6] یسار وی در « جانبی از خیال بود »[7] [و این اختلاف هر دو جانب دریافتن خیال را][8] خالی نباشد از دو قسم : یا بسبب آن باشد که (این)[9] هر دو جانب از بیرون مخالف یکدیگرند، « یا »[10] این هر دو جانب « از دو جزء این »[11]

---

۱ - د م ح : نه در جسم بودی آن را - آ س : نه درجسم بودی اورا - ف : درجسم نبودی او را .

۲ - ف : حسی .

۳ - نسخ دیگر افزوده .

٤ - در نسخ دیگر نیست ، ظاهراً زاید است .

٥ - ح ل د م آ س : با مقداری محدود و یا وضعی مخصوص و یا لونی معین در خیال باشد .

٦ - از اصل نسخه متن ساقط شده و نسخ دیگر افزوده .

٧ - د م : در جانبی دیگر از خیال - ف : در جانب دیگر از خیال .

٨ - از د م ساقط شده .

٩ - ف افزوده - آ س : از .

١٠ - ف : و اما - آ س : با .

١١ - ف : در جزوی از - م د ح : در دو جزء این - آ : در دو جزء از .

و **ژان‌دولاروشل**(۱) و**ماتیوداکاسپارتا**(۲) که از شاگردان و پیروان سنت اگوستن بودند، از نظر آنکه برهان شیخ را با عقاید استاد خود منطبق یافتند، توجه خاص بدان مبذول داشته ودرموارد لزوم برای اثبات مطالب مربوط باموروحی و نفسی بآن استناد مینمودند.

عقاید و افکار ابن‌سینا بخصوص برهان «انسان معلق» وی دربارهٔ اثبات نفس، نه تنها در سراسر قرون وسطی، تأثیر عظیم و عمیق نموده بلکه در افکار دانشمندان قرون بعد نیز نفوذ زیاد داشته است؛ چنانکه **دکارت** فیلسوف عالیمقام فرانسوی که پدر فلسفهٔ جدید لقب یافته، در بیان افکارجدید فلسفی خودکه برپایهٔ اصل «کوژیتو» استوارمیباشد، تحت‌تأثیر افکار ابن سینا واقع شده است. دکارت برای اثبات وجود نفس و همچنین اثبات وجودصانع‌جهان وعالم موجودات، برهانی که‌ابن‌سینا وسنت‌اگوستن پیش از وی درین باب اقامه کرده‌اند، متوسل شده است. بعقیدهٔ فیلسوف فرانسوی، حواس درحال‌بیداری، انسان رافریب‌میدهند وعالم‌خارج راآنطور که‌فی‌الحقیقه وجوددارد، نشان نمیدهند، درنتیجه انسان نمیتواند بادراکات خود اعتماد و اطمینان کندوناگزیردروادی شك وتردید سرگشته وحیران میماند، بعبارت دیگر آدمی میتواند درهمه چیزشك کند ولی قادرنیست که درحقیقت وجود خویش یعنی نفس، شك و تردید بخود راه دهد ومنکرآن شود، زیرا همان فکر شك کردن وبالنتیجه اندیشیدن وفکرکردن، خود دلیل بر وجود نفس است: «من فکرمیکنم پس وجود دارم»(۳). دکارت

۱- Jean De La Rochelle. La summa de anima, édit. T Domeni-chelli, Prato 1882

۲- Matthieu D, Aquasparta quaestiones disputatae Selectae qu V (édit. Quaracchi ' T. I. p. 324)

۳- «Cogito ergo sum», je pense donc je suis.

باب چهارم

دربیان آن «قوتی»[1] که صورت «جزوی»[2] دریابد که «این دریافتن»[3] جز «بالت جسمانی نتواند بود»[4]

هرقوتی که ادراك صورت «جزوی»[5] کند، آن قوت جسمانی باشد. «امّا»[6] **قوت حسی** «حال»[7] ظاهر است (از)[8] برای آنکه «حسّ»[9] مر «محسوس»[10] را آن وقت دریابد که «چون»[11] حاضر باشد محسوس «پیش حس. سبب»[12] حضور و غیبت درحق جسم یا در معانی جسمانی «با جسم تواند بودن»[13]، چه اگر قوت حسّی «در جسم

---

۱ ـ ح ف : قوت.

۲ ـ ف آس : چیزی ـ آ د م : جزئی.

۳ ـ ف : آن دریافت اورا ـ آ : آن دریافتن.

٤ ـ د م ل : بآلتی جزئی نتواند بودن ـ ف : بآلت نتواند بوذ ـ آ س ح : بآلتی جزوی نتوان بودن.

۵ ـ ف : چیزی ـ آ : صور چیزی.

٦ ـ ف : و حال.

۷ ـ ف ندارد ـ نسخ دیگر: حال او.

۸ ـ د م افزوده.

۹ ـ ف : حسّی.

۱۰ ـ ف : محسوساترا.

۱۱ ـ ح د م : محسوس ـ ف ندارد.

۱۲ ـ آ س : پیش حس و نسبت ـ ح م : پس حس و نسبت ـ م : پس حسّ.

۱۳ ـ ف : یا جسم تواند بوذچه ـ آ : و از جسم تواند بودن و ـ د م ح : با جسم تواند بود چه.

قرار میگرفته است . ولی قدر مسلم این است که دکارت بوسیلهٔ آثـار و تألیفات **گیوم دواورنی** از برهان شیخ اطلاع پیدا کرده است .

دراینجا ذکر این نکته شاید بمورد باشد که ترجمهٔ لاتینی کتاب شفادر سالهای **۱۴۹۶** و **۱۵۴۶** درایتالیا بچاپ رسیده وآخرین چاپ آن پنجاه سال پیش از تولد دکارت انتشار یافته بود وچون مسئلهٔ نفس و معاد و بقاء آن، درآن‌زمان ازمسایل بسیارمهم ومورد بحث‌بوده‌است، ناچارنویسندگان وفلاسفه برای حل این مشکل ازمنابع مختلف استفاده میکرده اند ویقیناً باآثاروکتب ابن‌سینا که‌آوازهٔ شهرت ومعروفیتش دنیای غرب رافرا گرفته بود ، مراجعه نموده وازآنها بهرهٔ کافی برده‌اند . بگفتهٔ **ارنست رنان**(۱) محصلین و دانشمندان سوربون و هم چنین علماء وروحانیون پاریس، علاقهٔ شدید ومیل مفرطی بمطالعه وتحقیق فلسفهٔ اسلامی نشان داده وبا شوق و ولع عجیبی آن را مورد بحث و مناقشه قرار داده بودند . با اینحال بعید بنظر میرسد که از مطالعهٔ مطبوعات ایتالیائی وازجمله ترجمهٔ لاتینی شفای شیخ غفلت کرده باشند ، بخصوص که بعضی از آنان دریافته بودند که بین آراء ابن سینا وعقاید سنت اگوستن مشابهت و قرابت کامل وجود دارد. از طرف دیگر محتمل است که دکارت علاوه بر کتب وآثارگیوم دواورنی از طریق مطالعهٔ آثار و تالیفات **روژه بیکون**(۲) که یکی از علاقمندان فلسفهٔ اسلامی بوده ، بافکار و نظریات فیلسوف ایرانی وقوف یافته باشد.

بنا برآنچه گذشت، بخوبی معلوم میگردد که دکارت خواه مستقیم و

Ernest Renan, Averroès. p. 267-278- ۱

Roger Bacon - ۲

« تواند بودن »[1] در خیال و «این»[2] ممکن «نگردد»[3] الاّ که صورت وقتی درجزوی «در»[4] خیال «بزرگتر ووقتی درجزوی خردترواین جزو در قوت جسمانی نتواند بودن »[5].

« برهان »[6] دیگر ؛ ظاهرست که « ما سیاهی و سپیدی »[7] در یك جزو از جسم تخیل « نتوانیم کردن ».[8] واگر «این»[9] تخیل «بقوتی»[10] بودی که وی را جزو « بودی »[11] و « پذیراء انقسام »[12] نبودی ، هردو حال یکسان بودی . پس معلوم شدکه ادراك خیالی بقوت جسمانی « باشد »[13].

---

۱ - آ : نتواند بودن ف : صورتی جیزی تواند بوذ .

۲ - آ س : آن .

۳ - ف : نبوذ - ح د م آ س : نباشد .

٤ - ح د م ف س آ : باشد از .

٥ - ف : خرد تر و وقتی در جزوی بزرگتر واین جز در قوت جسمانی نتواند بوذ - م د ل : بزرگتر و وقتی در جزوی باشد کوچکتر و این جز در قوت جسمانی نتواند بود - ح : بزرگتر ووقتی کوچکترواین جزدرقوت جسمانی تواند بودن - ح : بزرگتر و وقتی در جزوی کوچکتر و این جز در قوت جسمانی نتواند بودن - ظاهراً صواب « جز » باشد .

٦ - ح د م ل : برهانی .

۷ - ف : سپیدی و سیاهی - د م ل س آ : ماسواد و بیاض .

۸ - ف : توانیم کرد - ولی متن صحیح است ودر کتاب معاد چنین است : « فانه‌لیس یمکننا ان نتخیل‌السواد والبیاض فی‌شبح خیالی‌واحد معاً » . رجوع شود بصفحه ۲۸۵ کتاب نجاة .

۹ - د م ل ح : آن .

۱۰ - ف : بوقتی .

۱۱ - نسخ دیگر : نبودی - ظاهرا صواب همینطور است .

۱۲ - س د م ح ل : پذیرندهٔ انقسام - آ : وپدیداری اقسام .

۱۳ - ف : یابذ .

بتصور من آمده حقیقت داشته باشد هیچ دلیلی برای قائل شدن بوجود خودم نخواهم داشت. ازاینرودانستم من جوهری هستم که ماهیت یا طبع او فکر داشتن است و هستی او محتاج بمکان و قائم بچیزی مادی نیست و بنا بر ین آن من یعنی روح (نفس) که بواسطهٔ او آنچه هستم هستم کاملا از تنم متمایز است بلکه شناختن اوازتن آسانتراست واگر هم تن نمی‌بود روح تماماً همان بود که هست» (۱).

چنانکه ملاحظه میگردد، برهان دکارت راجع باثبات نفس از لحاظ عوامل ومبادی، شباهت تام بابرهان «انسان معلق» ابن‌سینا واستدلال سنت اگوستن دارد، بهمین مناسبت **آرنولد** (۲) معتقداست که کوژیتوی دکارت مبتنی برهمان استدلالی است که سنت اگوستن پیش از وی برای اثبات وجود نفس وتمییزآن از جسم بیان کرده بود.

اخیراً مستشرق ایتالیائی بنام **فورلانی** (۳) درمجلهٔ «**اسلامیکا**» فصلی تحت عنوان «ابن‌سیناو کوژیتوی دکارت» برشتهٔ تحریر درآورده و در آن از تأثیروارتباط برهان شیخ واصل کوژیتوی دکارت بتفصیل بحث کرده‌است.

دراین فصل فورلانی ابتدا برهان فیلسوف اسلامی و را شرح و بیان کرده سپس آنرا با کوژیتوی دکارت مقایسه نموده‌است. بعقیدهٔ مستشرق ایتالیائی هرچند دکارت مستقیما و براثر مطالعهٔ کتب ابن‌سینا، تحت تأثیر افکار وعقاید او واقع نشده است، زیرا درعصر دکارت هنوزمطبوعات بحد کافی شیوع ورواج پیدا نکرده بود وطبعا مؤلفات ابن‌سینا کمتردردسترس مردم

۱- ترجمهٔ مرحوم فروغی Descartes, Discours de la Méthode IV, ص ۲۴۳ - ۲۴۵ تهران ۱۳۱۷ و همچنین Méditations II.

۲- Arnold

۳- Furlani, Avicennae il Cogito, in Islamica, Leipzig, 1927

قوت خیال می‌افتد مخالف یکدیگر. وقسم اوّل محالست، «برای آنکه»[1] بسیار صورت «خیال»[2] باشد که «وی»[3] را از بیرون «مثالی»[4] نباشد و اندر خیال حال «وی»[5] دراختلاف جوانب همچنین «نباشد»[6]. پس معلوم شد که «آن»[7] اختلاف از جهت اختلاف «اجزاء قوت خیالی است وهرقوتی که اختلاف اجزا دارد او»[8] جز جسمانی نباشد.

«برهان»[9] دیگر؛ معلوم است مرعقلا را که [ما][10] توانیم (تصورو)[11] تخیل «صورتی کردن»[12] وقتی [دون وقتی][13] بزرگتر (باشد)[14] و وقتی «خرد»[15] تر و این بزرگی و «خردی»[16] در حق «یك صورت جزوی

۱ ـ آ : زیرا که.
۲ ـ م د س آ : خیالی.
۳ ـ ف : او.
٤ ـ ف : مثال.
٥ ـ ف : او را.
٦ ـ ف س آ ح م د : باشد ـ ظاهراً صحیح همین طور است.
۷ ـ ف ح م د : این ـ آ ندارد.
۸ـ ف: اجزا دارد پس او ـ نسخ دیگر: اجزا قوت خیالی است وهرقوتی‌که اختلاف اجزا دارد.
۹ ـ ح آ ل : برهانی.
۱۰ـ س آ ندارد ـ دراصل نسخه متن یك صفحه ازباب‌هفتم: «واجب کند که مادام ....» تا «جواب گوئیم چون معلوم شد که » اشتباها در اینجا نوشته شده.
۱۱ ـ د م ح ل افزوده.
۱۲ ـ س آ : کردن صورتی را ـ ف : صورتی که.
۱۳ ـ درنسخ دیگر نیست.
۱٤ ـ ف افزوده.
۱٥ ـ ل د م س آ ح : کوچك.
۱٦ ـ ل د م س آ : کوچکی.

لیس ثابتاً مستمراً بل هوابداً فی‌الخلل والانتقاص . . . ولهذا لو حبس عن الانسان‌الغذا مدة قلیله نزل و انتقص قریب من ربع بدنه . فتعلم نفسك ان فی‌مدة عشرین سنة لم‌یبق‌من‌اجزاء بدنك وانت‌تعلم بقاء ذاتك فی هذه‌المدة بل‌جمیع عمرك . فذاتك مغایرة لهذا البدن و اجزائه‌الظاهرة والباطنة » (۱)

استمرار و دوام حیات عقلی و نفسی وارتباط واتصال آن با گذشته که چندقرن پیش موردتوجه‌فیلسوف‌بزرگ شرق قرارگرفته‌بوده‌، درعصرجدید نظر **ویلیام جیمس**(۲) امریکائی و **هانری برگسون**(۳) فیلسوف فرانسوی را بخود جلب نموده است . بعقیدهٔ این دوفیلسوف ، مسئلهٔ استمرار حیات عقلی از اخص خواص آثار و ظواهر نفس و یکی از بزرگترین دلایل اثبات وجود « من » یاشخصیت میباشد . بنظر این دو دانشمند معاصر ، عالم عقل و تفکر ، انقسام و انفصام بذیر وسکون بردار نبوده و دائماً درحرکت و جنبش میباشد . هانری برگسون حیات روحی را بیك قطعه موسیقی مرکب ازنغمات مختلف و متمایز که از اختلاط آنها یك‌آهنگ موزون و دلپذیر بوجود میآید ، تشبیه کرده است (٤) . ویلیام جیمس میگوید :«مشکل بلکه محال است که ما یك حالت نفسانی در خود پیدا کنیم که محدود و مقصور بحال حاضر باشد و آثاری ازگذشتهٔ نزدیك در آن مشهود نشود و به‌تعبیر دیگر، شعاعی ازاشعهٔ زمان ماضی نزدیك، بآن پرتو نیفکند» (۱) .

---

۱ ـ ابن‌سینا ، « رسالة فی‌معرفةالنفس‌الناطقة واحوالها » ص ۹ .

۲ - W . james

۳ - H . Bergson

٤ - H. Bergson, L' Evolution Créatrice ,p . 3

٥ - W. james, Principles of Psychology, p. 206

آنکه اگر [محلّ][1] معقولات جسم باشد، از دو قسم خالی نباشد: یا وجود معقولات، (یا)[2] درطرفی باشد «ازجسم نامنقسم»[3]، یا «اندرجزوی»[4] باشد «منقسم.

اگر در طرفی باشد نا منقسم»[5]، آن طرف «نقطه باشد بصورت»[6]، اگر درآن نقطه وجود صورت عقلی (باشد و)[7] درخط نباشد، «پس نقطه را وجودی باشد منفرد»[8] از خط و خط متناهی باشد بنقطهٔ دیگر که حال «وی»[9] همچنین باشد. پس (خطّ)[10] مولّف باشد از نقطه هاء «بیکدیگر مماس ً واین محال باشد»[11]، چنانکه درمواضع دیگر درست شده است؛

واگر در «جزوی»[12] باشد منقسم، پس صورت معقول منقسم شود، و صورت معقول پذیرای انقسام «ومقدار»[13] نیست چون جسم، «پس»[14]

۱ ـ ح ندارد ـ آ : محلی .
۲ ـ ح افزوده .
۳ ـ م د س : منقسم ـ ح : نامنقسم .
٤ ـ م د : درطرفی ـ ف آ : درجزوی .
٥ ـ س م د : نامنقسم و ـ ف : اگر درطرفی نامنقسم بود .
٦ ـ ف : آن طرف بضرورت نقطه باشد پس ـ م د آ س ح : آن طرف نقطه باشد بضرورت .
۷ ـ آ د م ل س افزوده ـ ح ف : بود و .
۸ ـ ف : نقطه را وجود بود منفرد ـ س : نقطه وجودی باشد منفرد ـ آ : پس نقطه را وجودی نباشد مفرد .
۹ ـ ف : او .
۱۰ ـ نسخ دیگر افزوده .
۱۱ ـ د م : بیکدیگر مماس واین محالست ـ ف : مماس بیکدیگر وآن محال است ـ ح: و این محال است ـ آ : بیکدیگر .
۱۲ ـ د : طرفی .
۱۳ ـ آ د م ح ل : مقداری ـ س ندارد
١٤ ـ ف : و

خواه غیرمستقیم، درموضوع اثبات وجود نفس، تحت‌تأثیر برهان شیخ واقع شده است؛ وبهرنقدیر باید اذعان کرد که برهان «انسان معلق» ابن‌سینا از براهین و ادلهٔ محکم ومتقن برای اثبات وجود نفس بوده وبعدها بصورت‌اصل کوژیتوی‌دکارت، مبنا واساس فلسفهٔ جدید محسوب گشته است.

برهان «دوام‌واستمرار» - دیگر ازبراهین تجربی وفلسفی ابن‌سینا در موضوع اثبات وجود نفس، برهان دوام و استمرار است و شیخ آن را به‌برهانی عظیم توصیف نموده ومعتقد است‌که این برهان باب غیب‌را برما میگشاید(۱). خلاصهٔ این برهان عبارت ازین است که زمان حال، حامل وشامل زمان گذشته ومعدّ وآماده برای زمان آینده است. بنابرین حیات نفسانی و عقلی امروز آدمی باحیات دیروز وی، ارتباط وپیوستگی دائم دارد، و این ارتباط و پیوستگی بقدری مستمر وزیاد است که خواب نیز قادرنیست رشتهٔ تسلسل این حیات‌را ازهم بگسلاند. تمام سنین عمرآدمی بهم پیوسته ومتصلند و درعین اینکه حیات انسان متغیر است همواره اتصال و ارتباط خود را حفظ میکنند. این تتابع و تسلسل، ناشی ازین است که نفس از یك منبع ثابت سرچشمه میگیرد و همه حالات و انفعالات منبعث از یك مبدأ و مرکزمیباشند. شیخ رئیس دررسالهٔ «فی معرفةالنفس الناطقة و احوالها» درین باره چنین مینویسد. «تأمل ایهاالعاقل فی انّك الیوم فی نفسك هوالذی کان موجوداً فی جمیع عمرك، حتی انك تتذکر کثیرا مماجری من احوالك فانت اذن ثابت مستمر لاشك فی ذلك، وبدنك واجزاؤه

۱- «فهذا برهان‌عظیم یفتح‌لنا باب‌الغیب، فان جوهرالنفس غائب عن‌الحواس والاوهام، فمن تحقق عنده هذا البرهان وتصوره فی نفسه تصوراً حقیقیا فقدادرك ماغاب عن‌غیره» ابن‌سینا: رسالة فی‌معرفة النفس الناطقة واحوالها: ص ۹. چاپ مصر.

«واما قوت وهمی معلوم شد که هرج یابد با صورت »[1] دریابد . پس قوت وهم چون « قوت حیات »[2] جسمانی « است »[3] (والله اعلم)[4].

باب پنجم

در ذکر قوتی که صورت کلی دریابد « که این دریافت باآلت جسمانی نتواند بودن »[5]

« در فصول پیشتر پیدا کردیم »[6] کــه نفس مردم تصوّر معقولات کند و ادراك کلیات[کند][7]. اکنون « میگوئیم که »[8] هر « جوهری »[9] که تصورمعقولات کند (وادراك کلیات کند)[10] ومحلّ معقولات باشد، « آن »[11] جوهر جسم نباشد (و نه قوتی درجسم و نه صورتی درجسم باشد)[12]، برای

۱- ف ، واما قوت وهم معلومست که هرچه دریابد صواب جیزی - آ س : قوت وهم نیز هرچه دریابد با صورتی جزوی - ح م د ل : و اما قوت و هم معلوم شد که هر چه دریابد با صورتی جزوی .

۲ - نسخ دیگر : خیال ؛ و صحیح همین است .

۳ - ف : نبود

٤ - ح افزوده .

٥- م د ل : که آن دریافتن نه بآلت جسمانی تواند بودن - س آ ح : که آن دریافت بآلت جسمانی نتواند بودن - ف : و آن دریافت بآلت جسمانی نباشد .

٦ - د م ح : اندرفصول پیشین یاد کردیم - ف : و او را البته درفصول پیشین پیدا کردهایم .

۷ - ف ندارد .

۸ - ف : گویم .

۹ - ف : جوهر ،

۱۰ - آ افزوده .

۱۱ - س : از - ف ندارد .

۱۲ - ف : ونه قوتی درجسم .

الی نفسه « بانا » مغایرة لجملة اجزاءالبدن فهوشئی وراءالبدن » .(۱) همچنین وقتی که آدمی ازخود صحبت میکند، بابدیگری خطاب مینماید، منظور اوازخود یامخاطب ، نفس اوست نه جسم ، مثلاً : اگر گوئی بیرون رفتم یا خوابیدم ، هیچگاه حرکات پاها و بهم گذاردن چشمها بخاطرت خطور نمیکند ، بلکه قصد ومراد تو تمام شخصیت تومیباشد . این نکتهٔ باریك را شیخ باین طریق بیان میکند. « ان الانسان اذا کان منهمکاً فی امر من الامور فانه یستحضر ذاته حتی انه یقول فعلت کذا او فعلت کذا وفی مثل هذه الحالة یکون غافلاً عن جمیع اجزاء بدنه والمعلوم بالفعل غیر ماهو مغفول عنه فذات الانسان مغایرة للبدن » (۲).

فکر شخصیت ونظریهٔ « من » که امروز تحت عنوان « Idée du moi » مورد بحث وفحص علمای روانشناسی واقع شده است . از این بیان شیخ راجع بوحدت آثار واعمال نفس کاملاً ظاهر وهویدا میباشد. درنظر ابن سینا « من » یا شخصیت، مربوط بجسم وظواهر آن نیست، بلکه مراد ازشخصیت، نفس انسان است که باوجود اختلاف درظواهر و آثار آن، یك نوع انسجام وتناسق میان همهٔ آنها موجود است وتمام آنها کاشف ازقوه ایست که حاکم ومسلط برهمهٔ این آثار وظواهر میباشد ، بعبارت روشن تر حالات نفسانی با اینکه متنوع ومتباین هستند ، همه تابع ومطیع نظام و ترتیبی خاص میباشند و همهٔ آنها بدور یك مرکز ثابت میگردند و بمبدائی اتصال دارند که ثابت وتغییر ناپذیر است ؛ چنانکه هنگامیکه حالات مختلف روحی از غم وشادی و رغبت ونفرت ومهرو کین بما دست میدهد ، بخوبی درمییابیم که در همهٔ

۱ـ ابن سینا ، « رسالة فی معرفة النفس الناطقة واحوالها » ، ص ۹ ـ ۱۰ .
۲ـ ایضا : « رسالة فی معرفة النفس الناطقه و احوالها » .

بود»[1]، منقسم «شود بانقسام»[2] محلّ بضرورت. پس اجزاء این صورت که «در»[3] جسم «مرتسم»[4] است «از دو خالی نیست»[5]: یا نسبت دارد بصورت احدیّ «یادوی»[6]، یا نسبت ندارد [بهیجوجه][7]. اگر نسبت ندارد بهیچوجه «نفس مثل این»[8] صورت بیرونی است، و اگر نسبت دارد: «یاهر»[9] جزوی نسبت دارد «بکلّ آن صورت، یا هرجزوی نسبت دارد بجزوی از آن صورت؛ اگر هر جزوی نسبت دارد بکل آن صورت، پس هر جزوی کلّ صورت باشد»[13] و این محال است. و اگر

---

۱ ـ ف: احدی در جسم منقسم بودی ـ د م ح: احدی که مرتسم شود در جسم ـ آ: واحدی منقسم شود در جسم.

۲ ـ ف: شدی انقسام.

۳ ـ ف: اندر.

٤ ـ ف: منقسم.

٥ ـ م د ح ف: خالی نیست از دو وجه ـ آ س: خالی نیست از دو قسم.

٦ـ م د س آ: بیرونی ـ ف: بیرون ـ ـ ح: یادوی و.

۷ ـ ف آ ندارد.

۸ ـ ف: نه مثال این ـ م د: پس نه مثال آن ـ س آ: پس بر مثال آن ـ ح: پس مثال آن.

۹ ـ ف: با هر دو ـ آ: به.

۱۳ـ درف چنین است، ولی اصل نسخهٔ متن باین نحو نوشته شده: بکلی آن صورت که هر جزوی نسبت دارد بجزوی از آن صورت اگر هر جزوی نسبت دارد بجزوی از آن صورت واگر هر جزوی نسبت بکل این صورت پس هر جزوی کلی صورت باشد ـ ح م د: بکل آن صورت یا جزئی نسبت دارد بکل آن صورة یاهر جزئی نسبت دارد بجزئی از آن صورت اگر هر جزئی نسبت دارد بکل آن صورة پس هر جزوی کل صورة باشد.

بطوریکه ملاحظه میشود، ابن‌سینا بوسیلهٔ این برهان[1] یکی ازاهم خواص حیات عقلی را کشف کرده است واین امر، دلیل بارز ومتقنی بر قدرت مشاهده وملاحظه و وسعت فکر وعظمت روح او میباشد و ازینرو میتوان گفت که شیخ رئیس قرنها از عصر خود پیش افتاده وعقایدی اظهار کرده است که از مسائل مهم علم روانشناسی جدید بشمار میرود.

برهان «من» یا «**انا**» و **وحدت آثار نفس**[2] ـ انسان وقتی اعمال واحوال مختلف خودرابیان میکند، یعنی فی‌المثل میگوید: درك میکنم، راه میروم، میشنوم، بادست شیئی را برمیدارم، درك میکندکه دروجود او چیزی‌است که جامع این ادراکات واحساسات مختلف بوده و بادست و پا و سر وسایراجزای بدن مغایرت دارد. آنچیز که جامع این‌ادراکات است، همان نفس است که محرك و مدبّر ابدان و مغایر با آن میباشد؛ چنانکه ابن سینا دراین باب مینویسد: «هوان‌الانسان یقول ادرکت‌الشئی‌الفلانی ببصری فاشتهیته اوغضبت منه وکذا یقول اخذت بیدی ومشیت برجلی و تکلمت بلسانی وسمعت‌باذنی وتفکرت فی کذا وتوهمته وتخیلته فنحن نعلم بالضرورة ان‌فی‌الانسان‌شیئاً جامعا یجمع هذه‌الادراکات ویجمع‌هذه‌الافعال و نعلم بالضرورة انه لیس شئی من اجزاء هذا البدن مجمعا لهذه الادراکات والافعال فانه‌لایبصر بالاذن ولا یسمع بالبصر ولا یمشی بالید ولا یاخذ بالرجل ففیه شئی مجمع‌لجمیع الادراکات والافاعیل‌الالهیه، فاذن‌الانسان الذی یشیر

۱ـ راجع بابن برهان در کتب فلاسفهٔ اسلامی بعد ازشیخ، رجوع شود: فخررازی: محصّل، ص۱۱٤ وص۱٦۳ ـ مباحث‌المشرقیه، ج ۲، ص ۲۲۵ ـ ابوالبرکات بغدادی، معتبر، ج ۲، ص ۳۰٦ ـ قطب‌الدین شیرازی، درّةالتاج، ج ٤، ص ۷۱ ـ ۷۲.

۲ ـ رجوع شود بکتاب فی‌الفلسفة الاسلامیه تألیف دکتر ابراهیم‌مدکور

اگر منقسم شود، «انقسام در معنوی»[1] باشد، «واین انقسام انقسامی باشد باجناس وفصول نامتناهی»[2]. (پس واجب باشد که درمعقولی اجناس وفصول نامتناهی همچون جسم منقسم باشد انقسام نامتناهی)[3]. ودرست شده [است][4] که اجناس و فصول نامتناهی « نیست »[5]، پس «اگر این قسم نیز محال بود»[6]. و نیز اگر چنین « بود که انقسام برقوت نباشد بر فرض انقسام بلکه بنفس »[7] منقسم شود باجناس و فصول بی نهایت (بفعل)[8]، و این محال است.

« برهان »[9] دیگر ؛ و همچنین اگر صورت « احدی » درجسم منقسم

---

۱ - ف : قسمت او معنوی - نسخ دیگر : انقسام معنوی.

۲ - م د ل آ س : واین انقسام انقسام باجناس وفصول باشد - ح : واین انقسام باجناس و فصول باشد - ف : آن انقسام باجناس و فصول باشد.

۳ - آ س افزوده - ف : پس واجب آید که در هر معقول اجناس و فصول نامتناهی بوذ - ح م د ل : پس لازم آید که در معقولی اجناس و فصول باشد نا متناهی همچون جسم که منقسم باشد انقسام نامتناهی ، ظاهرا عبارت اصل نسخه متن ناقص است.

٤ - د م ندارد.

٥ - نسخه آ : است ؛ ولی ظاهرا اصل نسخه متن صحیح است و چنین است در کتاب معاد : « وقد صحّ انّ الاجناس والفصول و اجزاء الحدّ للشئی الواحد متناهیةٌ من کلّ وجه » . رجوع شود بصفحه ۲۸۸ کتاب نجاة.

٦ - نسخ دیگر : این قسم نیز محال است.

۷ - ل م د همین طور است ولی اصل نسخه متن مغشوش است وعین عبارات آن باین ترتیب است : بود که این انقسام مرموقوف برتوقف انقسام عقلی بلکه بنفس خویش - ح : که انقسام برقوت نباشد برفرض انقسام بلکه بنفس - ف : این انقسام موقوف نباشد فرض انقسام عقلی که بنفس خویش - آ : و نیز اگر انقسام عقلی نباشد برفرض انقسام عقلی بل بنفس.

۸ - م د ل ح ف افزوده.

۹ - د م ح آ : برهانی.

این بود مختصری از علل وبواعثی که توجه وعنایت خاص شیخ رئیس را بمسئلهٔ نفس و شرح وبسط مباحث آن معطوف داشته و براهینی که موجب شهرت و معروفیت وی در اروپا گشته است. ولی باید دانست که صیت‌شهرت ابن‌سینا و نفوذ عقاید وافکارفلسفی وی از قرون وسطی تاعصر دکارت‌متوقف‌نمانده، بلکه ازقرن‌نوزدهم‌میلادی‌بابنطرف‌مجدداًدانشمندان و روانشناسان به بحث و فحص افکار و آثار شیخ خاصه راجع به قسمت نفس پرداخته‌اند. از آن‌جمله ،درنیمهٔ اول‌قرن‌نوزدهم **هانبرگ**(۱)دانشمند آلمانی نظریهٔ «معرفت» را ازلحاظ ابن‌سینا و **آلبرلوگراند** مورد مطالعه ومداقه قرارداده و دانشمند دیگر آلمانی بنام **وینتر**(۲) در یکی از مجلات علمی شهرمونیخ ، مقالهٔ مفصل و محقّقانه‌ای راجع به قسمت ششم طبیعیات شفا که مربوط به نفس وقوای آنست(۳) نوشته است .

درنیمهٔ اول قرن بیستم نیز پرفسورژیلسون فرانسوی‌درباب علم نفس‌از نظرابن‌سینا و تأثیرو نفوذعقاید و آراءشیخ‌درقرون‌وسطی، مقالهٔ‌عمیق‌ومفصلی درمجلهٔ معروف Archives Doctrinales et Littéraires du Moyen Age برشتهٔ تحریر درآورده است(۳).

---

۱ - B. Hanebrg, Zur Erkenntnislehre von Ibn Sînâ und Albertus, München 1866.

۲ - M. Winter, Uber Avicennas opus egregium de anima, München, 1903.

۳ - Gilson, Archives, T.IV, 1929, p. 38-74.

ازین لواحق خالی نیست، پس «بحسب»[1] وجود این صورتست «اندر قوتی»[2] که مجرد است از وضع و (از)[3] مقدار و [از][4] لون و «آن»[5] قوت جز [در][6] عقل «نبود»[7].

«برهان»[8] دیگر؛ [همچنین][9] معلوم است که «صور»[10] معقولات که «در»[11] قوت نفس «مردمست، آن‌را تصور کردن»[12] نامتناهی است. و هر «قوتی»[13] کـه «فعل او نـامتناهی ممکن باشد از آمدن این»[14] قوت جسمانی نباشد (والسلام)[15].

---

۱ ـ ح : بسبب .
۲ ـ ف ح م : در قوتیکه .
۳ ـ ح افزوده .
٤ ـ ف ندارد .
٥ ـ ف ح : این .
٦ ـ ح م د ندارد .
۷ ـ م د ف ح : نباشد .
۸ ـ د م ح س آ : برهانی .
۹ ـ ف ح ندارد .
۱۰ ـ د ف : صورت .
۱۱ ـ م د ح : اندرون ـ س آ : اندر .
۱۲ ـ م د ف : انسانیست این‌را صورت ـ آ: انسانیست آن‌را تصور کردن ـ ل م د ح : انسانست آن تصور کردن .
۱۳ ـ ل م د ح : قوت .
۱٤ ـ ف : ازو آید فعل نامتناهی باشد ممکن آن ـ س آ : ازوی فعل نامتناهی ممکن باشد آن ـ ح : فعل نامتناهی ممکن باشد از اوآمدن آن ـ م د : از آن فعل نامتناهی ممکن باشد از آن آمدن آن .
۱٥ ـ ف افزوده .

این احوال شخصیت واحدی هستیم و تمام این حالات صادر از آن شخصیت واحد است. علت اینکه این حالات متباین و مختلف باهم در جنگ و ستیز نیستند، آنست که همه تابع یك قوه بزرگی هستند و گرنه حالات نفس باهم درجدال بوده و نظام آنها مختل میگردید. نفس درمقابل این احوال و آثار بمثابهٔ حس مشترك درمقابل محسوسات مختلف است و كار این هردو، ایجاد وبرقراری نظم و ترتیب میباشد؛ چنانکه شیخ در شفا گوید: «انه یجب ان یکون لهذه القوی رباط یجمع کلها و یجتمع الیه و یکون نسبته الی هذه‌القوی نسبة‌الحسّ المشترك الی‌الحواس التی هی‌الرواضع» (۱).

نتیجه‌ایکه ازین برهان بدست میآید، این استکه وحدت آثارواعمال نفس، کاشف از وجود مبدأ و اصلی است که این آثار همه ناشی از آنست. بنابرین تا نفسی وجود نداشته باشد آثار مزبور نمیتوانند موجود شوند و چون وجود این آثار برهمه معلوم است، حقیقت اصل ومبدأ آنها نیز باید مورد تصدیق وقبول واقع شود(۲). این برهان شیخ شبیه همان نظریه‌ایست که امروز روانشناسان‌وفلاسفهٔ مذهب روحی برای‌اثبات عقاید خود بدان استناد می جویند و به نظریهٔ وحدت آثار نفسی و روحی Unité des faits psychiques شهرت یافته است.

۱- ابن‌سینا، شفا، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲- راجع باین‌برهان درمیان کتب فلاسفهٔ اسلامی رجوع شود: امام‌فخررازی، محصل ص ۱۶۲ وص۱۱٤ـ مباحث المشرقیه، ص۲۲٤ ـ ابوالبرکات بغدادی، معتبر، ج ۲، ص ۲۰۶ ـ قطب‌الدین شیرازی، درة‌التاج، ج ٤، ص ۷۰ ـ ۷۱.

هرجزوی نسبت دارد بجز وی از (آن)[1] صورت، پس صورت « احدیّ بیرونی منقسم است »[2]، و گفتیم که منقسم نیست. پس معلوم شد که صورت احدیّ «معقول»[3] نامنقسم «است»[4]، و « دیگر صورتهای عقلی مرتسم منقسم نشود »[5].

« برهان »[6] دیگر؛ معلوم است [که][7] قوت « عقلی »[8] که « از »[9] مردمست، « تجدید صور »[10] کند از وضع و [از][11] مقدار و [از][12] لون، و « این تجدید »[13]، یا بحسب «ذات صور»[14] باشد، یا بحسب وجود «آن صور اندر عقل»[15]. وقسم اول محال است که « صور »[16] محسوس در اعیان

۱ ـ آ س ف ندارد، نسخ دیگر افزوده.

۲ ـ م د ل ح : بیرونی منقسم باشد ـ آ س : احدی بیرونی منقسم باشد.

۳ ـ م د : معقولی.

٤ ـ م د : باشد ـ ح ندارد.

۵ ـ آ س ح : و دیگر صورتهای عقلی جزدرجوهر عقلی مرتسم نشود ـ م د : ودیگر صورتها جز در جوهر عقل مرتسم نشود ـ از ف ساقط شده.

٦ ـ د م ح آ س : برهانی.

۷ ـ ف ندارد.

۸ ـ د م ح ف : عقل.

۹ ـ آ س ف م د ل ح : در.

۱۰ ـ س آ ف : تجرید صورت ـ ح : تجرید صور ـ صحیح همین است ونسخه اصل متن غلط است.

۱۱ ـ د م ف ندارد.

۱۲ ـ ف ندارد.

۱۳ ـ آ س ف : تجرید ـ ح م د : و آن تجرد ـ اصل متن ظاهراً صحیح نیست.

١٤ ـ د م : وجود این صورت ـ ح : وجود صورت.

۱۵ ـ م د ح : آن صورت که در قوت عقل است ـ ف : آن صور اندر قوت عقل.

١٦ ـ ف ح : صورت.

الف - رساله معاد یا اضحویه(۱) - نام این رسالهٔ را مورخان بعبارات مختلف ذکر کرده‌اند؛ چنانکه ابن ابی اصیبعه درصفحه۱۹ جلد دوم کتاب عیون الانباء مینویسد: «الرسالة الاضحویه فی المعاد صنّفها للأمیر ابی بکر محمدبن عبید» وحاجی خلیفه درجلد اول صفحه۸٤٦ کشف الظنون گوید: «رسالة فی الاضحیه للشیخ الرئیس ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا توفی سنة ٤٢٨» وقفطی درصفحهٔ۲۷۲ اخبار الحکماء مینویسد: «کتاب المعاد مجلد». ظاهرا این همان رسالهٔ اضحویّه است، زیرا قفطی چند سطر بعد از مسافرت شیخ بری و کتاب معاد دیگر بحث میکند. درنامهٔ دانشوران درصفحهٔ ۸۸ ضمن کتبی که شیخ دراصفهان تألیف نموده از رسالهٔ «اضحویه فی المعاد» نام برده شده است. بیهقی در صفحه ۳۳ تتمهٔ صوان الحکمة (چاپ محمد شفیع - حیدرآباد) ضمن ترجمهٔ حال ابوالقاسم کرمانی، پس از اشاره بمناظره ای که بین شیخ رئیس و کرمانی واقع شده، مینویسد: «و کتب هذه المناظرة ابوعلی الی الشیخ الوزیر الامین ابی سعد الهمذانی الذی صنف ابوعلی باسمه الرسالة الاضحویه و کتب الحکیم ابو الخیر الیه رسالته المعروفة» وهمو درصفحات ۱۲ - ۱٤ ضمن ترجمهٔ حال ابو الخیر الحسن بن بابا سوار بن بهنام مینویسد: «ورأیت له رسالة الی الوزیر الامین ابی سعد فیها کلمات نافعة شافیه». چنانکه ملاحظه میشود این رساله را شیخ بنام الشیخ الامین ابی بکر محمد بن عبید تألیف نموده است ظاهراً شیخ این رساله و رسالهٔ نیروزیه را برای یکنفر نوشته است، ولی در

۱- ظاهرا علت تسمیهٔ این رساله باضحویه این است که ابن‌سینا آنرا درعید اضحی تألیف کرده همچنانکه رسالهٔ دیگر خود را در روز عید نوروز نوشته وآنرا «نیروزیه» نام نهاده است؛ چنانکه در مقدمهٔ رسالهٔ اخیر مینویسد: «کل نزع همه الی خدمة نیروز مولانا الشیخ الامیر السید ابی بکر محمدبن عبدالرحیم ...»

محسوس مجرّد کند، ومعانی «مشترك میان جزویّات آن»[1] معانی خاصّ جدا کند، وذاتیات (را)[2] از عرضیات «تمیز»[3] کند، [و][4] چون «این»[5] معانی حاصل کرده باشد بعد از آن «بتصرف»[6] دیگر مشغول «شود»[7] درین معقولات. و «آن»[8] تصرف آنست که «مناسبات»[9] میان ایشان پیدا کند ازحمل ووضع، وتألیف آن با یکدیگرمیکند. و«این»[10] قسم دوّم است از اقسام. پیش [از][11] هر چیزی، ازین جمله که تصدیق «آن به‌نسبت»[12] میان موضوع ومحمول «اوّلی»[13] باشد، «آن را»[14] حاصل کند وآلت سازد اندرعلوم، و«آن»[15] معانی دیگر رها کند، «تااندر»[16]

۱ - د م: مشترك جزئیات از - ح: مشترك میان جزئیات از - ف: مشترك میان جزویات از - آ ندارد.
۲ - ح ف افزوده.
۳ - د م ح ف: تمییز
٤ - س آ ح م د ندارد.
۵ - ف: آن.
٦ - م د ل ح: بتصرفی.
۷ - ح ندارد - ف: گردد
۸ - د م ح: این.
۹ - بغیر از ف نسخ دیگر: مناسباتی.
۱۰ - ح م د: آن.
۱۱- م د ح ف ندارد و ظاهرا زاید است.
۱۲ - ف: او است - آ: او نیست - ح م د: مانند متن، ولی اصل نسخهٔ متن: «او نیست».
۱۳ - ف: میان اول.
۱٤ - ف: این - آ: که آن را.
۱۵ - ف ندارد - آ: این.
۱٦ - ح: آن - ف: یا اندر - آ س م د: تا اندرین.

رسالهٔ ماهیت نفس و انتساب آن
بشیخ رئیس ابو علی سینا

از جملهٔ کتب و رسائلی که ابن سینا در باب نفس تألیف نموده، رسالهٔ حاضر است که شیخ آن را ظاهراً بفرمان علاءالدوله دیلمی ازروی «کتاب المعاد» بفارسی ترجمه کرده است.

نام و عنوان این رساله در نسخه های خطی و عکسی که بدست آمده بعبارات مختلف ضبط شده است؛ چنانکه درنسخهٔ دانشمند مکرم حضرت آقای درّی و نسخهٔ کتابخانهٔ ملک «رسالة فی ماهیة النفس وسعادتها وشقاوتها فی النشأة الاخری» ودرنسخهٔ آستانهٔ رضوی «رسالة فی النفس للشیخ الرئیس ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا اعلی الله درجته» ودرنسخهٔ فاتح «در نفوس» ودرنسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی «رساله درمعرفت وفلسفه مزایای نفس» ودربعضی نسخ دیگر «رسالة الفصول» ویا «النفس الناطقة الانسانیه» و بالاخره در نسخه‌ای که اساس و متن تصحیح قرار گرفته «ماهیت نفس» ذکر گردیده است.

چنانکه اشاره کردیم، رسالهٔ «ماهیت نفس» ترجمه کتاب المعاد است وچون درمیان آثار و تالیفات ابن سینا، دو رساله باین نام وجود دارد: یکی «کتاب المعاد» ودیگری «رسالهٔ اضحویه» مشهور برسالهٔ معاد. بنابرین لازم است قبل از بحث در بارهٔ خصوصیات رسالهٔ نفس و شرح و بیان و علل وجهات انتساب آن بشیخ رئیس، مختصری راجع بدو رسالهٔ مزبور گفته شود:

باب ششم

دربیان [کیفیت][1] استعانت نفس ببدن (و)[2] شرح آن «قوت که وی را حاجت باشد بدین استعانت و آن وقت که مستغنی باشد ازین استعانت و آن وقت که بدن ضرر کند و مانع باشد نفس را از مقصود خویش»[3]

چون درست شد که نفس «عاقل جوهری»[4] عقلیست ووجود «وی»[5] مادّی نیست. اکنون پیدا «کنیم که انتفاع او بقوتهای حیوانی که جسمانی است چگونه است»[6].

انتفاع «وی بقوتهای حیوانی آنست که جزویات محسوس که ازطریق حواس بخیال رسد، قوت»[7] عقل‌را از آن چهارچیز فایده باشد (وحاصل کند)[8]: یکی «آنکی کلّی ها را که معقول باشند»[9] از جزویّات

۱ - ف ندارد.
۲ - نسخ دیگر افزوده.
۳- م د ح ل : وقت که وی را حاجت باشد بدین استعانت و آن وقتی که مستغنی شود ازین استعانت و آن وقتی که بدن ضرر کند نفس را و مانع باشد از مقصود خویش- ف : وقتی که او را حاجت نباشد با آن استعانت و آن وقتی که ازآن مستغنی باشد و آن وقت که بدن مانع نفس ناطقه باشد ازمقصود او- آ : وقت که‌وی را حاجت باشدبدین استعانت وازوقتی که مستغنی‌شود ازین استعانت وآن وقتی بدین ضرور کند ومانع باشد.
٤ - ف : ناطقه جوهر - آ ح : عاقله جرهری - م د : عاقله جوهر.
٥ - ف : او.
٦ - از ف ساقط شده - س آ : شد که انتفاع وی بقوتهاء حیوانی که جسمانیست چگونه است.
۷ - ف : بقوتهاء حیوانی آنست که جزویات محسوس از راه حواس بخیال رسد و - از آ ساقط شده.
۸ - م د ل ح افزوده.
۹ - ف : آنك کلیات معقول - آ : از کلیات معقول و - م د ل ح : کلیات معقول.

ذکر گردیده است . در رسالهٔ سیرت شیخ که درمجموعهٔ Univer استانبول بشمارهٔ ٤٧٥٥ ثبت شده و تاریخ کتابت آن سال ٥٨٨ هجری یعنی قریب ۱۲۳ سال پس ازوفات شیخ میباشد، این عبارت مذکوراست : «شیخ معادالاصغر را برای مجدالدوله نوشته است »(۲). ذکر صفت «اصغر» دراین مقام شاید بدان علت باشد که ابن سینا رسالهٔ دیگری نیز باسم « کتاب المعاد» تألیف کرده وآنرا در مقابل کتاب « المبدأ والمعاد » که برای ابومحمد الشیرازی در جرجان نوشته ومفصل است برای رفع اشتباه « المعادالاصغر » نامیده است ولی در فهرست آثار او نامی از این کتاب برده نشده است .

این کتاب نزدمورخان اسلامی معروف بوده واغلب باشاره یاتصریح از آن یادکرده‌اند ، چنانکه مؤلف تتمهٔ صوان الحکمة در صفحهٔ ٤٦ و در حواشی صفحهٔ ۱۸۸ بعبارت «کتاب المعادمجلد » از آن نام برده ودر صفحهٔ ٤٧ همان کتاب چنین نوشته است . « ثم انتقل الی الری واتصل بخدمة السیدة وابنها الملك مجدالدوله ابی طالب رستم بن فخر الدولة علی وعرفوه بسبب کتب وصلت معه وتضمنت تعریف قدره وقداستولت علی مجد الدولة علة المالیخولیافاشتغل الشیخ بمداواته وصنّف هناك کتاب المعاد» همچنین ابن ابی اصیبعه درصفحهٔ ۱۹ جلـد دوم عیون الانباء مینویسد : « کتاب المعاد صنفه بالرّی للملك مجدالدولة . » وهمو درصفحهٔ ٥ کتاب مزبورمینویسد : « ثم انتقل الی الرّی ... و صنّف هناك کتاب المعاد » .

صاحب کشف الظنون در صفحهٔ ۸۹ جلد اول مینویسد : « الرسالة فی المعاد للشیخ الرئیس ابی علی الحسین بن عبدالله المعروف بابن سینا المتوفی سنه٤٢٨ ثم نقلها الی الفارسیه . اولها . الحمدلله اهل کل الحمد . . .

۲ ـ طبق یادداشت دوست ارجمند و دانشمند محترم آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه تهران .

حکم جزازموجب «تجربه»[1] نیست، واین «تجربه»[2] جز بدین (قیاس و)[3] طریق نیست که یاد کرده «شد.و»[4] چهارم اخبار «تواتر»[5] که «بعلم‌بان»[6] حاصل شود از جهت (آن)[7] تواتر (و)[8] نفس عاقله مردم «استعانت ببدن کند»[9] و بقوتهای «بدنی حیوان»[10]. «پس چون این»[11] مقدمات حاصل کند، بعد از آن بذات خویش رجوع کند و معقولات ثوانی وثوالث حاصل کند ودراغلب اوقات وافعال [از بدن][12] مستغنی باشد وبسیار «بود»[13] که بعداز «آن»[14] حال که بدن «ضایع ماند»[15]

۱ ـ ف : تجرید ، دراصل نسخهٔ متن ظاهراً کاتب اشتباه کرده است .

۲ ـ ف : تجرید ، در اصل نسخه متن ظاهراً کاتب اشتباه کرده است .

۳ ـ آ افزوده .

٤ ـ ف : شد ـ آ ح : شد و ـ : د : اند ـ م : آمد .

۵ ـ آ س : متواتر ـ در اصل متن : تواند بود ـ ظاهراً درست نیست .

٦ ـ نسخ دیگر : علم بدان ـ

۷ ـ ف افزوده .

۸ ـ نسخ دیگر افزوده .

۹ ـ ف : ببدن استعانت کند ـ آ : استعانت ببدن مردم کند ـ م د : استعانت کند ببدن .

۱۰ ـ ف م د ح : حیوانی ـ آ ندارد .

۱۱ ـ ح : تا این ـ م د ل : تا .

۱۲ ـ ف ندارد .

۱۳ ـ نسخ دیگر : باشد .

۱٤ ـ آ م ن ح : این .

۱۵ ـ ف : ضایع باشد ـ نسخ دیگر : مانع باشد .

عیون‌الانباء اسم این شخص امیر ابی بکر محمدبن عبید ودر تتمهٔ صوان‌الحکمة الشیخ الوزیر الامین ابی سعد الهمذانی ودر رسالهٔ نیروزیه که ضمن «تسع رسائل» چاپ شده «مولانا الشیخ الامیر السید ابی بکر محمدبن عبدالرحیم...» ذکر شده است.

متن رسالهٔ اضحویه با عبارات «افاض الله تعالی علی روح شیخ الامین فی‌الدارین انوارالحکمة وطهّر نفسه من ادناس‌الطبیعة» شروع و بعبارات «ولثابت بن القرة مذهب عجیب هوان النفوس تنفصل عن البدن فی جسم لطیف و ذلك مما لاوجه له ان یرمز کسائر الرموز و اذا بلغنی هذا المبلغ فلنختم الرسالة» ختم میگردد.

نسخه‌های خطی این رساله متعدد ودر بسیاری از کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر موجود میباشد(۱) و استاد سلیمان دنیا در سال ۱۳۶۸ هجری رسالهٔ مزبوررا درمصر بچاپ رسانده است.

ب ـ کتاب المعاد ـ نام این کتاب که اصل متن عربی رسالهٔ حاضر است، در بعضی نسخ «کتاب‌المعاد» و در بعضی دیگر «فی‌النفس‌الناطقه» یا «فی احوال النفس» یا «فی النفس» ضبط گردیده و در مقدمهٔ خود رساله «فی حال النفس الناطقة الانسانیة» نوشته شده است، چنانکه در نسخهٔ استانبول (Univers بشماره ۴۷۵۵/۸) «رسالة فی النفس علی طریق الدلیل والبرهان» ودرحاشیهٔ همین رساله «هذا کتاب‌المعادالاصغر»

۱ ـ در کتابخانهٔ مسجد سپهسالار ضمن مجموعهٔ ۲۱۹۲، در کتابخانهٔ مجلس بشمارهٔ ۶۳۴/۲۵، در کتابخانهٔ لیدن بشماره ۱۴۶۵، در کتابخانهٔ منچستر بشمارهٔ ۳۸۴/۱، در کتابخانهٔ برلن بشمارهٔ ۲۷۳۴/، در کتابخانهٔ بریتانیا بشماره های ۹۷۸ر۴ ۲۰۹/۲۰ و در کتابخانهٔ ایاصوفیا بشماره ۲۰۵۲. ترجمهٔ فارسی این رساله در کتابخانهٔ سلطنتی ایران جزو مجموعه ای که مشتمل بر ۱ رساله میباشد موجود است.

(علوم)[1] معلوم شود. و «قسم سیم»[2] آنست که «مقدّم ها بچیزی که نه جزوی بود»[3]، از محسوسات حاصل کند بمعاونت معنی قیاسی؛ چون بحسّ دریابد محمولی که مادام لازم باشد ازموضوعی، حکم کند و گوید «که اگر»[4] این «اتفاقی»[5] بودی، درهمهٔ اوقات «یا دربیشتر»[6] اوقات با یکدیگر «بنمودندی»[7]. پس معلوم شد که این ملازمت از قوتی است که درموضوع موجود است که از آن قوت این فعل [آید][8] در «بیشتر»[9] اوقات، چون سقمونیا[10] که ما حکم کنیم که مسهل صفر است (و)[11] این

۱ - از اصل نسخهٔ متن ساقط شده.

۲ - ح ل : وسیم قسم - د : وسیوم - ف : قسم سوم - آ س : و سوم قسم.

۳- د م ح ل : مقدم هائیکه نه جزئی بود - آ : چون نشانه جزوی - س : چون متشابه جزوی - ف : مقدمها بچیزی.

٤ - م ف : که - آ : اگر.

٥ - س آ : اتفاق.

٦ - م د ح : یا در بیشترین - ف : یا در- آ س ندارد.

۷ - م د ح : نبودی - آ : بودندی - س ف : نبودندی - ظاهراً نبودی یا نبودندی صحیح است، چنانکه در کتاب معاد : « و اماالقیاس فلانه‌لوکان اتفاقیا لما وجد دائماً اوفی اکثر الامر » ، رجوع شود بصفحه ۲۹۸ کتاب نجاة.

۸ - ف ندارد.

۹ - نسخ دیگر : بیشترین.

۱۰ - سقمونیا بالضم محموده و یفتح و یمدفیهما ؛ و آن عصاره نباتیست که بیخ آن را قطع نموده اطرافش را از خاك خالی کرده برگها فرش کنند تا از اندرون آن رطوبت لبنی بر برگها جمع شده خشك شود و آن را باسم نباتش خوانند، ضرر آن معده و احشاء را زاید از سایر مسهلاتست... ونیز سقمونیا صابون است بلغت یونانی (منتهی الأرب). فردوس الحکمه : السقمونیا و هوحار یابس و خاصته اسهال الصفرا و اجوده الاراق الصابی السریع ، چاپ برلن.

۱۱ - د م ح آ س ندارد - نسخ دیگر افزوده.

باید دانست که تقریباً قسمت نفس طبیعیات کتاب نجاة عیناً مانند کتاب معاد میباشد واختلاف بین آنها بسیار ناچیز واندك است. بنابرین میتوان بطور قطع ویقین ادعا نمود که این قسمت ازشفا ازکتاب معاد نقل شده است، بعلاوه طبق روایات واظهارات مورخان، شیخ کتاب معاد را درری درخدمت سیّده خاتون ومجدالدوله دیلمی و کتاب نجاة را دراصفهان برشتهٔ تحریر درآورده است، چنانکه ابن ابی اصیبعه راجع بکتاب نجاة درکتاب عیون الانباء چنین مینویسد. « فانه صنّفها فی السنة التی توجه فیها علاء الدوله الی ساپور خواست فی الطریق و صنّف ایضا فی الطریق کتاب النجاة » همو درصفحهٔ ۱۹ مینویسد: « کتاب النجاة صنّفه فی طریق ساپورخواست وهوفی خدمة علاء الدوله » و قفطی در صفحهٔ ۲۷۵ کتاب اخبار الحکماءِ بهمین مطلب اشاره میکند.

قسمت مهم مباحث مربوط بهنفس کتاب شفا رانیزشیخ از کتاب معاد نقل نموده است و دلیل صحت این امر آن است که بگفتهٔ بیهقی و قفطی وابن ابی اصیبعه، شیخ طبیعیات شفا را جز کتاب نبات وحیوان در همدان و بقیه آنرا در اصفهان تألیف نموده است، چنانکه ابن ابی اصیبعه در صفحهٔ ٦ کتاب عیون الانباءِ مینویسد. « فابتدأ بالطبیعیات من کتاب سمّاه الشفا » وهمو درصفحهٔ ۷ نویسد: «وتم الکتاب المعروف بالشفاء ماخلا کتابی النبات والحیوان فانه صنّفهافی السنة التی توجه فیها علاء الدوله الی ساپور خواست فی الطریق». وصاحب تتمهٔ صوان الحکمه درصفحهٔ ٤٨و٤٩ مینویسد: « ثمّ سئله الفقیه ابوعبید شرح کتب ارسطو فذکر انه لافراغ له ولکن ان رضیت منی بتصنیف کتاب اورد فیه ماصحّ عندی من هذه العلوم بلا مناظرة مع الخصوم والاشتغال بالرّد علیهم فعلت ذلك قال ابوعبید فرضیت بذلك فابتداء بالطبیعیات

باب هفتم

در « درست »[1] کردن ثبات نفس مردم بذات خویش ومستغنی شدن (او)[2] از بدن و « هرچه »[3] بدین « پیوندد »[4]

درست کردیم درفصول گذشته که [محلّ][5] معقولات که « آن نفس انسانیست »[6]، نه جسم « است »[7] و نه « قوتی در جسم »[8]. اکنون میگوئیم که نفس مردم تصوّرمعقولات نه « بآلت »[9] جسمانی کند، چون قوت وهمی یافکری، برای آنکه « اگراین تعقلات »[10] نفس مردم بالت جسمانی بودی ، « تعقل »[11] ذات خویش نکردی و « تعقل »[12] آلت هم نتوانستی کردن(وادراك آنکه وی عاقل ذات خویش است نتوانستی کردن)[13] برای آنکه میان «وی»[14] و « میان ذات وی »[15] آلتی نیست ومیان

۱ ـ آ : راست .

۲ ـ س آ ح م د ل ندارد .

۳ ـ م د ح ف ل س : آنچه

٤ ـ ح م د ل : تعلق دارد .

٥ ـ در ف نیست .

٦ ـ م د ح ل : نفس انسانیست ـ ف : نفس انسان راست .

۷ ـ ف : راست ـ آ : است نه جسمانی .

۸ ـ ف : قوت در جسم راست .

۹ ـ آ : بآلتی .

۱۰ ـ م د ف : اگر تعقلات ـ ح : این تعقلات ـ س آ : اگر این معقولات .

۱۱ ـ ف آ س : بعقل .

۱۲ ـ ف آ س : بعقل .

۱۳ ـ م د ح افزوده ـ س آ : و ادراك آنکه وی عاقل ذات خویش است ، از اصل متن ساقط شده و در کتاب معاد چنین است : « ولا ان تعقل انها عقلت » ، رجوع شود بصفحه ۲۹۲ کتاب نجاة .

۱٤ ـ ف : او.

۱۵ ـ ح س آ : ذات وی ـ ف : میان آلت او .

الخ ذکر فیها حال النفس الانسانیة مشتملة علی ستة عشر فصلا . »

در نامهٔ دانشوران صفحه ٦۱ نام این کتاب ضمن عبارت « ودر آن ایام کتاب معاد را بنام مجدوالدوله تصنیف نمود » ذکر شده است .

کتاب معاد بعبارات « الحمدالله اهل کل حمد ان یکون الاله ... وبعد فهذه رسالة عملتها باسم بعض المخلصین من الاخوان مشتملة علی مخ ما یؤدی الیه البراهین من حال النفس الناطقة الانسانیة . فلذلک ینقسم هذه الرسالة الی فصول بو » ۱٦ آغاز میگردد و بعبارات « ثم حرمت علی جمیع من یقرأه من الاخوان ان یبذله نفس شریرة او معاندة او یطلعها علیه او یضعه غیرمتوضعة و جعلت الله تعالی خصمه عنی وهو المسئول التوفیق ان ینعم به الحق و ان یهدی الیه و . . له الحمد و خصوصاً علی صاحب شریعتنا و آله الطیبین الطاهرین المهتدین وحسبنا الله ونعم الوکیل » پایان میپابد .

از کتاب معاد در کتابخانه‌های مختلف ایران و ترکیه و کشورهای اروپا نسخ متعدد موجود میباشد(۱) .

۱- در کتابخانه ملک دو نسخه از این کتاب موجود است . مشخصات نسخهٔ اول بدینقرار است : قطع ۸ صفحه بزرگ، طول هر صفحه ۲۱ و عرض آن ۱۲٫۵ سانتیمتر است . مجموع صفحات ۷۵ و هر صفحه دارای ۲۱ سطر میباشد . خط نسخه نسخ بی حواشی و کم نقطه، کاغذ آن دولت آبادی نخودی رنگ است . نسخهٔ دوم جزو مجموعه قدیمی تحت عنوان « یازده رساله » و بقطع کوچکتر از وزیری و دارای مشخصات ذیل است : خط جلی کهنه ولی بی حواشی ـ عدهٔ صفحات ۷۵ و هر صفحه دارای ۲۱ سطر . تاریخ کتابت ندارد . نوع مجموعه و عنوان آن چنین است : کتاب المعاد تألیف الشیخ الرئیس ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا رحمه‌الله وله رسالة اخری فی المعاد غیر هذه » در کتابخانه های مسجد سپهسالار و مجلس و همچنین در بریتیش موزئوم بشماره های ۹۷۸/۳۲ و ۱۳٤۹/۲ واسلامبول Ahmet بشماره‌های ۳۲٤۷/۳۸ و ۳٤٤۷/۳۸ و Feyz بشماره ۲۱۸۸/٦ و Hamid بشماره ۱٤٤۷/۲۱ و Nouros بشماره ٤۸۳٤/۱۲۸ و Univers بشماره های ٤۷٥٥/۸ و ۱٤٥۸/۱۲ و لیدن بشماره ۱٤٦٤/۳ نسخه های خطی ازین کتاب وجود دارد .

« و ثقل باشد در حق نفس عاقله آن معقولات »[۱] ، و این [بر][۲] مثال کسی باشد که او را « حاجت آید بچهار پای و آلت تا »[۳] بجائی « شود »[٤]، برای مقصودی، (و)[٥]چون آنجا رسد، چهار پای و « آلت هم ثقل شود »[٦] بروی ، و مانع « باشد »[۷] از استمتاع بمقصود . [و][۸] حال نفس « عاقله با بدن و قوتهای بدنی هم »[۹] برین مثال است (در بدن)[۱۰] [که نموده شد][۱۱] (والله اعلم)[۱۲] .

---

۱ ـ ف : و ثقل باشد در حق نفس عاقله ـ آ س : نفس عاقله را از معقولات ـ ح : و ثقل باشد در حق نفس عاقله از معقولات ـ م د ل : و ثقیل باشد در حق نفس عاقله از معقولات .

۲ ـ نسخ دیگر ندارد .

۳ ـ آ س : ویرا حاجت باشد بچهار پای یا آلتی که ـ ف : او را بچهار پای حاجت آید و آلتی تا ـ م د ح ل : ورا حاجت باشد بچهار پای و آلاتی تا .

٤ ـ م د ل ح : رود .

٥ ـ م د ف افزوده .

٦ ـ ف : و آلت همه ثقل بود ـ م د : و آلات همه ثقیل شود ـ ح : وآلات همه ثقل باشد ـ س آ : و آلت همه ثقل باشد .

۷ ـ س آ : باشند ـ ف : شود ـ ح م د : باشد .

۸ ـ نسخ دیگر ندارد .

۹ ـ ف : عاقله با قوتهاء بدن ـ آ س : با بدن و قوتهای بدنی هم .

۱۰ ـ م ف افزوده .

۱۱ ـ نسخ دیگر ندارد .

۱۲ ـ م د ح افزوده

نسخ است و نسخهٔ کتابخانه کوپرلی (م) بشماره ۹۰۲ که صحت وقدمت آن مورد تصدیق است و همچنین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بشیرآغا بشمارهٔ ٤۹ که تاریخ استنساخ آن ٦۸٦ هجری است با ذکر عبارت « ترجمة کتاب المعاد بالفارسیه » بدان اشاره شده است . حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون صفحه ۸۹۱ راجع باین رساله چنین مینویسد : « الرسالة فی المعاد للشیخ الرئیس ابی علی بن حسین بن عبدالله المعروف بابن سینا المتوفی سنة ٤۲۸ ثم نقلها الی الفارسیه . »

در مجموعه های خطی ایاصوفیا بشماره ٤۸٤۹ که تاریخ کتابت آن ٦۰۹ هجری است و همچنین در نسخهٔ Ahmet بشماره ۳٤٤۷ که ظاهراً در اواخر قرن نهم نوشته شده ضمن آثار و تالیفات شیخ « کتاب المعاد بفارسی » ذکر شده است(۱) .

ولی در نسخه‌ای که محمد شفیع مصحح کتاب تتمهٔ صوان‌الحکمة اساس ومبنای تصحیح و مقابله قرارداده وهمچنین در اخبارالحکما و عیون‌الانباء اشاره‌ای باین که شیخ کتاب معاد را خود بفارسی ترجمه نموده باشد، نشده است . از طرفی باید در نظر داشت که ترجمهٔ فارسی رسالهٔ نفس تا کنون بکسی دیگر غیراز ابن سینا نسبت داده نشده و دلیل و حتی قرینه‌ای که صحت انتساب آن را بشیخ مورد تردید قرار دهد موجود نیست .

چنانکه گفته شد ، ظاهراً شیخ کتاب‌معاد را بفرمان علاءالدولهٔ دیلمی در اصفهان بفارسی ترجمه کرده است ، ولی باید دانست که در نسخه های بسیار قدیمی یا اصلاً نامی از علاءالدوله برده نشده و یا فقط بذکرعبارت « پادشاه وقت » اکتفا شده است و حال آنکه در نسخی که پس از قرن

---

۱ ـ طبق یادداشت جناب آقای دکتر یحیی مهدوی .

صورت مثل صورت آلت است یا مخالف صورت آلت [است][1]. اگر مثل صورت [آلت][2] است، محال «باشد»[3]، برای آنکه [آن][4] صورتهاء متفق «در»[5] نوع «متکثر»[6] بعدد، «بسبب»[7] تکثر ماده باشد و چون ماده یکی باشد، دو صورت متفق درنوع» بایکدیگر موجود نتواند بود[8]». واگر «صورت»[9] دیگر باشد مخالف آن صورت، پس «چگونه قوت تعقل»[10] صورت آلت کند. و هر صورتی که مثال «وی در عقل آید عقل مر آن صورت را عاقل باشد، اگر صورت فرس درعقل آید عقل مرصورت آدمی راعاقل نباشد».[11] پس بدین برهان معلوم شد که هر قوتی که ادراك بآلت کند آلت خویش (را)[12] مدرك نباشد.

«برهان»[13] دیگر؛ معلومست که قوتهای جسمانی چون فعل[14]

---

۱ ـ نسخ دیگر ندارد.
۲ ـ نسخ دیگر ندارد.
۳ ـ ف : بوذ.
٤ ـ در نسخه های دیگر نیست.
٥ ـ ف آ : دو.
٦ ـ م د ل ح س آ : تکثر.
۷ ـ س آ ف : سبب.
۸ ـ ف : راوجودنتواندبوذ بایکدیگر ـ م د ل س آ ح : بایکدیگر موجود نتواند بودن.
۹ ـ م د ل س آ ح : صورتی.
۱۰ ـ ف : قوت نفس چگونه بعقل ـ آ : قوت او بعقل.
۱۱ ـ ف : او در عقل اند مرآن صورت را عاقل نباشد ـ آ س : وی در عقل آید عقل بر آن صورت عاقل باشد، اگرصورت فرس در عقل آید عقل مرصورت آدمی را عاقل نباشد ـ م د ل ح : وی در عقل آید عقل مرآن صورت را عاقل باشد اگر صورت فرس در عقل آید مر صورت آدمی را عاقل نباشد.
۱۲ ـ آس م د ح افزوده.
۱۳ ـ س آ ح : برهانی.
۱٤ ـ ف افزوده : او.

من کتاب الشفاء». ولی پس از چند سطر، مطلب را چنین ادامه میدهد: «واما کتابی الحیوان والنبات من الشفاء فقد تمّمهما فی سنة توجه فیها علاءالدوله تلقاء ساپور خواست و کان الشیخ فی خدمتــه». بنابرین قدر متیقن این است که شیخ قسمت نفس کتاب شفارا نیز در همدان یعنی پس از آنکه کتاب معاد را در ری قبلاً تألیف نموده بوده، نوشته است و بهمین مناسبت بعید نیست که قسمتی از کتاب معاد را عیناً در شفا نقل کرده باشد و این نوع نقل واقتباس نزد شیخ نظائری داشته است، از جمله منطقی را که درجرجان برای ابومحمد الشیرازی تألیف کرده بود در اصفهان هنگام تألیف کتاب نجاة در آغاز آن آورده است؛ چنانکه بیهقی در صفحهٔ ٥٤ تتمهٔ صوان الحکمة درین مورد مینویسد: «وکان الشیخ صنف بجرجان المنطق الذی وضعه فی اول النجاة».

امّا راجع بصحت انتساب این رساله بفیلسوف بزرگ ایران دلائل وشواهدی موجود است: یکی آنکه سبك انشاء و اسلوب نگارش و استعمال کلمات و ترکیبات فارسی آن تقریباً بشیوهٔ نثر قرن پنجم و ششم، خاصه آثار مسلّم خود ابن سینا مانند دانشنامهٔ علائی و رسالهٔ نبض که هر دو بفارسی نوشته شده اند؛ شباهت و قرابت دارد. دیگر آنکه در کلیهٔ نسخ خطی که بدست مصحح این رساله رسیده و بعداً از آنها یاد خواهد شد این رساله بدون استثناء بشیخ رئیس نسبت داده شده است. علاوه برین عدهای از تاریخ نویسان از جمله ابوالحسن بیهقی و حاجی خلیفه رسالهٔ «ماهیت نفس» را جزو مؤلفات محقق ومسلم ابن سینا ذکر کرده‌اند؛ چنانکه در نسخه بدلهای کتاب تتمهٔ صوان الحکمة، مانند نسخهٔ کتابخانهٔ ملامراد (٤) بشمارهٔ ١٤٠٨ که تاریخ کتابت آن ٦٣٩ هجری و برحسب ظاهر اقدم

(وی ومیان)[1] آلت [وی][2] آلتی « نیست دیگر »[3] ، (و میان وی)[4] و میان آنکه « وی عاقل »[5] ذات خویش است هم آلتی نیست . پس معلوم شد که « تعقلات »[6] نفس عاقله « بآلت »[7] جسمانی نیست .

و همچنین ادراك نفس عاقله مرآلت را « از دو وجه خالی نباشد »[8]: (یا بسبب وجود ذات آلت است) ، یا[9] بسبب وجود [صورتی][10] دیگر [در][11] آلت . اگر بسبب وجود ذات صورت است ، واجب « کند »[12] کهمادام [او][13] مدرك آلت « باشد »[14]، و چنین نیست[15] . واگر « بسبب صورت »[16] دیگرست ، از دو « حال »[17] خالی نیست : یا « این »[18]

---

۱ ـ م د ح س آ افزوده ـ ف : او و میان .
۲ ـ نسخ دیگر ندارد .
۳ ـ ف : نیست ـ آ س ح م د : دیگر نیست .
٤ ـ س ل آ ح ف افزوده .
٥ ـ م د : او ـ ف : عاقل .
٦ ـ س آ : تعقل این .
۷ ـ م د ح آ س : بآلتی .
۸ ـ آ س : خالی نباشد ـ ف : از دووجه نبود ـ م د ح : ازدووجه خالی نباشد که .
۹ ـ ح افزوده ـ س آ ف : یا بسبب وجود ذات صورت آلتست .
۱۰ ـ ف ندارد .
۱۱ ـ ف ندارد .
۱۲ ـ : ل د م ح س : کردی ـ آ : کرد .
۱۳ ـ ل م د س آ ف ندارد .
۱٤ ـ ف ح : باشد ـ س آ : بودی .
۱٥ ـ ف : نه چنین است .
۱٦ ـ ف : بصورت ـ ح : صورتی .
۱۷ ـ ح د م آ س : وجه .
۱۸ ـ د م ل ح : آن .

عالی » مشعر برعلاءِالدوله دیلمی نمی‌باشد، زیرا سابقا عبارت عالی علائی مانند «مجلس همایونی» یا «فرمان همایونی» درموارد تجلیل ازامیریا پادشاه وقت ذکرمیشده است. لیکن چون شیخ کتاب المعاد را درموقع اقامت در ری تألیف کرده لذا احتمال قوی میرود که خودشیخ رئیس آن را دراصفهان بفرمان علاءالدوله دیلمی بفارسی ترجمه کرده باشد.

علت افزودن صفت «عضدی» نیزباسم علاءِالدوله شاید ازین جهت باشد که لقب « عضدالدین » در بعضی رسائل بالقاب علاء الدوله اضافه شده است، چنانکه دررسالهٔ نبض (رگ شناسی) چاپ استاد دانشمند جناب آقای سیدمحمدمشکوة چنین آمده است : «اول فرمان خداوند ملك عادل سید منصور مظفر عضد الدین علاءالدوله و قاهرالامه و تاج الملة ابوجعفرحسام امیرالمؤمنین کرّم‌الله مثواه وبرّد مضجعه» (۱) وهمچنین در دانش‌نامهٔ علائی لقب عضد الدین بالقاب علاءِالدوله اضافه شده است : « فرمان بزرگ از خداوند ما ملك عادل مؤیّد ، منصور ، عضدالدّین ، علاءالدّوله و فخرالملّه و تاج الامّه ابوجعفرمحمدبن دشمنزیار مولی امیرالمؤمنین » . (۲)

لکن راجع به صفت «شمسی» با وجود مراجعه بکتب مختلف بخصوص کتبی که شرح حال ابن سینا و تاریخ خاندان دیالمه کاکویه را بتفصیل نوشته اند و استعلام از مطلعین و اهل تحقیق مطلبی که این نکتهٔ مجهول را معلوم سازد بدست نیامد، امید است دانشمندانی که دربن باب اطلاعات بیشتری دارند بمنظور روشن شدن این نکته تاریخی ، نگارنده را از راه

---

۱ ـ چاپ استاد دانشمند جناب آقای سید محمد مشکوة ، ص ۲ تهران، ۱۳۱۸ .

۲ـ چاپ دانشمند محترم آقای سید احمد خراسانی ، تهران ۱۳۱۵ .

معلوم شد که قوهٔ عقلی تعلق بجسم و بمادت جسمی ندارد »[1] .

«و اگر سائل اعتراض کند و گوید »[2] چون نفس مردم (را)[3] در تحصیل علوم و تصور معقولات بقوتهای جسمانی حاجت « ندارد »[4]، چرا چون مرضی درتن پدیدآید، (آن)[5] علمها (درتن)[6] فراموش شود « تا چون سّن به پیری رسد »[7] علمها مختل شود.

جواب (دهیم و)[8] گوئیم، چون معلوم شد ببرهان روشن که نفس مردم « جوهری عقلی است و مجرد است »[9] از مادّت، پس « این »[10] حالها را علّت « باید طلبیدن »[11]. و علت « این آنست »[12] که نفس

۱ ـ ف : قوتهاء بدنی فاتر شوذ وقوت عقل در آن قوت گیرد . بس معلوم شد که قوت عقلی تعلق بجسم و بمادت جسمی ندارد ـ س آ : برحسب اختلاف مزاج بدن واحوال بدن قوت عقلی آن بقوت قوت گیرد که مردم بچهل سال رسد . پس معلوم شد که قوت عقلی تعلق بجسم و مادت جسم ندارد ـ م د ل ح : بر حسب اختلاف مزاج بدن و احوال بدن و قوت عقلی « آنگاه » قوت گیرد که مردم بچهل سال رسد . پس معلوم شد که قوت عقلی بجسم و ماده جسم تعلق ندارد . ـ از اول : « یا بسبب وجود . . . » که در بالای آن علامت ستاره گذارده شده تا اینجا در اصل نسخه متن اشتباهاً در صفحه ٦ ضمن باب چهارم نوشته شده است .

۲ ـ ف : و اگر سائلی اعتراض کند و گوید ـ س آ : سئوال ، اگر سائلی گوید و اعتراض کند ـ ح م ل د : اگر سائلی پرسد و اعتراض کند و گوید که .

۳ ـ ف افزوده .

٤ ـ ف : نیست .

٥ ـ م د ح ل افزوده .

٦ ـ ف افزوده .

۷ـ ف : یاقوت بپری رسد ـ د م س آ : یاچون پیری رسد ـ ح :ویاچون سن پیری رسد ولی اصل نسخهٔ متن درست نیست .

۸ ـ م د ل ح افزوده .

۹ـ ف : جوهریست عقلی مجرد ـ ح م د : جوهرعقلیست ومجردست ـ س آ : جوهری عقلی و مجرد است .

۱۰ـ م د ل ح : آن .

۱۱ ـ آ : طلب باید کردن . ۱۲ ـ ف : اینست ـ ح م د ل : آن آنست .

هشتم و نهم کتابت شده عبارت « بفرمان عالی علائی » و در برخی «عالی علائی شمسی » و در برخی دیگر «عالی علائی عضدی شمسی » ذکر شده است مثلا در نسخه بسیار قدیمی که اصل ومتن تصحیح نسخهٔ حاضر قرار داده شده‌است وتاریخ کتابت آن۶۸۳هجری‌میباشد، ذکری ازعلاءالدوله(۱) یا پادشاه‌وقت نشده ودرنسخهٔ آستانهٔ قدس رضوی که درتاریخ ۷۰۰ هجری کتابت شده به« پادشاه‌وقت »اکتفا گردیده‌ودرنسخهٔ قدیمی‌فاتح که در۷۲۷ هجری نوشته شده اشاره‌ای به علاءالدوله یا پادشاه وقت نشده است‌ولی در نسخه های نسبةً جدید مانند نسخهٔ مسجد سپهسالار و نسخه ملك و نسخهٔ درّی « فرمان عالی علائی شمسی » قید شده و در نسخهٔ قدیمی کتابخانهٔ سلطنتی نوشته شده : « چنین‌گوید خواجه رئیس ابوعلی سینا که فرمان عالی علائی عضدی شمسی زاده‌الله علا ونفاذا » . این نکته را باید یادآور شد که در هیچ یك ازنسخ خطی رسالهٔ ماهیت نفس، ذکری ازعلاءالدوله نشده و فقط در بعضی از نسخ ، عبارت « عالی علائی » و در پاره‌ای نسخ دیگر «عالی علائی شمسی عضدی» ذکرشده است . البته صرف قید«عالی

---

۱ ـ مراد ازعلاءالدوله که رساله حاضررا ظاهرا شیخ بفرمان وی بفارسی ترجمه نموده است : ابوجعفر محمد بن دشمنزیار بن کاکویه ملقب بعلاءالدوله امیر اصفهان پسردائی سیده خاتون زوجهٔ فخرالدوله دیلمی است . بطوریکه در کتب تاریخ مضبوط است ، سیده خاتون زوجه فخرالدوله و دختر سپهبد رستم بن مرزبان پس از فوت شوهرش چون پسرانش بحد رشد نرسیده بودند خود تصدی امور کشور را بعهده گرفت وای هریك ازپسران خود را بامارت بعضی ازنواحی گماشت، چنانکه ابوطالب رستم ملقب بمجدالدوله، (۳۸۷-۴۲۰)پسرچهارساله خودرا بامارت همدان وناحیهٔ کرمانشاهان را بپسر دیگر خود ابوطاهر شمس‌الدوله (۳۸۷ ـ ۴۱۲) و حکومت اصفهان را به پسردائی خود ابوجعفر محمدبن دشمنزیار ملقب بعلاءِ الدوله سپرد .

سیار کند « متصل آن را فتوری اندرآید و ضعیف »[1] شود و چون مدرك قوی در « یابد »[2] درآن وقت مدرك ضعیف « در نتواند یافت »[3] چون قوت بصر « در حق روشنائی آفتاب در وقت یافتن ضوء آفتاب روشنائی دیگر در نتواند یافتن »[4] وقوت «عقل»[5] برخلاف این حالست.

وهمچنین « قوتهای بدنی اثرضعیف دراو پدیدآید »،[6] چون مردم از سّن نشو درگذرد، واین » حال بیش ازچهل [سال][7] باشد، تا چون مردم بچهل [سال][8] رسد، « بر حسب اختلاف مزاج بدن و احوال بدن، و قوت عقل آنوقت قوت گیرد چون مردم بچهل سال برسد. پس

---

۱ ـ م د ل : بر دوام آن آلت را فتور در آید و ضعیف ـ ف : متصل آنرا فتور در آید و ضعف حاصل ـ آ س ح : بر اتصال آن را فتور در آید و ضعیف.

۲ ـ م د ل س آ : آید ـ ف ح : یابد.

۳ ـ س آ ح : در نتواند یافتن ـ م د ل : را نتواند یافتن.

٤ ـ م د ل : درحق روشنائی آفتاب که در وقت یافتن ضوء آفتاب روشنائی دیگر در نتواند یافتن ـ ح : درحق روشنائی آفتاب در وقت تافتن ضوء آفتاب روشنائی دیگر در نتواند یافتن ـ از ف آ س ساقط شده.

۵ ـ م د ل ح س آ : عقلی.

٦ ـ ف : در قوتهاء بدن اثر ضعیف بدید آید ـ س آ : قوتها بدنی را اثر از ضعف بدید آید ـ ح : قوتهاء بدنی را اثر ضعیف درو بدید آید ـ م د ل : قوتهای بدنی را اثر ضعف درو بدید آید.

۷ ـ ف ندارد.

۸ ـ ف ندارد.

نسخی که در تصحیح این رساله مورد استفاده واقع شده است

در تصحیح رسالهٔ حاضر از هشت نسخهٔ خطی که نگارنده در اختیار داشته استفاده شده است[1]. هر یك از این نسخه‌ها دارای خصوصیاتی است که ذیلاً بشرح آن میپردازیم.

نسخهٔ اصل ـ این نسخه که متن واساس رسالهٔ حاضر قرار داده شده نسخهٔ عکسی است که انجمن زرتشتیان تهران بکمیتهٔ هزارهٔ ابن‌سینا اهداء نموده و کمیتهٔ مزبور آن را دراختیار راقم سطور گذارده است. علت آنکه این نسخه اصل ومبنای تصحیح و مقابله قرار گرفته، این است که نسخهٔ مزبور از لحاظ تاریخ کتابت اقدم نسخی است که تا کنون بدست مصحح است. تاریخ کتابت آن در آغاز رساله، طرف چپ بسمله «سنه ٦٨٣» قید گردیده و در آخر رسالهٔ عبارت «سنه ٦٨٢ علی بد علی بن سینا ماهیة النفس اسرار النفس ٢٣ ربیع الاول» نوشته شده است[2].

---

١ ـ این رساله را دانشمند ارجمند جناب آقای شهابی استاد محترم دانشگاه تهران از روی یك نسخهٔ خطی تصحیح و آن را بامقدمهٔ فاضلانه‌ای راجع باحوال و اخلاق شیخ بچاپ رسانده‌ هم این رسالهٔ چاپی نیز مورد استفاده اینجانب واقع گردیده است. همچنین استاد دانشمند جناب آقای مشکوة نسخه خطی مسجد سپهسالار را با نسخه آقای دری مقابله و تصحیح کرده وآنرا دراختیار اینجانب گذارده‌اند.

٢ ـ واضح است که قید عبارت «علی بد علی بن‌سینا» درست نیست.

« همچنین از قوت شهوت غافل شود . چون در افعال یك جهت این ممکن است »[1] در افعال دو جهت « ممکن‌تر بود که مخالف یکدیگر باشند »[2] .

باب هشتم

در تصحیح حدوث نفس با حدوث بدن

[چون ظاهر شد][3] از « اصول »[4] که درست کردیم که نفس مردم جوهریست عقلی مفارق از بدن (قایم)[5] بذات . پس « بر »[6] اختصاص وی « بهرچیزی از »[7] مقتضای « هستی »[8] جزوی که « اوراحدث »[9] کند

---

۱ ـ ف : هم جنان ار قوت شهوت غافل ماند و جون در افعال یك جهت این ممکن است بس ـ آ : از خوف شهوت غافل شود چون در افعال یکجهت این معنی ممکن باشد ـ س ح م د ل: همچنین ازخوف و شهوت غافل شود چون در افعال یك جهت این معنی باشد .

۲ ـ ف: مخالف یکدیگر باشند ممکن‌تر باشد ـ م د ل س آ ح: مخالف یکدیگر ممکن‌تر.

۳ ـ م د ل ح ندارد .

٤ ـ نسخ دیگر : اصولی .

٥ ـ ف م د ل افزوده .

٦ ـ ف ندارد ـ م د ل س آ ح : سبیل .

۷ ـ آ س : ببدنی جزوی که ـ ح م د ل : ببدن جزوی از .

۸ـ ف : هیئت ـ س آ: هیئتی ـ ح م د ل : هیأتی باشد ـ صحیح همینطوراست ظاهرا در اصل متن کاتب اشتباه کرده است .

۹ ـ م د : وی را جذب ـ نسخ دیگر : جذب ـ و صحیح جذب است .

لطف آگاه فرمایند .

ضمناً ذکر این مطلب نیز شاید خالی از فایده نباشد که در فهرست کتب ابن سینا که **ارجن** منتشر ساخته است در مورد رسالهٔ نفس مینویسد : « النفس شمس‌الدین علاء‌الدوله » و اگر این لقب نیز جزو القاب علاء‌الدوله باشد در نصورت اضافه کردن صفت شمسی بی مناسبت نخواهد بود .

عاقله یك جوهر است و « او را »[1] اتصال است ببدن و اتصال است بجانب ملکوت . و هر « آنکه »[2] که بکلیّت بیك جانب مشغول شود ، « ازافعالی که تعلق بجانب دیگر دارد بازماند . پس چون در بدن عارضی »[3] پدید آید ، جوهر نفس بر جانب بدن اقبال « نماید »[4] و بدان مشغول شود، تا آن را دفع کند . پس چون چنین باشد در علوم خلل پدید آید و لکن « همه »[5] فراموش نشود . واگرچنین بودی حاجت آمدی « دیگرباره بتعلیم مستانف »[6] و این تمانع درافعال « یکجانب نیز هست، چون کسی که او راخوفی رسد، سخت شهوت طعام فراموش کند ، واگر خشمی رسدش »[7]

۱ ـ م د ح ل : آن‌را .

۲ ـ م د ل س آ ح : آنگاه .

۳ ـ ف : از افعالیکه بجانب دیگر تعلق دارد بس بدن عارضی ـ م د ل س آ ح : از آن جانب دیگر و افعالیکه بدان جانب تعلق دارد باز ماند و چون در بدن عارضه ـ در این نسخه‌ها جملهٔ اخیر بعد از دو سطر تکرار شده .

٤ ـ ح م د ل س آ ، کند .

۵ ـ ف ، جمله ـ س آ ندارد .

٦ ـ ف : اگرجنین بودی حاجت آمدی بار دیگر بتعلم مستانف ـ س آ : و اگر چنین دیگر باره حاجت آمدی بتعلیم ـ م د ل ح : و اگر چنان بودی حاجت آمدی دیگر باره بتعلم مستانف .

۷ ـ ف ، دیگرجانب نیزهست کجون کسی را خوفی رسد قوی شهوت طعام فراموش کند و اگر خشمی ـ ح : یك جانب نیز هست کسی که او را خوفی رسد سخت شهوة طعام فرامرش کند واگر خشمی ـ م د ل : یکجانب نیزهست مثلا کسی که آن‌را خوفی رسید سخت شهوت طعام فرامرش کند و اگر خشمی ـ س آ : در جانب تنها نیست‌آن کسی که اورا خوفی رسد سخت شهوت طعام فراموش شود و اگرخرمی ـ ولی ظاهرا خرمی درست نیست و باید « خشمی » باشد چنانکه در کتاب معاد : « والغضب یصرف من‌الخوف » ، رجوع شود بصفحه ۲۹۷ کتاب نجاة .

اززبان تازی بپارسی نقل کند» آغاز گردیده ودر آخر آن نوشته شده است: «والحمدلله بلانهایة لواهب العقل والهدایه تمت الرساله وفرغ من تحریر هذه الرساله فی یوم السبت فی غرة رمضان المبارك سنة ۷۰۰ سبعمائه فی قریة قدساوه جانی وصاحبه وکاتبه الفقیر احمدبن محمد حاجی کاموسی». این نسخه بسیار مغلوط و دارای افتادگیهای زیاد است. ولی سبك انشاء و اسلوب املاء آن بسیار قدیمی و همچنین خصوصیات رسم الخط قدیمی در آن ملحوظ گردیده است.

نسخهٔ فاتح استانبول (علامت اختصاری ف) - این نسخه را دوست دانشمندم آقای دکتر یحیی مهدوی از روی نسخهٔ کتابخانهٔ استانبول عکس برداری نموده و بامانت باینجانب سپرده اند. تاریخ کتابت آن در پشت صفحهٔ اول ۷۲۷ هجری نوشته شده و بپایان آن چنین است: «تمام شد رسالهٔ پنجم در نفوس از آن رئیس بوعلی سینا رحمةالله علیه از این پس رسالهٔ ششم است در تو نامه از آن شیخ شهاب الدین مقتول نوّرالله ضریحه». شمارهٔ نسخهٔ اصل در کتابخانهٔ استانبول ۵۴۲۶/۵۰، وعدهٔ صفحات آن ۲۵ وهرصفحه بطول ۱۸ و عرض ۱۲ سانتیمتر و دارای ۲۱ سطر میباشد. بعضی اصول رسم الخط قدیمی در آن رعایت شده، چنانکه بجای «چ» حرف «ج» وبجای «پ» حرف «ب» و که وچه بصورت «کی» و «چی» وزیراکه وهرچه «زیراك» و «هرچ» نوشته شده و قانون دال و ذال هم در آن مراعات گردیده است.

نسخهٔ کتابخانهٔ سلطنتی (علامت اختصاری س) - این نسخه رسالهٔ چهارم از مجموعه ایست که مشتمل بر ۱۴ رساله میباشد. عنوان رسالهٔ

خالی نباشد »[1] : یا « یکی نفس است که »[2] در همه [ابدان][3] تصرف (کند)[4] « چنانکه »[5] نفس زیدو عمرو یکی باشد واین محال است، برای آنکه اگر « بچیزی زید عالم باشد »[6] ، باید که عمرو « نیز »[7] عالم باشد واگر (وی)[8] جاهل باشد ، « او نیز »[9] جاهل باشدو « کاربرخلاف این است »[10] ، یا چون بدن بسیار « در وجود آید آن نفس واحد »[11] منقسم شود و « بهری بدین بدن پیوندد وبهری بدان بدن پیوندد »[12] و [این][13] نیز محال است ، « برای آنکه »[14] نفس « جوهری عقلیست »[15]

---

۱ - ح : خالی نبود - م د : حال خالی نبود .

۲ - ف : یك نفس باشد - م د : یك نفس بود - ح . یکی نفس بود - آس : نفسی راست .

۳ - در نسخ دیگر نیست .

٤ - نسخ دیگر افزوده .

۵ - بغیر از ف نسخ دیگر : و .

٦ - ف : زید بچیزی عالم باشد - آس : بزید علم باشد - نسخ دیگر : زید عالم باشد

۷ - ف : نیز بدان - نسخ دیگر : هم .

۸ - ف ندارد - نسخ دیگر افزوده .

۹ - آس : و این نیز واجب کند - م د ح : آن دیگر هم واجب آید که - نسخه های دیگر : آن دیگری هم واجب آید .

۱۰ - ف : وکار بخلاف اینست - نسخ دیگر : چنین نیست .

۱۱ - ف : در وجود آید نفس واحد - ل م د خ : پدید آید بوجود یك نفس .

۱۲ - ف : بهری بدین پیوندد وبهری بدان - نسخ دیگر : وبهر بدنی قسمتی ازآن پیوندد - م د : وبهر بدنی قسم از آن پیوندد .

۱۳ - د ندارد .

۱٤ - بغیر از ف نسخ دیگر : که .

۱۵ - آس ف : جوهریست عقلی - ح : جوهر عقلیست - م د : جوهری عقلیست .

این نسخه بخط نستعلیق بسیار خوانا وزیبا وبقطع بیست سانتیمترطول و دوازده سانتیمترعرض میباشد . تعداد صفحات آن ۳۶ وهرصفحه دارای ۳۶ سطر است . رسم الخط آن قدیمی وگاهی بجای هاء مختفی « یاء » بآخر کلمه افزوده شده است مانند « کی » بجای « که » ، وگاهی که و چه بصورت « ك » و « چ » نوشته شده ، مانند زیرا ك و هر چ وقانون دال و ذال نیز در بعض موارد رعایت شده است ، مانند دهذ و دانذ و غیره .

درمقابلهٔ این نسخه با نسخ دیگر هر کلمه یا عبارتی که در نسخهٔ اصل بوده ودرنسخ دیگر یا دربعضی ازآنها نبوده میان دوقلاب [ ] گذارده شده و در ذیل صفحات به نسخ دیگر اشاره شده است و هر کلمه یا عبارتی که در نسخ دیگر یا در بعضی ازآنها بوده ولی در نسخهٔ اصل نبوده میان قوسین ( ) قرار داده شده ودر پائین صفحات به نسخ دیگر اشاره شده و درهرجا که کلمه یاعبارتی درنسخ دیگر بانحاء مختلف ذکرشده آن کلمه یا عبارت نسخه اصل در میان گیومه « » گذارده شده و در ذیل صفحات باختلاف نسخ اشاره گردیده است .

نسخهٔ آستانه (علامت اختصاری آ) ـ این نسخه از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی بوسیلهٔ یکی از اهل علم بنام حسن محمد تقی تفرشی در تاریخ بیستم دیماه ۱۳۱۰ استنساخ شده است(۱) .

نسخهٔ مزبور باین عبارت « چنین گوید مصنف این رساله که فرمان پادشاه وقت زاده الله علاو نفاذا درحق این ضعیف چنان است که این رساله‌را

۱ ـ این نسخه متعلق باستاد دانشمند جناب آقای سید محمد مشکوة است که با کمال سخاوت در اختیار انتخاب گذارده و موجبات امتنان و تشکر ارادتمند خود را بیش ازپیش فراهم فرموده‌اند .

«بیدن»[1] خاص تابسیاست وتدبیروی مشغول باشد برسبیل عنایتی ذاتی خاص. اکنون درست کنیم که نفس مردم حادث است با حدوث بدن، برای آنکه اگر (نفس مردم)[2] موجود باشد پیش از بدن، از دو قسم «خالی نباشد»[3]: یابسیار باشد یایکی (از بسیار باشد)[4]؛ [اگربسیار باشد][5] و «نفوس مردم یکبار موجود شده‌اند هردو بهم متفق اند درنوع، وتکثر انسان بمعنی نوعی نباشد، و تکثر نفوس»[6] بمواد باشد وبعوارضی که ازجهت «موادّ»[7] خیزد، و ما گفتیم که «نفس»[8] (پیش)[9] ازبدن مادت ندارد، پس متکثر «نتواند بودن»[10] ونشاید [بود][11] که‌یکی باشد، برای آنکه اگریکی باشد، چون بدن‌بسیار پدیدآید، از «دوحال

۱ - م د آ : بطبع ببدنی - ف : ببدن.
۲ - ف افزوده.
۳ - د م : خالی نیست - آ : بیرون نیست.
٤ - ف آ افزوده : باشد - نسخ دیگر مانند متن.
٥ - ف ندارد.
٦ - ف : نفس مردم متفق‌اند در نوع بس تکثر ایشان بمعنی نوع نباشند بس تکثر ایشان - آ س : نفوس مردم متفق است در معنی ونوع تکثر انسان بمعنی نباشد پس تکثر نفوس - ح : نفوس مردم متفق است درمعنی و نوع و تکثر ایشان بمعنی نباشد پس تکثرنفوس - د : نفوس مردم متفق است درمعنی و نوع تکثر انسان بمعنی نباشد پس تکثیر نفوس - م ل : نفوس مردم متفق‌است درمعنی و نوع وتکثر ایشان بمعنی نباشد پس تکثیر نفوس - در نسخه بدل اصل : انسان.
۷ - نسخ دیگر : ماده.
۸ - نسخ دیگر : نفوس.
۹ - بغیراز ف نسخ دیگر افزوده.
۱۰ - ح ف : نتواند بود - م د : نیست.
۱۱ - در نسخه‌های دیگر نیست.

مردم از بقاء و فنا وسعادت وشقاوت در آخرت و دیگر احوالها چنانکه یاد کرده آید چون فرمان عالی علائی شمسی زاده الله علا و نفاذا در حق این بنده ضعیف چنان است که این رسالت را از زبان تازی بزبان پارسی نقل کنم» . پایان رساله چنین است « این رسالت را بیکسانی ندهید که معاند و نااهل وجاهل وشریر باشند والله بینی وبینکم و کفی به و کیلا وصلی الله علی رسوله الابطحی الاربحی وآله واصحابه اجمعین بحوله وطوله وفضله» ، انشاء این رساله سلیس و اسلوب نگارش آن نسبةً جدید است .

نسخهٔ مسجد سپهسالار (علامت اختصاری م) ــ این نسخه جــزء مجموعه‌ایست مشتمل بر رسالات متعدد که بخط بسیار زیبا و خوانا نوشته شده وقطع آن بزرگتر از وزیری است. عدهٔ صفحات ١٤وهرصفحه دارای ٢٩ سطر ورؤس مطالب بامرکب قرمز نوشته شده است . تاریخ کتابت این رساله ١٠٩١ هجری میباشد .

نسخهٔ آقای دری (علامت اختصاری د) ــ این نسخه جزء مجموعه‌ای است مشتمل بر٢٦ رساله که آخرین آنها رسالهٔ نفس میباشد . این رساله بخط نسخ پخته و بقطع خشتی و دارای٢٦ صفحه است . تاریخ کتابت آن ١٣٠٩ هجری میباشد .

نکتهٔ قابل ذکر دربارهٔ این رساله ها (ل ــ ح ــ م ــ د) این است که رسائل مزبور با یکدیگر شباهت زیاد دارند باین معنی که آغاز و پایان همه تقریبا یکسان بوده و از لحاظ اسلوب نگارش و شیوهٔ رسم‌الخط نیز با هم قرابت دارند .

***

درپایان این مقدمه لازم‌است یادآور شود که انجمن آثارملی که هدف

خاص که از « جمله »[1] ابدان افتاده « باشد »[2]، متمیّز « باشند »[3] .

باب نهم

در ذکر برهان بربقاء نفس و نامردن نفس بمردن بدن

معلوم شد که نفس مردم « جوهری عقلیست »[4] مفارق « از بدن بذات خویش »[5] . اکنون درست کنیم که « او را »[6] فساد نیست و چون بدن بمیرد « نفس »[7] نمیرد (و جوهر نفس قابل هلاك نیست و فساد نپذیرد . امّا چون بدن بمیرد واجب نیست که نفس بمیرد، برای آنکه)[8] هرچیزی که فساد «وی از»[9] فسادچیزی (دیگر)[10] بسته «باشد»[11]، میان هردو « چیزاتصالی خاص باشد »[12] که آن «اتصال موجب آن»[13] معنی باشد(واتصالی که میان نفس و بدن هست موجب این معنی نیست)[14]،

---

۱ ـ نسخ دیگر : جهت .
۲ ـ آس ف : است .
۳ ـ م د ح ف : باشد .
٤ ـ ح د م ل س ـ جوهر عقلیست ـ آس ، جوهریست عقلی.
٥ ـ ف : از بدن واز مادت بذات خویش قایمو ـ نسخ دیگر: بذات خویش ازمادت .
٦ ـ بغیر از ف نسخ دیگر : وی را .
۷ ـ ف : او .
۸ ـ ازاصل نسخه متن ساقط شده ـ ح افزوده ـ آس ، وجوهر نفس قابل هلاك وفسادنیست از برای انك .
۹ ـ ح آ س : وی در ـ د م ل : وی به ـ ف : او در .
۱۰ ـ نسخ دیگر افزوده .
۱۱ ـ ف : بود .
۱۲ ـ ف : اتصالی باشد خاص ـ دم : اتصالیست خاص ـ ح ، فساد خاص باشد .
۱۳ ـ ح آ س : این .
۱٤ ـ ف ح دم آس : و اتصال میان نفس وبدن موجب این معنی نیست .

چهارم این مجموعه یعنی رسالهٔ حاضر «رساله در معرفت و فلسفه مزایای نفس تألیف و ترجمهٔ شیخ الرئیس ابوعلی سینا که بفرمان **عالی علائی عضدی شمسی** نوشته شده است» میباشد. عنوان رساله بخط کوفی و عناوین فصول بخط نسخ الوان و متن رساله بخط نستعلیق متوسط است. تاریخ کتابت آن ۱۰۵۶ هجری میباشد.

نکتهٔ قابل توجه درمورد چهار نسخهٔ مذکور درفوق این است که نسخ مزبور از جهات عدیده با هم شباهت دارند و ازینرو میتوان حدس زد که این نسخ از روی یکدیگر یا از روی نسخهٔ واحدی استنساخ شده‌اند.

نسخهٔ کتابخانه ملک (علامت اختصاری ل) ـ این نسخه جزء مجموعه‌ای است موسوم به ٤١ رساله در حکمت. کاتب مجموعه عبدالقادر اردوبادی نام دارد. درآخر آن راجع بتاریخ کتابت رسالهٔ نفس چنین نوشته شده است: «فی منتصف شهر ربیع الاول سنة اربع وعشرین والف» ودرپایان رساله هم عبارت «وقوبل مع اصله الشریف» دیده میشود. این نسخه بخط نستعلیق خوانا نوشته شده است(۲).

نسخهٔ حمیدیه (علامت اختصاری ح) ـ این نسخه که از روی نسخهٔ کتابخانهٔ استانبول ملامراد، عکس برداری شده، باین عبارات آغاز میشود «ربّ یسّر ولاتعسّر این رسالتی است که شیخ رئیس ابوعلی سینا رحمةالله علیه تصنیف کرده است در روشن کردن ماهیت نفس مردم و احوال نفس

۱ـ عنوان رسالهٔ سوم این مجموعه «رسالهٔ اضحویه شیخ ابوعلی سینا در کیفیت و فلسفه معاد» است.

۲ ـ نسخهٔ دیگری ازین رساله در کتابخانهٔ ملک موجود است که از لحاظ شیوهٔ خط نسبة جدید وفاقد تاریخ کتابت میباشد. تعداد صفحات آن ۲۲ و هر صفحه دارای ۲۳ سطر است.

نا منقسم، «چگونه قسمت پذیرد»[1]. پس معلوم شد که نفس مردم (را)[2] پیش از بدن «موجود»[3] نیست، بلکه چون «جسمی»[4] پدید آید «مستعد نفس به مزاج خاص نفسی بدو پیوندند»[5] از واهب «صور»[6] تا تدبیر آن جسم کند. و از «مجموع نفس و بدن»[7] وجود «نوع»[8] پدید آید که «از وی افعال آید خاص»[9]. و «این»[10] از مقتضاء عنایت الهی است در حق این موجودات تا هیچ چیز (از موجودات)[11] معطّل «نباشد»[12] در وجود. وامّا بعد از آنکه «نفس را مفارقت افتد از بدن»[13] هریکی را وجودی مفرد است و ذاتی «منفرد» و هریکی «از دیگری بهیأت»[15]

۱ ـ م د ح : چگونه منقسم شود. ف : قسمت چگونه پذیرد ـ آس : چگونه شود.
۲ ـ بغیر از ف ـ نسخ دیگر افزوده شود، ظاهرزاید است.
۳ ـ بغیراز ف نسخ دیگر : وجود.
٤ ـ آ ح : جسم ـ م د : بدن.
۵ ـ : ف : ومستعد قبول نفس شود مزاجی خاص بدو پیوندد ـ آس: مستعدنفس بمزاجی خاص نفس بدو پیوندد ـ ح : مستعد نفس بمزاجی خاص نفس بوی پیوندد ـ م: مستعد نفس بمزاجی خاص گردد.
٦ ـ م د : الصور.
۷ ـ آس ف متن ـ نسخ دیگر : جمع شدن نفوس و ابدان.
۸ ـ نسخ دیگر : نوعی.
۹ ـ ف : ازو أفعال خاص آید ـ ح آس : از وی افعالی آید خاص.
۱۰ ـ م د ح: آن.
۱۱ ـ نسخ دیگر افزوده.
۱۲ آ ف س : نماند.
۱۳ ـ دم ح : مفارقت افتد نفس را ازبدان ـ ح ندارد. ـ آس : درمفارقت افتد نفس از بدن
۱٤ ـ نسخ دیگر : مفرد
۱۵ ـ م د : ازیکدیگر بهیئاتی. ف : با یکدیگر بهیأتی.

فساد « آن دیگر جهت »[1]، برای آنکه وجود « مقابل »[2] عدم است و [نیز][3] نشاید که از یکجهت هم موجود باشدوهم معدوم، . پس قوت فساد وعدم ازمعنی باشد «جز »[4] از آن [معنی][5] که «ازوی فعل را »[6] وجود باشد . وهر چیزی [را][7] که در« وی »[8] این هردو معنی موجود باشد « آن »[9] چیز مرکّب باشد ازمادّت وصورت «با»[10] فعل [یا] وجود، « اورا »[11] از جهت صورت باشد وقوت فساد، «اورا»[12] ازجهت مادّت. و « گفتیم که نفس مردم جوهری‌بسیط است »[13] که « در آن هیچ »[14] ترکیب نیست . پس چون « ورا »[15] فعل وجود باشد، « در وی »[16] قوت فساد نباشد [بدین برهان][17] .

---

۱ ـ ف : از جهت دیگر. نسخ دیگر : ازجهتی دیگر.
۲ ـ ف : قابل .
۳ ـ در نسخ دیگر نیست .
٤ ـ ف : غیر .
٥ ـ بغیراز ف آ س‌در نسخ دیگر نیست .
٦ ـ ف : ازوفعل .
۷ ـ در نسخ دیگر نیست .
۸ ـ ف : او .
۹ ـ ف : یا ـ م د ل ، تا .
۱۰ ـ نسخ دیگر : ندارد .
۱۱ ـ بحرف نسخ دیگر : وی را .
۱۲ ـ ف ندارد نسخ دیگر وی را .
۱۳ ـ م د ح : ونفس مردم گفتیم که جوهری‌بسیط است ـ س آ : ونفس‌مردم گفتیم که جوهریست بسیط ـ ف : وگفته ایم نفس مردم جوهر بسیط است .
۱٤ ـ ف : برآن ـ س آ : درآن ـ ح م د ، درآن‌هیچ .
۱٥ ـ ف : درو ـ نسخ دیگر : وی را
۱٦ ـ ف ندارد نسخ دیگر : اندر وی .
۱۷ ـ نسخ دیگر ندارد ـ درم د ح : والله اعلم .

اصلی خود را حفظ آثار باستان و احیاء موارث ملی ایران قرار داده و همواره در راه وصول بدین مقصد مقدس عالی سعی بلیغ مبذول میدارد بمناسبت جشن هزارهٔ ابن سینا تصمیم بطبع و نشر تألیفات و رسالات فارسی ابن فیلسوف شهیر ایرانی گرفت و تصحیح و تحشیهٔ رسالـهٔ حاضر را کـه از جمله آثار شیخ بزبان فارسی است بعهدهٔ این حقیر محول نمود. اینجانب نیز با وجود کمی فرصت و اشتغالات زیاد و بضاعت مزجاة باطیب خاطر وعلاقه وافر بدان دست زدم و مدتی ازعمر را در تصحیح و تحشیه و تعلیق رسالهٔ مزبور صرف نمودم تا در اشاعه و انتشار آثار فیلسوف نامدار و تجلیل از مقـام امخ علمی شیخ بزرگوار سهمی داشته باشم وامیدوارم که این خدمت ناچیز مورد قبول ارباب فضل و دانش واقع گردد.

در خاتمه فرض ذمهٔ خود میدانم که از اولیاء انجمن آثارملی بخصوص جناب آقای علی اصغرحکمت که خود ازرجال فاضل و دانش پرورکشور بوده و در احیاء آثار ملی و اشاعه و ترویج علم و معرفت و بسط و توسعهٔ فرهنگ و تشویق ارباب فضل و هنر پیوسته مساعی جمیل مبذول داشته و میدارند سپاسگزاری نمایم.

تهران - اسفندماه ۱۳۳۰ — دکتر عمید

«برای»[1] آنکه قوام نفس بمادت «نه بسته»[2] و علیّت بدن درحق نفس، «علیّت»[3] اعداد است، اعنی از جهت بدن چون استعداد «بحاصل»[4] آید از واهب صور، وجود نفس پدیدآید وقوام «وی»[5] درواهب صوربسته [است][6] نه در بدن، چنانکه معلوم شد. پس چون [بدن][7] باطل شود، واجب «نیاید»[8] که نفس نیزباطل شود.

«برهان»[9] دیگر، «بدانکه»[10] جوهر نفس مردم قابل فساد نیست، «بدان سبب که»[11] هرچیزیکه «اورا»[12] وجود بفعل «باشدو»[13] [و][16] در وی قوت «فساد»[14] باشد «پس وجود از یکجهت»[15] باشدو قوت

---

۱ ـ آس: از بهر.
۲ ـ نسخ دیگر: نیست.
۳ـ نسخ دیگر. علت.
٤ ـ: پدید ـ م د ل حاصل.
٥ ـ ف: نسق.
٦ ـ ف ندارد.
۷ ـ ف ندارد.
۸ ـ م د: نیست.
۹ ـ م د ح آ س: برهانی.
۱۰ ـ ف برآنکه ـ آس: برای آنکه ـ نسخ دیگر براینکه.
۱۱ ـ ف ندارد ـ خ مانند ـ نسخ دیگر: برای آنکه.
۱۲ ـ ف مانند متن ـ نسخ دیگر: وی را.
۱۳ ـ ف: نباشد ـ ظاهرا درست نیست.
۱٤ ـ م دح: فسادی.
۱٥ ـ ف: وجود بفعل او را جهتی ـ آس: وجود بفعل او را از جهتی ـ ح م د: وجود وی را بفعل ازجهتی.

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم وفق و یسر واختم بالخیر

حمد بی پایان و ستایش بی کران مر خدای را جلّ جلاله که نگارنده

سپهر است و گردانندهٔ ماه و مهر و درود و تحیات بر روان مطهر

مقدس سید المرسلین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین علیه السلام

و بر یاران و اتباع و اشیاع او. اما بعد چنین گوید شیخ رئیس ابو علی

سینا رحمة الله علیه در انسان نفوس و قوتهاست چهارگانه فلکی و حیوانی

و نباتی و طبیعی. اما فلکی آنست که قصد او سوی یک چیز باشد لاجرم فعل او

بر یک صفت افتد و این را نفس فلکی خوانند و حیوانی آنست که قصدهای او

بسیار است و اختیارات مختلف افتد و این را نفس حیوانی خوانند و طبیعی

آنست که فعل او بر یک سمت باشد بی اختیار و این را نفس طبیعی خوانند

و نباتی آنست که فعل او مختلف باشد بی اختیار و این را نفس

نباتی خوانند ...

[illegible]

[illegible]

...

[illegible]

صفحهٔ اوّل از رسالهٔ نفس

(نسخهٔ فاتح استانبول)

باشد: یکی «از واهب صور بدو پیوندد. و یکی که بدو»[۱] انتقال کند. و این محال است، برای آنکه هر «کسی»[۲] را شعور بیك نفس است که در بدن تصرف کند (و هربدنی را یك نفس کفایت بود که در و تصرف کند)[۳]. پس اگر نفسی دیگر باشد معطّل باشد، و ذات (مردم)[۴] را بدان [هیچ][۵] شعور نباشد، «و این محال باشد»[۶]. پس «نشاید که نفس از بدن ببدنی دیگر»[۷] انتقال کند (والله اعلم)[۸].

«باب»[۹] یازدهم

در ذکر آنکه قوتهای نفسانی جمله «آلت نفس واحد است»[۱۰]

«درفصول پیشتر پیدا کردیم»[۱۱] که قوتهای نفسانی جمله آلت یك مبداء است. و نفس انسانی (که)[۱۲] یك جوهر است و جمله

۱ ـ ف: ازواهب صورها بدو ـ آس: ازواسب صوربدان پیوندد ویکی که با وی ـ م د خ ل: واهب صوربدو دهد ویکی که بدو.
۲ ـ ف م د ل: کس.
۳ ـ س آ افزوده. از ف م د ح ل ساقط شده.
٤ ـ م د ح ل ف افزوده ـ س آ: وی را.
٥ ـ در نسخه های دیگر نیست.
٦ ـ ف: در این محال نباشد ـ م د ل خ: واین محالست ـ ازآس ساقط شد.
۷ ـ ف: نفس را نشاید که از بدنی ببدنی دیگر ـ ح: نشاید که نفسی از بدنی ببدنی دیگر.
۸ ـ م د ح افزوده.
۹ ـ دراصل نسخهٔ متن: فصل.
۱۰ ـ ف: آلت یك مبداء است ـ آس: آلتی واحداست ـ مدل ح: آلت نفس واحداند.
۱۱ ـ از ف ساقط شده ـ س آ درفصول پیشین یادکردیم که قوتهاء نفسانی جمله آلت یك مبداء است ـ ح: در فصول متقدم پیدا کردیم که قوتهاء نفسانی جمله آلت مبداء است ـ م دل: در فصول متقدم پیدا کردیم که قوتهای نفسانی جمله آلت نفس اند، در کتاب معاد: «ان القوی النفسانیه کلهاعن مبدأ واحد»، رجوع شود بکتاب نجاةص ۳۱۱.
۱۲ ـ م د ل افزوده.

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

صفحهٔ اوّل از رسالهٔ ماهیّت نفس

(نسخهٔ اهدائی انجمن زرتشتیان)

باب دهم

در بیان امتناع انتقال (نفس)[1] از « بدن ببدن دیگر »[2]

درست شد که حدوث نفس با حدوث بدن است بدان وجه که استعداد مادت موجب « باشد »[3] حدوث « نفس »[4] را از واهب صور نه برسبیل «اتفاق، بلکه برسبیل »[5] وجوب. پس چون چنین باشد، هر بدنی « حادثی »[6] که بدید آید « بر مزاج خاص لازم آید از »[7] واهب صور که نفس « بدان مزاج »[8] پیوندد. « و »[9] اگر گوئیم، « نفس را از بدنی مفارقت افتاد با بدنی »[10] دیگر انتقال (کند)[11] و آن | بدن مستحق نفسی باشد از اسباب مفارق. پس لازم آید که یک بدن |[12] را دو نفس

۱ ـ نسخ دیگر افزوده.

۲ ـ ف : بدنی بدیگری ـ نسخ دیگر : بدنی ببدن دیگر.

۳ ـ ف : بود.

٤ ـ ح م د ل : نفسی.

٥ ـ ف ح م د ل : اتفاق بل برسبیل ـ آس ندارد.

٦ ـ نسخ دیگر : حادث.

۷ ـ ف : برمزاج خاص مردم اند ـ آس : بزمانی خاص لازم آیداورا ـ ح : مزاجی خاص لازم آید از ـ م د ل : مزاجی خاص پدید آید.

۸ ـ س آ : بذات.

۹ ـ م د ح ل : پس

۱۰ ـ ف : نفس را از بدن مفارقتی افتد با بدن ـ آس : که نفس را از بدنی مفارقت افتاد ببدنی ـ م د ح ل : که چون نفسی را از بدن مفارقت افتد یا بدنی دیگر.

۱۱ ـ نسخ دیگر افزوده ـ س آ : کرد.

۱۲ ـ از س آ ساقط شده ـ ف : بدن مستخق نفسی باشد پس لازم آید که یك بدن ـ م د ح ل : وآن بدن مستحق نفسی باشد لازم آید که بدنی.

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم[1]

رسالهٔ ایست که مولانا افضل‌المتأخرین حجّة‌الحق علی‌الخلق فیلسوف العـالم قامع المخالفین منشی العلوم والحکمة شیخ رئیس ابوعلیّ سینا رحمة الله علیه رحمة واسعه، کرده است در روشن کردن ماهیت نفس مردم و احوال او درآخرت از بقا وسعادت و شقاوت ولذّت و الم و دیگر احوالها چنانکه یاد کرده اند[2].

---

۱ ـ در نسخهٔ س بجای بسم‌الله : بنام ایزد بخشاینده بخشایش گر .

۲ ـ این عبارات که در نسخ دیگر بانحاء مختلف ذکر شده ظاهرا از طرف استنساخ کنندگان افزوده شده است چنانکه نسخهٔ ح : « ربّ یسّر ولاتعسّر ، این رسالتیست که شیخ رئیس ابوعلی بن‌سینا رحمة الله علیه تصنیف کرده است در روشن کردن ماهیت نفس مردم و احوال نفس مردم از بقا و فنا و سعادة وشقاوة درآخرة و دیگر احوالها چنانکه یاد کرده‌آید » ، نسخه های ل د م نیز بدون جملهٔ ربّ یسّر ولا تعسّر بنحو بالا شروع شده است ، نسخهٔ ف : « اللهم وفّق ویسّر واختم بالخیر ، حمدبی پایان وستایش بیکران مرخدای‌را جلّ جلاله که نگارندهٔ سپهرست وفروزندهٔ ماه ومهرودروذ و تحیّات بر روان مطهر مقدّس سیّدالمرسلین وامام المتقین وقاید الغرّ المحجلین علیه‌السلام وبر یاران و اتباع واشیاع او باذ ، اما بعد چنین گوید رئیس ابوعلی سینا رحمة‌الله علیه در اقسام نفوس و آن چهارست » .

درنسخهٔ آ که یکی ازقدیمترین نسخه های رسالهٔ حاضرست ، عبارات فوق یانظایر آنها وجود ندارد و نسخهٔ مزبور اینطور شروع میشود : « چنین گوید مصنّف این رساله که . . . » ، نسخهٔ س نیز که ظاهرا از روی یک نسخهٔ قدیمی استنساخ شده اینطور آغاز میشود : « الحمدلله رب‌العالمین و الصلوة علی محمد وآله الطاهرین و حسبناالله وحده . چنین گوید خواجهٔ رئیس ابوعلی سینا که فرمان . . . » .

قوتها همه آلت « وی اند »[1] و این نفس « تعلّق اول که دارد بدل »[2] دارد و « این افعالها بعضی بقوتهائی »[3] کند که در دماغ است و بعضی « بقوتهائیکه »[4] درجگر است.

[و][5] برهان « این قول آن »[6] است که اجسام عنصری برای آنکه در غایت تضادند، قبول « حیوة نکنند و »[7] چون بیکدیگر « مختلط شوند مزاجی بحاصل آید و بدان مزاج تشبیهی دارند باجسام سماوی که ضّد ندارد ومزاج را نیز ضّد نیست بسبب مزاج »[8] قبول قوت حیوة کند

---

۱ ـ آ س : یك جوهرست ـ ف : آن یك جوهرست .

۲ ـ ف : تعلق اول که دارد ازبدن ـ م دل: اول تعلق بدل دارد ـ ح : تعلق اول بدل دارد.

۳ ـ آ س : آن افعال بعضی بقوتها ـ نسخ دیگر : این افعال بعضی بقوتها .

٤ ـ در س آ م د ل ح ف : بقوتهاکه .

٥ ـ م ف د ل ح ندارد .

٦ ـ ف : آن قول آن ـ م د : این قول اینست .

۷ ـ م دل : قبول صورت نکنند پس ـ ف : حیوة نکنند پس ـ آس : حیوة نکند ـ ظاهراً باید « قبول حیوة » درست باشد ، همچنین است درکتاب معاد : « ان الاجسام العنصریه یمنعها صرفیة التضاد عن قبول الحیاة » ؛ رجوع شود بکتاب نجاة ص۳۱۳ .

۸ ـ ف : مختلط شوند مزاج بحاصل آید وبدان مزاج متشابه شوند اجسام سماوی را که ضدانند و مزاج را نیز ضد نیست بسبب این معنی آن مزاج ـ آ س : مختلط نشوند و مزاجی بحاصل نیاید که بدان مزاج شبهتی دارند باجسام سماوی که ضد ندارد ومزاج را نیز حدیست که بسبب مزاج ـ ح م د : مختلط شوند ومزاجی بحاصل آید و بدان مزاج متشابه شوند اجسام سماوی را که ضد ندارند و مزاج را نیز ضد نیست پس بسبب این معنی قبول صورة ـ درنسخه بدل اصل متن : نسبتاً بجای شبهتی .

قوتها در تحت « وی اند »[1] . ولیکن در « ین قول شکی »[2] است . و « این شک »[3] آنستکه قوتهای نباتی در جسم نبات « هست و قوتی حیوانی وانسانی نیست وقوتهای نباتی وحیوانی درحیوان هست وقوتهای انسانی نیست »[4]. پس معلوم شد « از اینجا که هر یکی نفس مفردند و بیکدیگر اتحادندارند . وهرسه نفس در حق انسان موجود است هریك در « مسکن »[5] خاص .چنانکه « نفس انسانی تعلق بدماع دارد و نفس حیوانی تعلّق بدل دارد و نفس نباتی تعلّق بجگر »[6] و این رأی **افلاطون** است . امّا رأی **فیلسوف**[7] « چنانست »[8] که « نفسی که »[9] تصّرف میکنددر « بدن انسان »[10] یك ذاتست و یك جوهر و این

۱ ـ ف : تصرف افتد ـ س آ : تصرف وی است ـ ح م د ل : تصرف اویند .
۲ ـ ف م د س : درین قول شك .
۳ ـ م د ل ف : آن شك ـ ح : آن شکل .
٤ ـ ف : نیست وقوتهاء حیوانی و انسانی نیست و قوتهاء نباتی و حیوانی در حیوان نیست وقوتهاء حیوانی وانسانی نیست وقوتهاء نباتی وحیوانی درحیوان نیست وقوتهاء انسانی نیست ـ م د ح : هست وقوتهاء حیوانی و انسانی نیست ـ آ س . هست وقوت حیوانی و انسانی نیست و قوت حیوانی و انسانی نیست و قوتهاء حیوانی و نباتی در حیوان هست و قوت انسانی نیست .
٥ ـ ف : از اینجا که هر یکی نفس مفردند و بیکدیگر اتخاذ بدارند و هرسه نفس در حق انسان موجودست هر یکی در مسکنی ـ آ س : که هریکی نفسی مفردند و اتحاد ندارند وهرسه نفس درحق انسان موجود است هریکی درمسکنی ـ ح م د : که هر یکی نفس مفرد اند و بیکدیگر اتحاد ندارند وهرسه نفس در حق انسان موجود است هریك در مسکنی .
٦ ـ ح م د ل ف : نفس نباتی تعلق بجگر دارد و نفس حیوانی تعلق بدل و نفس انسانی تعلق بدماغ .
۷ ـ مراد ارسطوست .
۸ ـ ف : آنست .
۹ ـ ف : نفس مردم ـ آ س : نفسی در بدن انسانست .
۱۰ ـ ف : در تن مردم ـ س : ندارد .

«**باب اول**»[1] : دربیان[2] حدّ نفس .

باب «دوم»[3] : «درباب»[4] قوتهاءِ نفس .

باب«سیم»[5] : در (شرح سبب)[6] اختلاف «احوالها»[7] قوت دریافتن [از][8] نفس .

باب چهارم : در بیان « آن قوتی »[9] که صورت « جزوی »[10] دریابد که «آن»[11] دریافتن جز «بآلت»[12] جسمانی نتواند «بود»[13] .

باب پنجم : در ذکر قوتی که صورت کلّی دریابد که « این دریافت[14] » بآلت جسمانی نتواند «بود»[15] .

---

۱ ـ در نسخ دیگر قبل از تعیین فصول، جملهٔ : « آنچه روشن شود دراین رساله اینست» افزوده شده و در نسخه های س آ بجای باب : فصل و در نسخه‌های د ل م ، کلمهٔ باب و فصل نیست ـ ح : عدهٔ فصول را با حروف ابجد تعیین کرده ـ ف فهرست ندارد . دراصل نسخه متن نیز از باب دهم ببعد مجدداً بجای باب ، فصل نوشته شده ولی ما ترتیب فهرست اصل نسخهٔ متن را از باب دهم به بعد نیز رعایت نمودیم .

۲ ـ س افزوده : کردن .

۳ ـ ل د : دوم .

٤ ـ نسخ دیگر : در بیان ـ ح م د افزوده : بیان حدّ .

٥ ـ د ل س : سیوم ـ آ : سوم .

٦ ـ د ح ل م آ افزوده ـ س : شرح .

۷ ـ نسخ دیگر : فعلها ـ آ افزوده : نفس .

۸ ـ م د ل ح ندارد .

۹ ـ آ ل : آن قوت ـ م من قوی .

۱۰ ـ دراصل نسخهٔ متن : حیزی ، ظاهرا درست نیست ـ نسخ دیگر مانند متن .

۱۱ ـ ل ح س آ : این .

۱۲ ـ نسخ دیگر : بآلتی . آ س م د ح : بآلات جزوی .

۱۳ ـ س آ : بودن .

۱٤ ـ س ح د م ل : این دریافتن ـ آ : آن دریافتن .

۱٥ ـ س آ : بودن .

دارد »[1]. پس چون اعتدال (نفس)[2] بغایتی رسد (که)[3] باعتدال حقیقی نزدیك (تر)[4] ازآن « باشد، پس »[5] نفس انسانی بدان | مزاج |[6] پیوندد (و)[7] اگر چنان بودی که در یك تن (این)[8] هرسه نفس « بودی »[9] مفرد، « باهردونفس، پس »[10] بایستی که درحیوان هم مزاج نبات « بودی وجسم نبات حاصل شدی »[11] ودرتن مردم « هردو مزاج بودی وهمین هردو جسم بودی و مزاج مردم نیز بودی و تن مردم »[12] و این محال است، (والله اعلم)[13].

---

۱ ـ ح م د : نبود .
۲ ـ ف افزوده .
۳ ـ ح س آ م د ل افزوده .
٤ ـ نسخ دیگر افزوده .
٥ ـ ف س : نباشد ـ ح م د ل : نبود پس ـ ظاهرا نبود یانباشد درست است چنانکه در کتاب معادمیگوید: « حتی تبلغ الغایة التی لایمکن ان یکون اقرب منها الی التوسط ». رجوع شود بکتاب نجاة ، ص ۳۱۳ .
٦ ـ م د ل س آ ح ندارد .
۷ ـ نسخ دیگر افزوده .
۸ ـ م د ل ح ف افزوده .
۹ ـ م ح ف : نبودی .
۱۰ ـ م د ح : یا دوازین سه ـ ف : یا دوازین هرسه مفرد ـ س آ ندارد .
۱۱ ـ آ س: بودی وجسم نبات حاصل شدی وهم مزاج حیوانی وجسم حیوان حاصل شدی ـ ف : حاصل شدی وهم جنس نبات وهم مزاج حیوان وهم جنس حیوان ـ ل م د ح : حاصل شدی و هم جسم نبات و هم مزاج حیوان و هم جسم حیوان .
۱۲ ـ م د : هم چنین هرسه مزاج وهرسه جسم نباتی وحیوانی وانسانی برسبیل انفراد بودی ـ آ س : همین هردو مزاج و هم این هر دو جسم بودی و مزاج نبودی درتن مردم ـ ف ح : همچنان هرسه مزاج وهرسه جسم نباتی وحیوانی وانسانی برسبیل انفراد
۱۳ ـ م د ح افزوده .

« چون توفیق ایزد عزّ و جلّ مرا یار باشد تا این مقصود بحاصل شود ان شاء الله تعالی »[1] .

---

۱ ـ طاهرا قبل از عبارات : « توفیق ایزد عزّ وجلّ . . . » چند سطری افتاده است و درنسخهٔ های دیگر باستثنای نسخه ف ، سطور مزبور چنانکه ذیلا نوشته میشود ضبط شده است :

نسخهٔ آ : « چنین گوید مصنف این رساله که فرمان پادشاه وقت زاده الله علاً و نفاذا درحق این ضعیف حنانست که این رساله‌را از زبان تازی بزبان پارسی نقل کند و من بحکم فرمان اقدام کردم وموجب امتثالی اعتقاد بستم و چنان دانم که انواع تأیید وسعادت قرین این فرمان باشد و چون من این اعتقاد کنم و فرمان منعم خویش را بانقیاد مقابله کنم — توفیق ایزدی عزّ اسمه مرا یارباشد تا این مقصود حاصل شود ان‌شاءالله العزیز » .

نسخهٔ س : « چنین گوید خواجهٔ رئیس ابوعلی سینا فرمان عالی علائی عضدی شمسی زاده الله علاً و نفاذا درحق این ضعیف حنانست که این رسالت را از زبان تازی بپارسی نقل کنند و من بحکم فرمان اقدام کردم و وجوب امتثال اعتقاد بستم و چنان دانم که انواع تأیید و سعادت قرین این فرمان باشد و چون من اعتقاد بستم و چنان دانم وفرمان منعم خویش را بانقیاد معامله کنم توفیق ایزدی عزّ اسمه مرا یار باشد تا این مقصود حاصل شود ان‌شاءالله عزّ وجلّ » .

نسخه های ح م د ل : چون فرمان عالی علائی شمسی زاده‌الله علاء و نفاذا در حق این بندهٔ ضعیف چنانست که این رساله را از زبان تازی بزبان پارسی نقل کنم من بحکم این فرمان اقدام کردم ووجوب امتثال را انقیاد بستم چنان دانم که انواع تأیید و سعادت قرین این فرمان باشد و چون من این اعتقاد کنم و فرمان منعم خویش بجای آرم وبانقیاد معامله کنم مددتوفیق ایزد عزّ اسمه مرا یارباشد تااین مقصود حاصل شود (والله الهادی) .

چنانکه ملاحظه میشود در اصل نسخهٔ متن که یکی از قدیمترین نسخ رسالهٔ حاضرست که تا کنون بدست مصحح این رساله‌رسیده ذکری از پادشاه وقت نشده‌است . ودر نسخهٔ آ ، که طاهرا بعد از اصل نسخه متن نوشته شده و تاریخ کتابت آن بسال هفتصد هجری است فقط بذکر فرمان پادشاه وقت اکتفا شده وباسم این پادشاه تصریح نشده است ودر نسخهٔ س که ازنسخه های نسبتهٔ قدیمی‌است، کلمهٔ عضدی باسم شمسی اضافه شده . درنسخه های جدید فقط اسم شمسی ذکرشده است . رجوع شود بمقدمهٔ این رساله .

« چون این مزاج نزدیک باشد باعتدال قوت حیوانیکه قبول کند شریف‌تر باشد تابحدی رسد که مستعدّ شود مرجوهری را »[1]. وچون چنین باشد (اول)[2] نفس نباتی بمزاج پیوندد که حدّی دارد معلوم از اعتدال. و چون آن (را)[3] اعتدال زیادت شود (و)[4] بمزاج «حیوانی»[5] پیوندد [و ان نفس که بدین مزاج پیوندد][6] نفس حیوانی باشد که « شریف‌تر است از نفس نباتی »[7] اگر « چه »[8] قوتهای (نفس)[9] نباتی « نیز

---

۱ ـ ف : و چندانکه مزاج باعتدال نزدیکتر باشد قوت حیوانی کی قبول کند شریفتر باشد تابحدی رسد که مستعد شوذجوهری را ـ آ س : هرآنگاه‌که این مزاج نزدیکتر باشد باعتدال مستعد قوه حیوتی باشد شریفتر تابحدی رسد که مستعد شود مرجوهری را چون جوهر مفارق نباتی ـ ح : و چندانکه باعتدال نزدیکتر باشد قوتی حیوتی که قبول کند شریفتر باشد تا بحدی رسد که مستعد شود جوهری را ـ م د : و چندانکه باعتدال نزدیکتر باشد قوة حیوانی صورتیکه قبول کند شریفتر باشد تابحدیکه مستعد شود جوهری را . ـ ظاهرا نسخه های س آ صحیح است ودر کتاب معاد چنین‌است : « فتستحق بذلك القدرالقبول قوة محيية من المبدأ المفارق المدبر ثم اذا ازدادت قرباً من التوسط ازدادت قبولا للحياة حتى تبلغ الغاية التى لايمكن ان يكون اقرب منها الى التوسط واهدم الطرفين المتضادين فتقبل جوهراً مقارب الشبه من وجه ماللجوهر المفارق كما قبلته الجوهر السماويه » رجوع شود بکتاب نجاة ص ۳۱۳ .

۲ ـ ف م د ل ح افزوده .

۳ نسخ های دیگر افزوده .

٤ ـ م د ل ح س آ افزوده .

٥ ـ س آ م : حیوتی .

٦ ـ از ف ساقط شده .

۷ ـ م د ح ف : از نفس نباتی شریف تر است ـ س آ : شریف تر باشد از نفس نباتی و .

۸ ـ ح ف م د ل : چند .

۹ ـ ف افزوده .

باب دوازدهم : در بیان عقل «عملی»[1] و کیفیت بیرون آمدن [او][2] از قوت بفعل .

باب سیزدهم : در بیان نبوّت واحوال خواب .

باب چهاردهم : در غایت رتبتی که در حق [نفس][3] مردم ممکن باشد «از شرف در ین عالم»[4] .

باب پانزدهم . در دلالت (بر)[5] حال نفس چون از بدن مفارقت کند وشرح اصناف سعادت وشقاوت .

باب شانزدهم : در «ختم»[6] این فصول[7] .

باب اول

« در بیان حد نفس »[8]

« گوئیم »[9] قوتهائیکه در اجسام موجود «است»[10] واز «ایشان»[11] افعال پدید آید ، قسمت « اول دو قسم است »[12] : یك قسم آنکه

---

۱ ـ نسخ دیگر : نظری ـ صواب ظاهرا همین است ودر کتاب معاد « فی ان العقل النظری بالقوة کیف یخرج الی الفعل » .

۲ ـ س آ ندارد .

۳ ـ آ ندارد .

٤ ـ در اصل نسخه متن : که ـ از آ : جملهٔ « از شرف در ین عالم » ساقط شده ـ س : از شرف در ین علم .

٥ ـ نسخ دیگر افزوده .

٦ ـ نسخ دیگر : خاتمت .

۷ ـ از نسخه ل این عنوان ساقط شده .

۸ ـ آ : در حد نفس ـ از س ساقط شده .

۹ ـ ل د م ح : و بیان ـ س آ ندارد .

۱۰ ـ ل د م ح : اند .

۱۱ ـ نسخ دیگر : آن .

۱۲ ـ ل د م ح : اوّلی دو شود .

آیددراوصورمعقولات بچیزی آید که وی عقلی »[1] باشد بفعل وصورمعقولات «درو »[2] موجود باشد . واین »[3] جوهریست که «وی »[4] را **عقل فعال** خوانند و « وی »[5] در ذات خویش « عقلی است بفعل »[6] از همه « وجهی »[7] و در ذات « وی »[8] صور «معقولاتست بفعل و درنفس مردم صور معقولات ازوی»[9] پدیدآید وهرچه معقول باشد بقوت «بدان»[10] معقول شود بفعل وبنور «وی»[11] که بر عقل هیولانی تابد، عقل هیولانی ازقوت بفعل آید و «مثل»[12] این عقل فعّال بامعقولات وبا «قوت»[13] عقل نظری «مثل»[14]

---

۱ ـ ف : درحق معقولات بفعل باشد . پس نفس مردم چون ازقوت بفعل آید درحق صور معقولات بچیزی آید که وی عقلی ـ س آ : درحق صورمعقولات بفعل باشد . پس نفس مردم چون ازقوت بفعل آید درحق معقولات بچیزی آید که وی‌عقل ـ ل م د ح : که در حق معقولات بچیزی آید که وی عقل .

۲ ـ م د : درآن .

۳ ـ م د ف ح : آن .

٤ ـ ح س آ : او را ـ نسخ دیگر : آن .

٥ ـ ف م د ح : او .

٦ ـ ح م د : عقل بفعل است و ـ آس : عقل است بفعل ـ ف : عقلی بفعلست .

۷ ـ س آ : وجه و .

۸ ـ م د ف ح : او .

۹ ـ ف : معقولات ازو .

۱۰ ـ م د ف ح : بدو .

۱۱ ـ م د ح ف : او ـ س آ : از وی .

۱۲ ـ ف م د ل ح : مثال .

۱۳ ـ م د ح : قوی .

۱٤ ـ م د ل ف ح : مثال .

باب ششم : دربیان کیفیت استعانت نفس ببدن وشرح آن « وقت »[1] که وبرا حاجت باشد بدین استعانت و « آن‌وقت »[2] که مستغنی « باشد »[3] ازین استعانت وآن «وقت که بدن »[4] ضرر کند ومانع باشد (مر)[5] نفس را ازمقصود خویش .

باب هفتم : در درست کردن ثبات نفس مردم بذات خویش و مستغنی شدن [او][6] ازبدن وهرچه بدین « پیوندد »[7] .

باب هشتم : درتصحیح حدوث نفس باحدوث بدن .

باب نهم : درذکر برهان بربقاء نفس و نامردن نفس بمردن بدن .

باب دهم : در « بیان »[8] امتناع انتقال نفس از « بدن »[9] ببدنی دیگر .

باب یازدهم : درذکر (آنکه)[10] قوتهای نفسانی جمله آلت « نفس واحد است »[11] .

---

۱ ـ ل د ح م : قوت ـ ظاهراً « وقت » صحیح است و در کتاب معاد : « فی بیان ان النفس کیف و متی تستعین البدن و کیف تستغنی عن البدن بل یضرّها البدن » .

۲ ـ آ : این وقت ـ ح م : وآن وقتی ـ ل د : و آن قوتی .

۳ ـ نسخ دیگر : شود .

٤ ـ س آ : وقت که بدین ـ د : وآن وقتی که بدن ـ ح د : وآن وقتی که بدن .

۵ ـ س آ افزوده .

٦ ـ در نسخ دیگر نیست .

۷ ـ ل د ح م : تعلق دارد .

۸ ـ ل م د : برهان ـ ح : برهان بیان .

۹ ـ نسخ دیگر : بدنی ـ صواب همین است .

۱۰ ـ نسخ دیگر افزوده .

۱۱ ـ آ س : نفس واحدند .

باب دوازدهم

دربیان عقل نظری و [کیفیت][1] بیرون «آمدن او»[2] ازقوت بفعل

درست کردیم که نفس « انسان حادثست با بدن . وهرنفس انسانی را قوتی هستو آن عقل نظری استواین »[3] قوت دراوّل کارعقل «هیولائی»[4] است. و (او)[5] عقلی است بقوت نه بفعل ، اعنی که «صورت»[6] معقولات درنفس « بقوتی است »[7] نه بفعل . پس هرآینه « حادث »[8] باشد بچیزی « تا این صورت را از حدّ قوت بحدّ تفعل »[9] آرد . و« آن چیز همچنین اگربقوت باشد»[10] بضرورت«اورا»[11] حاجت باشد نیز[12] بچیزی دیگر که« در او صور معقولات بفعل باشد . پس نفس مردم چون از قوت بفعل

---

۱ ـ ح : ندارد .

۲ ـ د ح : آوردن آن ـ س آ : آمدن .

۳ ـ ح ف : انسانی‌را حدوث با بدنست واو را قوتیست که آن را عقل نظری خوانند وآن ـ م د : انسانی‌را حدوث باحدوث بدنست وآن را قوتیست که آن را عقل‌نظری خوانند و آن ـ آ س : انسانی حادثست با بدن و هرنفس انسانی‌را قوتی هست عقلی و نظری و این .

٤ ـ نسخ دیگر : هیولانی ، ظاهراً این درست است .

۵ ـ ح ف افزوده ـ م د : آن .

٦ ـ س آ ف : صور .

۷ ـ س آ : بقوت باشد ـ م د ح ف : بقوت است ـ ظاهرا این درست است .

۸ ـ س آ : حاجت بچیزی بود ـ درنسخ دیگر : حاجت باشد بچیزی ـ ظاهرا همین‌طور باید باشد .

۹ ـ س آ م د ح : تا این صورت را از قوت بفعل .

۱۰ ـ نسخ دیگر : اگر آن‌چیز همچنین بقوت باشد .

۱۱ ـ س آ : ویرا نیز ـ ح م د ل : اورا نیز .

۱۲ ـ س آ ح : ندارد .

سبب افعال وی بجهت‌های مختلف افتد واو را »[1] **نفس حیوانی** خوانند.

« امّا »[2] آن قسم که فعل « او نه بقصد »[3] و اختیار باشد « بدو قسم شود: یکی آن که »[4] فعل وی « بر »[5] یك جهت باشد و « او را »[6] **طبیعت** خوانند. «ودیگرقسم آنکه فعل‌وی بجهت‌ها »[7] مخالف یکدیگر افتد و « او را »[8] **نفس نباتی** « خوانند »[9]. و این هرسه قسم اگرچه شرکت دارند در نام نفس [امّا][10] هرسه را « حدّی راست »[11] نتوان کردن، برای آنکه [اگر ما][12] گوئیم (که)[13] نفس قوتیست که فعل

---

۱ ـ از ل م د ف ساقط شده وبجای اين‌عبارت در ف : اين را ـ ل م د : آن را ـ س : بدين سبب افعال اوبرجهات افتد مختلف وآنرا ـ آ : بدين سبب افعال اوبرجهات مختلف افتند وآن را ـ ح : بدين سبب افعال وی برجهت هاء مختلف‌افتد و آنرا.

۲ ـ درنسخ ديگر : و. در ف ازاينجا تا «واين هرسه قسم» باين‌ترتيب نوشته شده : « وطبيعی آنست که فعل اوبريك جهت باشد بی‌اختيار و اين را نفس طبيعی خوانند، ونباتی آنست که فعل اوبجهات مختلف باشد هم بی‌اختياروااين را نفس نباتی خوانند».

۳ ـ ل د ح م : وی بی قصد ـ س آ : او بی‌قصد.

٤ ـ ح : بدوقسمت شود يك قسم ـ س آ : بدو قسمت : يك قسم آنکه.

٥ ـ ل د ح م : از ـ س : به.

٦ ـ نسخ ديگر : آن را.

۷ ـ آ : وبك قسم‌آنك فعل وی‌برجهات ـ س : ويك قسم‌آنکه فعل اوبرجهت های ـ ل م ح : وديگر قسم برجهت هاء.

۸ ـ نسخ ديگر : آن را.

۹ ـ ل د م ح : گويند.

۱۰ ـ س آ ل ح ندارد.

۱۱ ـ ل د م : يك حدّ ـ ح : يك حد راست ـ ف س : حدّ راست.

۱۲ ـ ف ندارد ـ م ح ل س آ : اگر

۱۳ ـ نسخ ديگر افزوده ـ ف ندارد.

« است این صورتها »[1] معقول شود بفعل و عقل هیولانی عاقل(شود)[2] بفعل [والله اعلم بالصواب][3].

باب سیزدهم
دربیان نبوت و احوال خواب

معلوم « شد »[4] از علوم دیگر که علم باری عزّ اسمه محیط است « بهمه »[5] موجودات حَتّیٰ لا یَعزب عَنْ عِلْمه مِثقال ذَرّة[6] . و عقول (و)[7] جواهر روحانی (را)[8] احاطت است « بکلیات موجودات »[9] از « دیگر وجهی »[10] . و نفوس سماوی را همچنین « علم است بکاینات وحوادث که پدید آید درمستقبل و این »[11] در علوم دیگر « پدید آید

---

۱ ـ ح م د : آن صورت ـ ف : آن صور ـ س آ : صورتها .
۲ ـ س آ : گردد ـ نسخ دیگر : شود .
۳ ـ در نسخ دیگر نیست .
٤ ـ م د ح ف : شده است ـ س آ : شد که .
٥ ـ م د ح ف ل : بکل .
٦ ـ آ س : حتی لایعزب عنه وعن علمه مثقال ذرة ـ ف : حتی لانعزب عنه مثقال ذره ـ ح : حتی لایغرب عن علمه مثقال حبه . ـ در سوره ٣٤ آیه ٣ : لایعزب عنه مِثقالُ ذرة .
۷ ـ س آ م د ح ل ف افزوده .
۸ ـ م د ح ل ف آ افزوده .
۹ ـ س آ ، بکائنات وموجودات .
۱۰ ـ نسخ دیگر : وجهی دیگر .
۱۱ ـ ف : عالمست بکاینات موجودات که در مستقبل بدید آید و این معنی ـ س آ : علمست بکاینات موجودات که پدید آید در مستقبل و این همه ـ ل م د ح : بکلیات و حوادث که درمستقبل پدید آید واین معنی .

فعل « او »[۱] بقصد واختیار « بود »[۲] چون فعل حیوان . ودیگر آنکه فعل «او »[۳] بی‌قصد واختیار «بود»[٤] چون «جنبیدن»[٥] سنك ازبالابزبر . وآن‌قسم که «فعل او بقصد و اختیار است»[٦] دوقسم است : یکی[آنکه][۷] قصد « وی »[۸] سوی یك چیـز « بود »[۹]، لاجرم فعل « او بر یك جهت افتـد ، و آن را **نفس فلکی** گوینـد »[۱۰] . و دیگر [قسم][۱۱] آنکه «قصدها بسیار باشد او را »[۱۲] و اختیارات مختلف (افتد)[۱۳] و « بدین

---

۱ ـ نسخ دیگر : وی .

۲ ـ نسخ دیگر : باشد .

۳ ـ نسخ دیگر : وی .

٤ ـ نسخ دیگر : باشد .

٥ ـ آ : حرکت .

٦ ـ ل د م : قصد فعل باختیار کند ـ ح : فعل بقصد و اختیار کند ـ س آ : بقصد و اختیار باشد آن فعل .

۷ ـ آ ندارد .

۸ ـ ف : او .

۹ ـ آ د ح ل م : باشد ـ در ف : از اول باب تا اینجا باین ترتیب است : در اقسام نفوس و آن چهار است : فلکیست و حیوانی و نباتی و طبیعی . اما فلکی آنست که قصد آن . . . » .

۱۰ ـ س آ : او بر یك صفت آید و آن را نفس فلکی گویند ـ ف : او یك صفت افتد و آن را نفس فلکی خوانند ـ ل د م ح : وی بر یك جهت افتد و آن را نفس فلکی خوانند ـ ظاهراً « جهت » صحیح است چنانکه در کتاب معاد : «والقوة‌الفاعله بالقصد و الاختیار لاحدی‌الجهة و النسبة مخصوصة باسم نفس‌الفلکیه » .

۱۱ ـ نسخ دیگر ندارد ـ ف : و حیوانی آنست که قصد های او بسیارست و .

۱۲ ـ ح م د ل آ س : « وی را قصد ها بسیار باشد ».

۱۳ ـ ل م د ف افزوده .

آفتابست باصور مبصرات و «با»[1] قوت بصر که چیز های ملوّن « را تا »[2] شعاع آفتاب بر آن (ملونات)[3] نیفتد الوان آن در نتوان « یافت »[4] . پس « چیز »[5] های ملوّن مبصر است [بقوت][6] وقوت بصر «مبصر»[7] است بقوت (و)[8] چون نور آفتاب بر «این»[9] ملوّنات تابد، آن چیرهائی [که][10] مبصر « بود »[11] بقوت «الوان»[12] مبصر شود بفعل وبصر « نیز که بقوت مبصر شود »[13] (اکنون مبصر شود بفعل)[14] . و « همچنین »[15] صور معقولات بقوت « مبصر »[16] است و عقل هیولانی بقوت « عاقل »[17] است چون نورعقل فعال بر « صورتها »[18] تابد که در [قوت][19] متخیله

۱ ـ س آ : یا .
۲ ـ ف : انك ـ س آ : ذاتا .
۳ ـ م د افزوده .
٤ ـ ف آ : یافتن ـ س : قوت بصر آن الوان را درنتواند یافتن .
٥ ـ م د ح : بچیز .
٦ ـ م د ح ندارد .
۷ ـ م د ح : منیر .
۸ ـ ف افزوده .
۹ ـ ح م د : آن ـ آ س ندارد .
۱۰ ـ ف س آ ندارد .
۱۱ ـ ف : نبوذ ـ ظاهرا صحیح همین طور است .
۱۲ ـ ح م د ف آ س : اکنون ، ظاهرا صحیح همینطور است .
۱۳ ـ م د ح : و بصر نیز که مبصر بود بقوت ـ ف : هر که مبصر بوذ بقوت .
۱٤ ـ ح ف م د افزوده .
۱٥ ـ م د ح : پس همچنین ـ ف : پس.چون .
۱٦ ـ م د ح ل ف : معقول ، ظاهراً صحیح همین طوراست .
۱۷ ـ م د ح : عقل .
۱۸ ـ ح م د : بر آن صورت ـ ف : بر آن صور .
۱۹ ـ م د ح ف ندارد .

خوانند (شاید که وی را قوت نیز خوانند و شاید که وی را صورت خوانند و)[1] شاید که «وی را»[2] کمال خوانند، « و این هر نامی بسبب اضافتی است بچیز دیگر» .[3]

امّا **قوت** خواندن « بدان سبب شاید بود که از وی افعال در وجود می‌آید»[4] . وامّا **صورت** خواندن «بدان سبب شاید که»[5] مادّتی بفعل در وجود آید بنفس. وامّا **کمال** خواندن «بدان سبب شاید که»[6] معنی جنس نوع مدشود بوجودنفس. (و)[7] اکنون اگر ما خواهیم که حدّ نفس کنیم، «کمال اولتر باشد»[8] درحدّ «ورسم او»[9] ازمعانی دیگر، برای آنکه نام قوت که بر نفس افتد، ازدوجهت افتد: یکی (آنکه)[10] از جهت فعلی که « ازو »[11] بدید آید و « دیگرانفعالی که در وی»[12] پدید آید . و

---

۱ ـ از اصل نسخهٔ متن ساقط شده و در نسخ دیگر هست ـ ف : شایدکه او را قوت خوانند و شایدکه او را صورت خوانند و .

۲ ـ ف : او را ـ ح ندارد .

۳ ـ س آ : وهرنامی بصفت اضافتی بچیز دیگر ـ ح ل م د: وهریك ازین نامها بسبب اضافه بچیزی دیگر باشد ـ ف : و این هرسه نام او را بسبب اضافتست بچیز دیگر .

٤ ـ ف : اما آنك قوتش خوانند بحکم آنست که ازوفعل دروجودآید ـ نسخ دیگر: شاید بحکم آنکه از آن فعلی در وجود می‌آید .

٥ ـ ف : واما آنکه صورتش خوانند بحکم آنست که بسبب اومادتی دروجود می‌آید ـ نسخ دیگر : (شاید) بحکم آنکه ازو .

٦ ـ ف : واما آنکه کمالش خوانند بحکم آنست که ـ نسخ دیگر: شاید بحکم آنکه .

۷ ـ نسخ دیگر افزوده .

۸ ـ س آ : کمال اولی که ـ ل م د : اولی بر آنکه کمال ـ ح ف : کمال اولیتر که .

۹ ـ ف : او ـ آ س م د ل ح : در حد .

۱۰ ـ ل د م ح افزوده .

۱۱ ـ ف : ازوآید ـ ح : ازو ـ ل د م : از آن .

۱۲ ـ ف : ودیگر از جهت افعال که درو ـ نسخ دیگر : و یکی (آنکه) از جهت انفعالی که در « وی » ـ ح : و یکی آنکه ازجهت انفعال که درو .

پس آن خواب را حاجت « بیاید به تعبیر » [1] . و اگر « قوت متخیله مستولی باشد آن را محاکات کند، آن خواب حاجت آید به تعبیر وچون نفس شریف باشد و از قوت عقل مفکره » [2] چنان قوی باشد که حواس آن را مشغول « بدارد » [3] از افعال خویش در حال بیداری ، فیض علم بدان نفس چنان پیوندد که در حال خواب « بنفس دیگران و آن » [4] نفس نبی باشد (علیه‌السلام) [5] و این نوع از نبوت [و پیغامبری] [6] تعلّق « بعقل عملی دارد و بقوت متخیله » [7] . و چنانکه نفس مردم در حال خواب متفاوت « باشند ، نفوس » [8] انبیا (علیهم السلام) [9] درین رتبت متفاوت باشند . و نوع دیگر تعلق بعقل نظری دارد ، چنانکه « پیدا کرده شود درفصل دیگر . » [10]

---

۱ ـ م د : به تعبیر نباشد ـ ف ح : نباشد به تعبیر ـ ظاهراً نباشد یا نیاید درست است.
۲ ـ ح ف : واگر محاذات کند بتعبیر حاجت افتد واما چون نفسی بوذ شریف وقوت عقلی مفکره ـ س آ : واگرقوت متخیله انکه مستولی گردد وآن رامحاکات کند وآن خواب راحاجت نباشد به تعبیر و تأویل وچون نفس شریف باشد وقوت عقل و مفکره م د ل: واگر محاذات نباشد بتعبیرحاجت افتد اما چون نفسی بودشریف وقوةعقل ومفکره .
۳ ـ ف ح س آ م د ندارد ، ظاهرا صحیح همین طور است .
٤ ـ م د ح : بنفسی دیگر و این .
٥ ـ ف افزوده .
٦ ـ س آ م د ح ف ل ندارد .
۷ ـ م د : بعقل عملی و قوت متخیله دارد ـ ف ح : بعلم عملی دارد و بقوت متخیله .
۸ ـ ف : باشند نفوس ـ آ : باشد نفس .
۹ ـ ف افزوده ـ ل م د ح : صلوات الله علیهم .
۱۰ ـ م د ح ف : واضح شود در دیگر فصل ـ س آ : پیدا شود درفصول دیگر .

کند (باید که)[1] هر «قوتی»[2] که فعل کند نفس باشد و نه چنین است. و اگر گوئیم (که)[3] نفس قوتی است که فعل بقصد واختیار کند، (پس)[4] نفس نباتی ازین حدّ بیرون «ماند».[5] واگر گوئیم (که)[6] نفس قوتی است که افعال متقابل و مختلف کند، نفس فلکی [ازین حدّ][7] بیرون «ماند»[8]، پس «طریق»[9] دیگر سپریم تا ازین خلل [ایمن و][10] سلامت یابیم. و این قوتها [را][11] جز «بطریق»[12] افعال نتوان «شناخت».[13] و افعال این «بجسم باشد»[14] یا اندر جسم، پس جسم «اندرین»[15] تحدید «درآید»[16] بضرورت. وآن چیز (را)[17] که نفس

۱ ـ نسخ دیگر افزوده.

۲ ـ ف ل د م: قوت.

۳ ـ نسخ دیگر افزوده.

٤ ـ ل د م ح افزوده.

٥ ـ نسخ دیگر: افتد.

٦ ـ نسخ دیگر افزوده.

۷ ـ نسخ دیگر ندارد.

۸ ـ نسخ دیگر: افتد.

۹ ـ نسخ دیگر بجز نسخه ف س: طریقی.

۱۰ ـ نسخ دیگر ندارد.

۱۱ ـ س آ ندارد.

۱۲ ـ س آ ح ل ف: ازطریق.

۱۳ ـ س آ م ف: شناختن.

۱٤ ـ ل م د ف: این‌قوتها باجسم بود ـ آ: این قوتها یاجسم باشد ـ د: این قوتها یا برجسم باشد ـ ح: این قوتها یا بجسم باشد.

۱٥ ـ ل م س آ: اندر ـ ف: دراین.

۱٦ ـ ف: افتد.

۱۷ ـ ل د م ح افزوده ـ آ: اورا.

و ببرهان درست شود»[1].

و چون این مقدمات «معلوم شد»[2]، گوئیم نفس انسانی مستعد است [مر][3] قبول علم را از جواهر عقلی و از نفوس سماوی و از «آن حجاب»[4] نیست، «امّا»[5] حجاب ازجهت قابلست (و)[6] هرگاه که «حجاب ازجهت قابل»[7] برخیزد، ازآنجا فیض علم بدو پیوندد.

و نفس انسانی دوقوت دارد، چنانکه درفصول «گذشته یاد کرده شد»[8]: یکی **عقل نظری** وبدین قوت معقولات وعلوم کلّی ازجواهر عقلی قبول کند، و «دیگر **عقل عملی** که بمعونت قوت متخیله علوم تمیزی»[9] از ملکوت قبول کند و «چون درحال خواب»[10] قوت متخیله ازحوّاس فارغ شود و بخدمت عقل عملی «رسد»[11] از ملکوت، فیض علم بنفس انسانی متّصل شود و باشد که قوت «متفکره»[12] درآن «تصرف کند» ازمحاکات.[13]

۱ ـ ح س آ ف: ببرهان درست شود ـ نسخ دیگر: ببرهان معلوم شده است.

۲ ـ ف: درست شد. آ: درست شود ومعلوم گردد.

۳ ـ م د ل ح ف ندارد.

٤ ـ ف: احتجاب هیچ حجابی ـ آ س ل م: وازآن جانب هیچ حجابی ـ ح: و ازآن جانب هیچ حجاب.

٥ ـ م د: ولکن.

٦ ـ م د ح ف ل افزوده.

۷ ـ ح م د ف: از جهت قابل حجاب ـ آ: حجاب از جانب قابل.

۸ ـ س آ: مقدم شرح کردیم ـ م د: گذشته یاد کردیم.

۹ ـ ف: و دیگر عقل علمی و بدین قوت و بمعونت قوت متخیله وعلوم تمییزی ـ م د ح: و بدین قوت ومعاونت قوه متخیله علوم تمییزی را ـ س آ: و یکی عقل عملی وبدین قوت و بمعونت قوت متخیله علوم جزوی.

۱۰ ـ آ: چنانك در حال خواب و چون.

۱۱ ـ بغیر از ف نسخ دیگر: مشغول باشد.

۱۲ ـ س آ ف: مفکره.

۱۳ ـ ف ح م د ل: نکند ـ س آ: تصرفی بکند. ظاهراً «نکند» درست است و چنین است درکتاب معاد: «و یستقر عایه من غیران یغلبه الخیال».

باب چهاردهم

در غایت رتبتی که در حق [نفس][1] مردم ممکن باشد از شرف درین عالم

چون « درست کردیم »[2] احوال عقل عملی (را)[3] و مراتب «اورا»[4] در ادراك « علم غیب و افعال که تعلق بدین قوت دارد »[5]. اکنون شرح « دهیم »[6] احوال عقل نظری و مراتب « او »[7] در حق مردم. ترا معلوم «است»[8] که عقل نظری از نفس مردم معلومات راچگونه«ادراك کند»[9] و « معلوم است که بقیاس دریابد و مطلوب را از قیاس به حدّ اوسط درتواند یافتن »[10]. و این « حدّ اوسط »[11] وقتی « **بفکر** تواند حاصل شدن و وقتی بفکر حاصل نشود ووقتی **بحدس** حاصل شود. »[12]

۱ ـ در ح م دنیست.
۲ ـ آس : شرح کردیم ـ لم د ح ف ندارد.
۳ ـ س آ افزوده.
٤ ـ ف : آن ـ س آ : وی ـ ح م د : او.
٥ ـ م د ل ح : عالم غیب درست شد ـ ف : علم غیب درست شد.
٦ ـ س آ ح ف : کنیم ـ م د : احوال عقل نظری کنیم.
۷ ـ س آ : وی.
۸ ـ س آ : شد ـ در نسخ دیگر : شده است.
۹ ـ ف ل م د ح : چگونه دریابند ـ س آ : چون دریابد.
۱۰ ـ ف : معلومات که بقیاس دریابند و مطلوب را از قیاس بحد واسطه در توان یافت ـ س آ : معلوم است که بقیاس درتواند یافتن ومطلوب ازقیاس بحد اوسط درتوان یافت ـ ح : ومعلوم‌است که بقیاس دریابد ومطلوب‌را ازحداوسط درتوان یافت ـ م د ل : معلوم است که بقیاس دریابد و معلومات را ازحد اوسط درتوان یافت.
۱۱ ـ ف : واسطه.
۱۲ ـ س آ : بفکر حاصل شود و وقتی بحدس ـ ح م د : بفکر حاصل شود و وقتی بحدس حاصل‌شود ـ ف : بتفکر حاصل شوذ و وقتی بفکر حاصل نشوذ ووقتی بحدس حاصل شوذ.

اما «خبردادن اخبار غیب که ازدیوانگان پدیدآید، سبب »[1] آنست که [چون][2] مزاج دماغ متغیر « شود »[3] ازحال طبیعی، وقوت متخیله «از حواس فارغ شود در اوقاتی و در آن اوقات بافعال خویش مشغول شود »[4] باشد که «درین افعال وی »[5] را اطلاع افتد براحوال «غیب»[6] وازآن «خبر »[7] دهد و کسانیکه بکهانت مشغول باشند، تا ازحواس فارغ نشوند از « غیب »[8] خبر« نتوانند داد»[9] و این « اسرار علمست که در کتب صریح نتوان گفت ازجهت »[10] صعوبت دریافتن (را) .[11]

---

۱ ـ ل د ح م : از ـ ف : سبب خبر دادن از غیب که از دیوانگان بدید آیند ـ س : اما اخباری که از دیوانگان پدید آید ازغیب .

۲ ـ در نسخ دیگر نیست .

۳ ـ م د : میشود .

٤ ـ ف : ازحواس فارغ شوذ در بعض اوقات نه بس در آن اوقات متخیله بافعال خویش مشغول باشد و ـ س آ : قوت متخیله ازافعال خویش در اوقات مشغول شود .

٥ ـ ف : در آن افعال او را ـ ح : او ـ م د : آن .

٦ ـ س آ : مغیبات ـ م د : غیب .

۷ ـ ف : جیزخبر .

۸ ـ س آ : مغیبات .

۹ ـ م د ف : نتوانند دادن ـ س آ : ندهند .

۱۰ ـ م د ح ف ل : ازاسراری باشد که در کتب واضح نکنند ازجهت ـ آ س : و این سریست از علوم که در کتب مانند این اسرار مصرح بگویند برای دقت .

۱۱ ـ م د ف ح آ س افزوده .

شخصی »[1] باشد که همه «معلومات»[2] بحدس دریابد برطریق [قیاس و][3] حدّ اوسط. «و نیز باشد که نفس را بتعلیم هیچ حاجت نیاید»[4] در تحصیل علم. و این غایت [رتبت][5] عقل نظری باشد در حق مردم. و معلوم «است از»[6] فصول متقدم که نفس مردم جوهری است مفارق (از مادّت)[7] و آن اتصال که ببدن دارد، اتصال تدبیر «است و سیاستی» وچون در نفس صورتی پدید آید از جراتی»[8] یا از «حرکتی بعضی»[9] از اعضا (مثلاً)[10] چون «صورتیکه»[11] از آن «عصب بجنبد»[12]، پس «در تن از آن

---

۱ ـ م د: کمال که شخص ـ س آ: زیادت که شخصی.

۲ ـ جز س آ در نسخ دیگر، معقولات.

۳ ـ در م د ح نیست.

٤ ـ س آ: و آن نفس نبی باشد که وی را بتعلیم حاجت نیفتد ـ ف: وباشد که نیز چنین کس را بتعلیم هیچ حاجت نیفتد ـ م د ح ل، و باشد که این‌چنین نفس را بتعلیم حاجت نیفتد.

۵ ـ م د ندارد.

٦ ـ ف: شده است از ـ ف: شده است در ـ س آ: است در.

۷ ـ نسخ دیگر افزوده.

۸ ـ م د ح ف: است و سیاست که چون در نفس صورتی حاصل شود از حرارتی ـ س آ: و سیاست و چون در نفس صورتی پدید آید باشد که از آن صورت اثری طبیعی در بدن بدید آید از حرارتی ـ در نسخه بدل اصل متن، خرابی ـ ظاهرا حرارتی درست است.

۹ ـ س آ: حرکت بعضی ـ م د: حرکتی دربعضی ـ ف: حرکتی.

۱۰ ـ نسخ دیگر افزوده.

۱۱ ـ ف: صورتی ـ ح: صورت که.

۱۲ ـ س آ: غضب از آن بجنبد ـ درنسخه های دیگر: غضب درحرکت آید ـ ظاهراً صحیح همین طوراست چنانکه در کتاب معاد: «والصورة الغضبیه التی ترتسم فی الخیال»

و **حدس** در یافتن حدّ اوسط باشد بی رویّتی . و « مردم در حد بادراك مطلوبات علمی »[1] متفاوتند : [و][2] بعضی زود « دریابند و بعضی دیر دریابند و بعضی خود هیچ چیز بفکر در نتوانند یافتن و بعضی چیزها در ظاهر یابند و چیزهاء غامض درنیابند »[3] .

پس در « حق »[4] حدس همچنین متفاوت « باشند »[5] بکمّ و کیف ، [بعضی زود تر دریابند و بعضی دیرتر دریابند و بعضی کمتر و در][6] طرف نقصان « بحدی رسد که کسی باشد که او را »[7] هیچ حدس نباشد . پس (همچنین)[8] ممکن « نباشد »[9] در طرف « کمال که

۱ ـ ف : مردمان در درجهٔ ادراك مطلوبات علمی ـ س آ : مردم در حق دریافتن مطلوبات‌علمی ـ ل ح م د : ومردم دردرجه ادراك مطلوبات علمی ـ ظاهراً عبارت متن درست نیست .

۲ ـ در نسخ دیگر نیست .

۳ ـ م د ح ف : ادراك كنند و بعضی دیر و بعضی خود ادراك نتوانند کرد هیچ چیز را بفکر بعضی چیز هاء ظاهر دریابند و از غوامض دورباشند ـ س آ : زود دریابند و بعضی دیر و بعضی در نتوانند یافتن هیچ چیز بفکر و بعضی چیز هاء ظاهر دریابند و غامض درنیابند .

٤ ـ م د : قوه .

٥ ـ م ح : اند .

٦ ـ س آ : وبعضی زودتر دریابند بحدس وبعضی دیرتر و بعضی بیشتر و بعضی کمتر ودر ـ ف : یا ـ ح م د : تا در .

۷ ـ ف : بحدی رسد کس باشد که اورا ـ س آ : بحدی رسد که کس باشد که وی‌را ـ م د : بجائی رسد که کس باشد که او را .

۸ ـ م د ح ف افزوده .

۹ ـ ظاهراً صواب « باشد » است چنانکه در نسخه های دیگرهم اینطور ضبط شده است ودر کتاب معاد : « فیجب ان ینتهی ایضاً فی طرف الزیادة الی من له حدس فی کل المطلوبات او اکثرها » .

پس [چون] [1] نفس « مردمی » [2] در حق « **عقل عملی** و قوت مفکّر » [3] دررتبتی باشد کـه ازملکوت ، علم غیب « بوی رسد » [4] وملك « بصورت آدمی وی را » [5] ظاهرشود و با وی سخن گوید و وحی کند .

ودرحق **عقل نظری** در رتبتی باشدکه معلومات ازعالم‌عقل همه بحدس بدانـد و در **عالم طبیعت** چنان باشد کـه اجرام عنصری مسخّر آثار « نفس وی باشد » [6] . این « نفس » [7] در « غایت کمال باشد و در غایت شرفی که ممکن باشد در حق آدمی » [8] و این نفس **نبی‌مرسل** باشد » و باشد که در حق عقل عملی این مرتبت » [9] دارد و در حق [عقل] [10] نظری و آثار « طبیعی » [11] این « رتبت ندارد و باشد که در حق

---

۱ - در نسخ دیگر نیست .

۲ - س آ : آدمی - نسخ دیگر : مردم .

۳ - ف : علمی وقوت مفکره - ح س آ : عقل عملی وقوه متفکره .

٤ - م د ح ل ف : بجهت وی روان شوذ - س آ : وی روان باشد .

٥ - م د ح ل : وی را بصورت آدمی - ف : بصورت وی را .

٦ - س آ : وی شوند - نسخ دیگر : نفس او باشند .

۷ - ح : نفسی - ف ندارد .

۸ - م د ح ف : غایتی باشد از کمال وشرف که ورای‌آن درحق‌آدمی ممکن نباشد .

۹ - ف س آ : و نفس باشذ در جق عملی این منزلت -ح م د : ندارد - و که در حق عملی این منزلت دارد .

۱۰ - م د ح ف : نظری - س آ : عقلی علمی یعنی نظری .

۱۱ - ف : طبیعت - س آ م د ح : طبیعی آن .

جرأتی و تغییر لون پدید آید وهمچنین درحق شهوت چون صورتی پدید آید »[1] باشد که « انتشار عضوی خاص پدید آید » [2] و این « هم »[3] آثار « طبیعت »[4] است که از « جواهر نفس ، اگرچه بذات مفارق است در ذات بدن »[5] پدید آید . پس ممکن باشد که چون نفس مردم درشرف بغایت کمال رسد از آن نفس در عالم عنصر تأثیرها « باشد و از دعای وی تا اثرها پدید آید چون بارانها و برفها و ابرها »[6] و اگر هلاك قومی خواهد | چون |[7] صاعقه و (آنچه)[8] اسباب«وی»[9]پدید آید و [از][10] حیوانات و جمادات « افعال آید»[11] که از معهود بشر بیرون باشد .

۱ ـ ف : در تن از آن سبب حرارتی و تغییراتی بدیدآید و همچنین در حق شهوت که چون صورتی مشتهی بدید آید ـ س آ : در تن حرارتی و تغییر لونی بدید آید و همچنین درحق شهوت چون صورتی مشتهی بدید آید ـ ح م د : درتن آدمی از آن سبب حرارتی بدید آید .

۲ ـ ف : انتشار عضوحاصل شوذ ـ م د : اعتبار عضوی خاص حاصل شود ـ در آ س نیست ـ ح : وباشد که انتشار عضوی خاص حاصل شود .

۳ ـ ل م د ح ف : همه ـ س آ ندارد .

٤ ـ آ س م د ح : طبیعی .

۵ ـ ف : جوهر نفس اگرچه مفارقت بذان در ذات بدن ـ س آ : جوهر نفس واگرچه مفارقت بذات در ذات بدن ـ ح م د : جوهر نفس باشد اگرمفارق است بدان درذات بدن.

٦ ـ ح ف : حاصل شوذ یا از دعای وی تأثیرها جون بارانها وبرفها وابرها بدید آیذ ـ آ س : باشد ازدعا وی که درعالم بارانها وابرها بدید آید ـ م د : از دعاوی یا اثرها چون بارانها و برقها و ابرها که .

۷ ـ در نسخ دیگر نیست .

۸ ـ س آ افزوده .

۹ ـ س آ : وی باشد ـ نسخ دیگر : آن .

۱۰ ـ ف ندارد .

۱۱ ـ د م ح س آ ف : افعالی ـ نسخ دیگر : افعالی پدید .

بانکار و تشنیع مشغول نشود »[1] .

باب پانزدهم

در دلالت « حال »[2] نفس چون از بدن مفارقت کند و شرح اصناف سعادت و شقاوت (او)[3]

چون درست « کردیم »[4] در فصول متقدم که نفس « انسانی نمیرد بمردن بدن ، بضرورت ورا احوالی باشد در خاصّ ذات »[5] خویش از سعادت و شقاوت و راحت و لذت وعقاب والم « و »[6] واجب« باشد این حالها را شرح کردن »[7] .

---

۱ ـ س آ : و این سرهائیست از حکمت و حقیقت هائیست که در کتب یا مرموز باشد یا خود نباشد برای آنك نه هر نفسی این معانی درتواند یافت وچون درنیابد بانکاروتشنیع مشغول نشود ومن عندالله التوفیق ـ نسخ دیگر : معانی را نیز اسرار حکمی است وحقایق این در کتب یا مرموز باشد یا خود نباشد برای آنکه نه هر نفسی این ادراك تواند کرد وچون ادراك نکند بانکاروتشنیع مشغول شود ـ ف : معانی اسرارحکمتی است و حقایق این در کتب یامرموز باشد یاخوذ نباشد برای آنکه نه هرنفس ادراك آن تواند کردن وچون ادراك نتواند کردن بانکار و به تشنیع مشغول شوذ .

۲ ـ ف : برحالت ـ نسخ دیگر : برحال .

۳ ـ ف افزوده .

٤ ـ م د ل ح ف : شد .

٥ ـ ح م د ف : مردم بفساد بدن فاسد نشود بضرورت آنرا حالی باشد در ذات خاص

٦ ـ م د ل ح ف : پس .

۷ ـ م د ل ح : شرح این احوال یاد کردن ـ ف : شرح این احوال کردن ـ س آ : است که این حالها را شرح دهیم .

«این هردو»[1] رتبت عالی دارد ودرحق آثارطبیعی «این»[2] منزلت ندارد. پس نفوس انبیا و حکما «ازین»[3] مراتب باشند، و (اگر)[4] نفسی (باشد)[5] که این «مرتبت»[6] ندارد و (لکن)[7] فضیلت اخلاق «وی»[8] را حاصل «باشد وی»[9] ازجملهٔ ازکیا باشد ازنوع «انسان»[10]، گرچه از «اهل»[11] مراتب عالی نباشد.

این است «آن مراتب که درتن نفس مردم ممکن باشد»[12] و این «اسراریست از حکمت و حقایق و این در کتب یا مرموز باشد یا خود نباشد، برای آنکه برهر نفسی این معنی درتواند یافتن وچون درنیابد جز

---

۱ - س آ : هردو عقل از - نسخ دیگر : هردو این .

۲ - س آ : آن .

۳ - ف م د ح : درین .

٤ - نسخ دیگر افزوده .

٥ - نسخ دیگر افزوده .

٦ - نسخ دیگر : مراتب - در س آ از اول «پس نفوس انبیا» تا اینجا ساقط شده .

۷ - نسخ دیگر افزوده .

۸ - م د : آن - ح ف : اورا .

۹ - س آ : نباشد وی - م د ف ل : این نفس - ح : آن نفس .

۱۰ - م ح : ایشان - ف : انسانی - س آ د : انسان و .

۱۱ - م د : نوع - آ : اصل .

۱۲ - ف م د ح ل : آن مراتب که در حق نفس انسانی ممکن باشد - س آ : مراتبی که در حق مردم ممکن باشد .

(و)[1] اکنون «این حالها را شرح کنیم. گوئیم»[2] ؛ هرقوتی که هست از قوتهای نفسانی «آن را لذتیست و المی»، [3]چون قوت بصرو (قوت)[4] سمع و دیگرقوتها. (پس)[5] لذت بصر آنست که «صورتهای متناسب نیکو ادراك کند»[6] و لذت سمع[7] درالحان منتظم است و «الم ایشان»[8] درضد این، «حال دیگرقوتهاهم چنین‌است وهمهٔ قوتها همچنین یکسان»[9] آنکه لذت «ایشان دریافتن کمال خویش‌است والم درضد کمال. پس»[10] قوتها را درین معنی مراتب مختلف« است و هرقوت که کمال وی تمامتر است و بیشتربوی‌رسد هرآینه اوتمامترباشد، باشد که این لذت در کمالی

۱ ـ م د ف ل افزوده.

۲ ـ م د : احوال را شرح کنیم بدانکه ـ ح ف : این احوال را شرح کنیم ، بدانکه هر ـ س آ ـ حالها را شرح کنیم .

۳ ـ م د ح : چون آنرا لذت و المی هست ـ آ : آن را لذت و المی است .

٤ ـ ف م د ح افزوده .

٥ ـ م د ح ف افزوده .

٦ ـ ف : نیکوبیند. م د ح ل: صورت نیکوبیند ـ س آ : صورتها نیکوبیند وبوی‌رسد .

۷ ـ س آ افزوده : آنست .

۸ ـ س آ : المش ـ ف : الم انسان .

۹ ـ م د ح ل ف : و حال دیگر قوتها همچنین و جمله قوتها همچنین یکسانند در ـ س آ : و دیگر قوتهارا حال هم چنین است و همه قوتها یکسانند در .

۱۰ ـ م د ح ل : ایشان در ادراك کمال خویش است ـ ف : انسان در ادراك کمال خویش‌است والم درادراك ضدکمال خویش ـ س آ : ایشان در کمال خویش دریافتن است و الم در ضد خویش دریافتن پس .

امّا احوال بدن درمعاد و آخرت از راحت و « عذاب و »[1] لذت و الم آنست که شریعت حق آن را شرح کرده است و تفصیل داده . و « امّا »[2] احوال نفس [آنست که هم در شریعت یاد کرده است][3] بعضی برسبیل « رمز و بعضی »[4] ایجاز . ونفس را « در »[5] شریعت **روح** « گویند »[6] و اخباریکه « اندرین »[7] معنی ازصاحب شریعت (حق صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه)[8] آمده است « ومعروفست »[9] و « حکماء الهی را اندرسعادت ولذت جسمانی روحانی رغبت بیشتر باشد از رغبت اندرسعادت ولذت جسمانی و نفرت ایشان از شقاوت و الم روحانی بیشتر باشد از نفرت ایشان ازشقاوت والم جسمانی »[10] .

---

۱ ـ م د ح ل : عقاب .
۲ ـ ف م د ح ل : همچنین .
۳ ـ م د ح ل ف ندارد .
٤ـ درس آ از « اما احوال بدن درمعاد » چنین ضبط شده است: « اما احوال نفس آنست که درشریعت یاد کرده است بعضی برسبیل ایجاز و نفس را درشریعت روح خوانند » ـ ف : رمز ایجاز ـ م د ح : رمز و بعضی برسبیل .
۵ ـ م د ح ل : بلغت ـ ف : بعلت .
٦ ـ م د ح ل س آ : خوانند .
۷ ـ م د ح ف ل : در .
۸ ـ م د ح ل افزوده ـ ف س آ : صلوات‌الله علیه و علی آله واصحابه .
۹ ـ م د ح ل ندارد ـ دراصل نسخه متن : مقرون است، ظاهراً اشتباه کاتب است .
۱۰ ـ م د ح : و اما رغبت حکمای الهی بسعادت ولذت روحانی « زیاده تر » باشد از رغبت ایشان بسعادت و لذت جسمانی و نفرت ایشان از شقاوت و الم جسمانی ـ ف : اما رغبت حکماء الهی بسعادت و لذت روحانی بیشتر باشد از رغبت ایشان بلذت و سعادت جسمانی و نفرت ایشان از شقاوت و الم روحانی بیشتر باشد از نفرت ایشان ازشقاوت والم جسمانی ـ س آ : وحکماء الهی را رغبت ایشان درسعادت ولذت روحانی بیشتر باشد ازرغبت در سعادت ولذت جسمانی ونفرت ایشان از سعادت و الم روحانی بیشتر باشد از نفرت از شقاوت جسمانی .

بضرورت « او را کمالی باشد و او را »[1] درحق کمال خویش همین حالها (بایدکه)[2] باشد، و کمال « وی عقلی »[3] باشد از جنس « وی »[4]. پس کمال « وی »[5] آنست که « متنقش شود بمعقولات موجودات در ذات واحد باری تعالی از جهت تصور و از جهت تصدیق »[6] و بداند که « وجود وی برهان درست است و تمیز آنوجود از وجود های دیگر و وحدانیّت وی وصفات وی همه بروجه برهان بداند »[7]. پس وجود (کل)[8] موجودات و « کیفیت آن، همه بدین طریق بداند ازجواهر روحانی نفسی

---

۱ ـ م د ح ف ل : بی کمال نباشد پس نفس انسانی را ـ س آ : ویرا کمالی باشدوویرا.

۲ ـ م د ح ل ف افزوده.

۳ ـ م د ل : آن ـ ح : او عقلی بایدکه ـ ف : او عقلی ـ س آ : وی.

٤ ـ م د ح ل ف : ذات او ـ س آ : ذات وی.

٥ ـ م د ح ل ف : او.

٦ ـ م د ح ل : منتقش گردد بمعقولات از جهت تصور و ذات مقدس احدی حق تعالی بداند ازجهت تصدیق ـ ف : منتقش گردد معقولات ازجهت صور وذات مقدس احدی حق تعالی بداند ازجهت تصدیق ـ س آ : منتقش شود بمعقولات ذات احد حق تعالی وتقدس بداند از جهت تصدیق و تصور.

۷ ـ م د : آن وجود به برهان دواست وهم ببرهان تمیز کند از وجود او و وجودهای دیگر همچنین بوحدانیت او و وجود صفات او ـ ح : آن وجود ببرهان درست است و هم ببرهان تمیزکند از وجود و وجودهای دیگر و همچنین بوحدانیت آنوجود صفات او ـ ف : آنوجود ببرهان درست است وهم ببرهان تمیز کند میان آنوجود و وجودهای دیگر و همچنین وحدانیت آنوجود و صفات او ـ س آ : وجود وی ببرهانی درست وتمیز آنوجود ازوجودهای دیگرووحدانیت وی وصفات وی برهمه وجه برهان بداند.

۸ ـ م د ح ل افزوده ـ ف : کلی.

باشد که هستی او معلوم دیگر کیفیت لذت نباشد »[1] چون حال عنّین که « قوت جماع »[2] ندارد « درحق لذت جماع و داند که هست لکن کیفیت آن ندارد »[3] وحال آن کس که [کر باشدو][4] قوت سمع ندارد در[حق][5] اصوات موزون(همچنین)[6].

پس نفس « انسان »[7] وقوت عقلی که [وی][8] اصل این قوتهاست ،

---

۱ ـ م د : باشد تا هرقوتی کمال او بهترباشد که این لذات در کمالی باشند که هستی او معلوم باشد لکن کیفیت لذت معلوم نباشد ـ ـ ح : باشد باهرقوتی کمال اوبهترباشد که این لذات در کمالی باشد که هستی او معلوم باشد لکن کیفیت لذت معلوم نباشد و ـ ف : باشند با هرقوتها که کمال تمامتر باشند وادراك او قوی‌تر هر آینه لذت او بیشتر باشد وبهتر باشد که این لذت در کمال باشد که هستی او معلوم باشد لکن کیفیت لذت آن معلومنباشد ـ آ س : قوتی است که کمال وی تمامتر است وصافی‌تر وبیشتر وبوی بهتر توان رسیدن و چون چنین باشد قوت کیفیت وی بیشتر باشد ولذت بهترباشد که این لذت در کمالی باشد که هستی او اورا معلوم باشد ولکن کیفیت لذت معلوم نباشد .

۲ ـ م د ح ل : از لذت مباشرت خبر ندارد ـ ف : قوت مباشرت .

۳ ـ م د : تا کیفیت و لذت آن بداند ولکن داند که هست ـ ح : یا کیفیت و لذت آن نداند ولکن‌داند که هست ـ ف : تا کیفیت لذت‌آن نداند ولکن‌داند که هست ـ س آ: مانند اصل نسخه متن ولی افزوده : داند که لذیذ است .

۴ ـ م د ل ح ف ندارد .

۵ ـ م د ح ل ندارد .

۶ ـ م د س آ افزوده .

۷ ـ م د ح ل ف : انسانی .

۸ ـ آ س م د ح ل ف ندارد .

« معقول بعقل »[1] برسبیل اتحاد[2] است « یا چون اتحاد »[3] و نشاید که «عاقل‌را گمان»[4] افتد که [همه لذت] [5] در آن «چیز» [6] بسته است که (در)[7] حق «خر و گاو »[8] موجود است از لذت « خوردن‌وجماع کردن و جواهر فلکی را نه لذت خوردن و جماع کردن و نه راحت و نه حالی چون قیاس آن خوشی که خر و گاو را باشد، کلاّ و حاشا، بل حال ایشان را بر لذت وطینت هیچ قیاس نباشد بااین حال خسیس»[9].

---

۱ ـ م د ح ل : معقولات ـ س آ : معقول بمعقول .

۲ ـ شیخ در اینجا تصریح « باتحاد عاقل و معقول » نموده است و در رساله معاد : « اذاالعقل و المعقول‌و العاقل شیٔ واحدا وقریب من الواحد » ، رجوع شود بکتاب نجاة ص :

۳ ـ م د : یا خود چون اتحاد است ـ ف ندارد ـ س آ : او کالاتحاد ـ ح : یا چون اتحاد است .

٤ ـ م د : عقل را کمالی ـ ح : عقل را کمال ـ س آ : بظنّ .

٥ ـ م د ح ل ندارد ـ س آ ف : همه لذات .

٦ ـ ف م د ح ل : معانی .

۷ ـ ف م د ح ل س آ افزوده .

۸ ـ ف م د ل ح : بهائم ـ س آ : گاوخر .

۹ ـ م د ح : مباشرت و خوردن و خفتن و لذت ملکی را لذت و راحت نه بر قیاس لذه بهیمی باشد کلا و حاشا بل احوال ایشان را در کمالات و لذّات و طیبات خویش هیچ نسبت نتواند بود بدین احوال خسیس ردّی ـ ف : مباشرت و خوردن وجواهر ملکی را لذت و راحت نه برقیاس لذات و راحات کمال بهیمی باشد کلاّ وحاشا بل احوال انسان را درکمالات و لذّات و طیبات خویش نسبت نتواند بوذ و این احوال خسیس ودنی است ـ س‌آ : خوردن وجماع کردن وغیره وجواهرفلکی‌را نه لذت است ونه راحت ونه حالی چون قیاس کنیم ازخوشی چون حال خروگاو وحاشاو کلا بل حال انسان را درلذت و راحت هیچ قیاس نباشد بدین حال خسیس .

تا بآخر موجودات »[1] . پس « نفس مردم چون بدین مرتبت رسید »[2] ، عالمی « معقول باشد »[3] در ذات خویش « از جوهر »[4] عالم موجود [باشد][5]. (و)[6] چون عاقل تأمّل کند « بداند »[7] که این کمال تمامتراست [وبیشتر][8] وشریفتر از کمال قوت ذوق و قوت « جماع »[9] و رسیدن این کمال[بنفس][10] قوی‌تراست از رسیدن کمالات(دیگر)[11] « بقوتهای »[12] دیگر ، برای آنکه رسیدن (آن بملاقات سطوح است و رسیدن)[13]

---

۱ ـ م د : و کیفیتش هم بدین طریق بداند ازجواهر روحانی ملکی وجواهر روحانی نفسی پس هم برین طریق ببرهان بداند تا بآخر موجودات برسد ـ ف : از جواهر روحانی و ملکی وجواهرروحانی و نفسی هم بطریق برهان بداند تابآخرموجودات ـ ح : از جواهر روحانی ملکی وجواهر روحانی نفسی‌هم برین طریق ببرهان بداند تا بآخر موجودات ـ س آ : و کیفیتش هم بدین طریق بداند از جوهر روحانی فلکی و از جواهر روحانی نفسانی تا بآخر موجودات .

۲ ـ س م د ح آ ف : پس چون نفس مردم بدین‌مرتبت برسد ـ نسخ دیگر : رسد .

۳ ـ م د ل ح ف : باشد معقول .

۴ ـ م د ل ح س آ : همچون‌هردو ـ ف : همچنین هردو ـ درنسخه بدل اصل‌نسخهٔ‌متن: از جوهر دو .

۵ ـ نسخ دیگر ندارد .

٦ ـ نسخ دیگر افزوده .

۷ ـ نسخ دیگر : داند .

۸ ـ م د ح ل ف ندارد .

۹ ـ م د ل ف ح : لمس .

۱۰ ـ ف ندارد .

۱۱ ـ س آ م د ح ل ف افزوده .

۱۲ ـ ف : وقوتهای .

۱۳ ـ م د ح ل س آ افزوده ـ ف : آن ملاقات‌سطوح است ورسیدن .

مریض که لذت طعام وشراب تمام درنیابد]¹ بدان سبب که « وی مشغول شده است بمرض تن که آن کس که دهان وی تلخ شده باشد از کثرت صفرا وی را حسّ نباشد بدان تلخی ، امّا چون قوت معاودت کند ومرض برخیزد آنگه دریابد »² . پس حال نفس مردم « همین »³ است « چه تا دربدن باشد و ببدن و قوتهای وی مشغول باشد نه از الم جهل باخبرباشد ونه شعور تمام باشد او را بلذت علم »⁴ .

« و »⁵ چون این اصول معلوم شد [و]⁶ ظاهر « شد »⁷ که سعادت

۱ ـ م د ل ح ندارد ـ س آ ف : و سعادت وجون نفس مریض که لذت طعام وشراب بتمامی درنیابد .
۲ ـ م د ل ح : مشغول باشد بمرض بدن و همچنین ممرور چون دهان او تلخ باشد از کثرت صفرا وحس ادراك آن تلخی نکند پس چون « از آن » مرض بهتر شود وصحت معاودت کند از لذت طعام والم تلخی با خبر گردد . ـ ح : مشغول باشد بمرض بدن و همچنین چون ممرور دهان او تلخ باشد از کثرت صفرا وحس او ادراك آن تلخی نکند پس چون مریض بهتر شود والم معاودت کند ازلذت طعام والم تلخی باخبر باشد ـ ف : مشغول باشد بمرض بدن و همچنین چون ممرور که دهان او تلخ باشد ازکثرت صفرا و حس او ادراك آن تلخی نکند پس مرض بهتر شود وقوت معاودت کند ازلذت طعام و الم تلخی با خبر شود ـ س آ : وی مشغول شده است بمرض بدن و همچنین ممر ذوق آن کس که دهن وی تلخ شده باشد از کثرت صفرا ویرا حس نباشد بدین تلخی اما چون قوت مقاومت کند ومرض زایل شود باز دریابد .
۳ ـ م د ل ح ف : هم برین قیاس ـ س آ ندارد
٤ ـ م د ل : ومادام که بتدبیر بدن وقوتهای بدنی مشغول است نه شعور تمام دارد بلذت علم ونه ازالم جهل باخبر باشد ـ ح ف : که تابتدبیر بدن وقوتهاء بدنی مشغولست نه شعور تمام دارد « بلذت » علم ونه ازالم جهل خبر دارد ـ آ س : تادر بدن ببدن بقوتهاء بدنی مشغول است نه ازالم جهل خبر دارد ونه آگاهی تمام دارد بقوت لذت علم .
۵ ـ م ب ح ف : پس ـ س آ ندارد .
٦ ـ س م د ح ل ف ندارد
۷ ـ س آ م د ل ح ف : گشت

(سوال) [۱] ؛ واگر « کسی سؤال کند که چرا کسی که آن علوم همه »[۲] دریابد ، « او را »[۳] لذتی نباشد چون لذت « جماع واکل و او را از جهل وضدّعلم الم »[٤] نباشد .

(جواب)[٥] ؛ گوئیم (که)[٦] این مقدمه بر « این وجه مسلّم نیست بلکه چون »[۷] نفس « عالم را صفائی باشد »[۸] از کدورات این عالم « وی را لذّت وراحت باشد از دریافتن علوم »[۹] ولیکن بدان سبب که باقوتهای جسمانی « اتصال »[۱۰] دارد و « بافعال و اثرهابروی »[۱۱] مشغول « است او را »[۱۲] شعور « تام نتواند بود »[۱۳] بدان لذت [و سعادت چون نفس

---

۱ ـ م د ح **ف** افزوده

۲ ـ م د ل ح ، کسی گوید که چرا چون این‌علوم‌را ـ ف : گوید کسی‌چرا این‌علوم را همه ـ س آ : کسی سؤال کند و گویدچرا کسی‌که این علوم .

۳ ـ م د ل :آنرا .

٤ ـ م د ل ح ف : مباشرت واکل وهمچنین از جهل که ضد علم است المی ـ س آ : اکل وجماع واورا ازجهل وضد علم المی .

٥ ـ م د ل ح ف س آ افزوده .

٦ ـ م د ل افزوده .

۷ ـ س آ : بروفق استعار است بل .

۸ ـ م د ح : عالم را صفاحاصل شود ـ ف : عالم‌را صفائی حاصل‌شود ـ س آ : عالم چون او راصفائی باشد .

۹ ـ م د : از ادراك آن علوم لذت وراحت باشد ـ ح ف ، اورا از ادراك آن علوم لذت و راحت باشد ـ س آ : وی را لذت باشد و راحت از دریافت علوم .

۱۰ ـ ف : اتصالی

۱۱ ـ م د ل ح ف : و بافعال و آثار او ـ س آ : وبدو .

۱۲ ـ م د ل ، باشدآنرا ـ ح ف : باشد و اورا ـ س آ : باشد ویرا .

۱۳ ـ م د ل ح ف س آ : تمام نباشد

باب شانزدهم

در «ختم»[1] این فصول

«ووصیت میکند صاحب این رسالت که من دراین رسالت جز اسرار»[2] و نکت از علم «نیاورده‌ام»[3] واین اسرار (وعلم)[4] در کتب یا موجز باشد یا مرموز و من از حدّ «مرموزی بتصریح آوردم»[5] و حجاب برداشتم (بتمامی)[6] تا «برادرانی که بعد ازمن باشد مطلع شوند براین اسرار و این اسرار پوشیدنی نماند وضایع نشود که درزمانهٔ خویش نیافته کسانی که حاصل کردندی وحرام کردم بر کسانیکه براسرار این رسالت

---

۱ ـ س آ : خاتمت

۲ ـ ل ح ف : صاحب این رساله چنین میگوید که من درین رساله و درین مقالت جز ازاسرار ـ س آ : میگوید صاحب این رساله که من درین مقالت جز اسرار .

۳ ـ م د ل ح: نیاوردم ـ س آ : نفس نیاوردم .

٤ ـ م د ل ح افزوده .

۵ ـ م ل ح د : مرموزی بصریح آوردم ـ ف : مرموزی به صریح رسانیدم ـ س آ : رمز بصریح آوردم .

٦ ـ م د ل ح ف افزوده

نفس مردم آنست که بدین حال « رسد »[۱] وشقاوت « آنکه وی را این حال و کمال نباشد و تقصیر کرده باشد در تحصیل و نه‌هر نفسی را از این شوق باشد بدین تحصیل برای آنکه مردم باندکی باید که ممکن است در حق نفس مردم که بدین حال رسد وی‌را شوق »[۲] نباشد بدین کمال [واین حال][۳] و بیشتری از نفوس « از حال بدانید و هر نفسی که اورا این شوق نباشد واگر افعال وی واعتقاد وی برموجب امر الهی باشدوی‌را سعادت باشد و »[٤] اگر بر خلاف این باشد در شقاوت « بماند »[٥].

۱ ـ س آ م د ل ح ف . برسد

۲ ـ ف : آنکه او را این کمال نباشد و مقصر باشد در تحصیل اسباب این سعادت و نه هرنفسی را این شوق باشد برای‌آنکه تا مردم بدانند که درحق نفس او ممکن‌است که بدین کمال رسد اورا شوق. س‌آ : آنست که وی‌را شوق‌باشد باین‌حال واین کمال و تقصیر کرده باشد درتحصیل کردن واین شوق نه هرنفسی‌را باشد برای آنکه مردم ندانندکه ممکن است در حق نفس مردم که بدین رسد لاجرم وی را شوق ـ م د ح ل : آنست که بدین حال برسد وشقاوت‌آنکه اورا کمال نباشد ومقصر باشد درتحصیل اسباب آن سعادت ونه هرنفسی‌را این‌شوق باشد برای آنکه تا مردم ندانند که درحق نفس او ممکن است که بدین کمال رسد او را شوقی .

۳ ـ م د ل ح ف ندارد

٤ ـ م د ل ح ف : آنند که این حال خود ندانند ، اما اگر نفسی باشد که او را این شوق نباشد « الا » آنکه اعتقاد وافعال اوبرموجب امرالهی وبروفق شریعت حق باشد به سعادتی برسد و ـ آس : مردم این حال ندانند و هرنفسیکه ویرا این شوق نباشد اگرافعال واعتقاد وی برموجب دین الهی باشد هم ویرا سعادت باشد و .

٥ ـ م د ل ح ف: ماند وکلّ میسّر لما خلق له ـ آس : باشد والله ذوالفضل العظیم.

فهرست اعلام رجال

مطلع بشوند ، پس بکسانی دهند که معاند وشریر اسرار باشند »[1] . سنه ۶۸۳ علی ید علی بن سینا ـ ماهیت النفس ، اسرارالنفس ۲۳ ربیع الاول .

---

۱ ـ م د : برادرانیکه بعد از این مطلع شوند برین معانی واسرار این معانی واسرار پوشیده نماند ومهمل وضایع نماندچه‌درزمانه‌خویش نیافتم کسانیکه بتعلم حاصل کنند استعداد ادراك این رموزواسرار دارند وحرام کردم بر کسانیکه براسرار این رساله ورموزاین مقاله مطلع شوندوواقف گردند وبکسانی دهند که معاندوناااهل وجاهل وشریر باشند والله بینی وبینکم و کفی بالله وکیلا وصلی الله علی رسوله الابطحی الاربحی وآله وعترته اجمعین ـ ح : برادرانیکه بعد از من مطلع شوند برین اسرار این معانی و اسرار پوشیده ومهمل و ضایع نماند چه در زمانه خویش نیافتم کسانیکه بتعلیم حاصل کنند واستعداد ادراك این رموز و استعداد دارند و حرام کردم بر کسانیکه بر اسرار این رسالت و رموز این مقالت مطلع وواقف شوند واین رسالت را بکسانی ندهند که معاند وناااهل وجاهل وشریر باشند والله بینی وبینکم و کفی به وکیلا وصلی الله علی رسوله الابطجی الاربجی واله واصحابه اجمعین بحوله وطوله وفضله ـ ف : تااخوانیکه بعد از من باشند مطلع شوند برین اسرار واین معانی واسرار پوشیده ومهمل وضایع نماند که درزمانه خویش نیافتم کسانی را که بتعلم حاصل کنند واستعداد ادراك این رموز واسرار دارند وحرام کردم برکسانیکه براسرار این رسالت ورموز این مقالت مطلع و واقف شوند واین رسالت را بکسانی دهند که معاند وناااهل وجاحد وشریر باشد والله بینی وبینهم والتکلان علی التوفیق والعنایه والحمدلواهب الهدایه کماهواهله ومستحقه . ـ آس : تا اخوانیکه بعد ازمن باشدمطلع شوند بدین اسرار واین اسرارخالی نماند وضایع نشود که درین‌زمان نیافتم کسانیکه بتعلیم حاصل کنند و حرام کردم بر کسانیکه‌بر این‌اسرار و برین رساله مطلع شوند و پس این رساله بکسانی دهندکه معاند باشند یا شریر و من الله التوفیق والعون وبه‌الحول والقوه والحمدلله بلانهایة لواهب العقل والهدایة .

فهرست اعلام رجال

فهرست اعلام رجال

فهرست اسامی کتب

فهرست اسامی کتب

فهرست مطالب رسالهٔ ماهیت نفس

فهرست اسامی کتب

فهرست اصطلاحات

فهرست اصطلاحات

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱٤	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی	۱۳۳۱
۱۵	الهیّات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	—
۱٦	رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	—
۱۷	رساله در حقیقت و کیفیّت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مسبّبات ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) .	—
۱۸	رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (با ترجمه و حواشی و تعلیقات آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۱۹	رسالهٔ معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) .	—
۲۰	رسالهٔ تشریح الاعضاء (چون پس از تحقیق معلوم شد که این رساله از شیخ رئیس نیست انجمن آثار ملی از چاپ آن صرف نظر کرد)	—
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیّات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) .	—
۲۲	ظفرنامهٔ منسوب به ابن سینا فارسی (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) .	—

فهرست انتشارات انجمن آثار ملی

تاریخ انتشار		شماره
شهریورماه ۱۳۰۴	فهرست مختصری از آثار و ابنیه ایران	۱
مهر » »	آثارملی ایران (سخنرانی پرفسور هرتسفلد)	۲
شهریورماه ۱۳۰۵	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	۳
اسفند » »	کشف دولوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ترجمه آقای مجتبی مینوی)	٤
مهر ماه ۱۳۰۶	سه خطابه دربارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران (از آقایان فروغی و هرتسفلد وهانی بال)	٥
اسفندماه ۱۳۰۶	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	٦
بهمن ماه ۱۳۱۳	کنفرانس آقای فروغی راجع بفردوسی	۷
۱۳۱۳	تحقیق مختصر در احوال و زندگی فردوسی بقلم فاطمه خانم سیاح	۸
سفندماه ۱۳۲۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاسیه یونسکو درفلورانس	۹
» »	رسالهٔ جودیّه ابن‌سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم‌آبادی)	۱۰
» »	رسالهٔ نبض ابن‌سینا(بتصحیح آقای آقا سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۱
۱۳۳۰	رسالهٔ منطق دانشنامه علائی ابن‌سینا (بتصحیح آقای آقا سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۲
۱۳۳۱	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (بتصحیح آقای آقا سید محمد مشکوة استاد دانشگاه)	۱۳

فهرست مندرجات رساله نفس

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۳	رسالهٔ فارسی کنوز المعزّمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه) .	۱۳۳۱
۲٤	رسالهٔ جرّثقیل ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه) .	—
۲۵	رسالهٔ حیّ بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای پروفسور هانری کربن) .	—

از خوانندگان گرامی خواهشمند است پیش از خواندن بغلط نامهٔ زیر توجه فرمایند:

۱ ـ ص پنج، س ۸، بجای «ابو زکریای رازی»: ابوبکر محمد زکریا رازی.

۲ ـ ص پنج، س ۱۷، بجای «ابو یعقوب کندی»: ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی.

۳ ـ ص شانزده، س ۷ بجای «۷۰۶»: ۶۰۶.

٤ ـ ص سی و شش، پا ورقی، بجای «ابو جعفر محمد بن دشمنزیار بن کاکویه ملقب بعلاءِ الدوله امیر اصفهان پسر دائی سیّده خاتون زوجه فخر الدوله دیلمی»: ابوجعفر محمد بن دشمنزیار معروف بکاکویه وملقب بعلاءالدوله امیر اصفهان برادر سیده خاتون زوجه فخر الدوله دیلمی.

۵ ـ ص سی و هفت. س ٦: بجای «صفت عضدی نیز باسم علاءالدوله»: لقب «عضدی» بالقاب علاءِ الدوله.

٦ ـ ص ۸۸ پاورقی، بجای «الابطجی»: الابطحی ـ و بجای «مستجفه»: مستحقه.

۷ ـ ص ۸۹، بجای «ابوزکریای رازی»: ابوبکر محمد زکریا رازی

۸ ـ ص ۹، بجای «ابو یعقوب کندی»: ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی.

۹ ـ ص ۱۱۰، بجای «مرسم»: مرتسم.